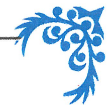

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان قراردادی	: المهنّد علی المفنّد
عنوان و نام پدیدآور	: مولانا خلیل احمد سهارنپوری قدس سره
مترجم	: شیخ الحدیث مولانا عبدالرحمن سربازی
تقدیم و استدراک	: محمد سلیم آزاد
شابک	: ۵-۰۴۸-۲۴۸-۹۴۴-۹۴۶
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
تعداد صفحات	: ۲۰۹ صفحه
موضوع	: عقیده
رده‌بندی کنگره	: ۲۰۴۵ ج ۷ م/ ۱۲۳
رده‌بندی دیویی	: ۰۴۴۱/ ۲۴۹
شماره کتاب شناسی ملی	: ۱۹۷۴۲۶۱

مشخصات کتاب

- نام کتاب: المهنّد علی المفنّد.
- گردآورنده: حضرت مولانا خلیل احمد سهارنپوری.
- مترجم: شیخ الحدیث مولانا عبد الرحمن سربازی.
- تقدیم و استدراک: محمد سلیم آزاد.
- سال چاپ: ۱۳۹۴ هـ . ش.
- نوبت چاپ: اول.
- تیراژ: ۳۰۰۰ جلد.
- قیمت: ۷۵۰۰ تومان.

مرکز پخش: مشهد ـ نشر جاودان

اَلمُهَنَّد عَلَى المُفَنَّد

(پاسخ علمای «دیوبند» به پرسش‌های علمای «حَرَمَین»)

تألیف

فَخر المحدّثین، حضرت مولانا خلیل احمد سهارنپوری قدس سره

(م ۱۳۴۶ هـ.ق.)

به ضمیمه

عقاید علمای دیوبند

تألیف

حضرت مولانا مفتی سید عبدالشکور ترمذی رحمه الله

ترجمه

شیخ الحدیث، حضرت مولانا عبد الرّحمن سربازی حفظه الله






پیش درآمدی بر این تقدیم



بسم الله الرّحمن الرّحیم

فغان از «افراط» و «تفریط»! این دو عفریت گمراه کننده که همواره گریبان گیر افراد و گروه‌هایی در راستای فهم و معرفت دینی گردیده و به بیراهه‌شان می کشانده است. چه بسا انسان‌هایی که با انگیزه‌هایی نیک پا بر عرصه‌ی تحقیق یا اصلاح دینی می‌نهاده‌اند و اما تحت تأثیر این دو گرایش، خود دچار انحراف از مجرای فطری و مقبول دین شده و بسیاری را نیز به دنبال کشیده‌اند! آن‌چه ادیان آسمانی پیشین را مسخ و محرَّف ساخت، در بسیاری موارد همین دو عامل مخرّب بود.



«سباییه» با تفریط در ملاحظه‌ی خط‌قرمزهای توحید و «خوارج» با افراط و جمود در نگرش توحیدی، نمونه‌های معروف قربانیان این دو مرض مهلک در قرون ابتدایی تاریخ «اسلام»‌اند. در عصری که ما زندگی می کنیم نیز این دو طرز تفکّر در قالب‌هایی دیگر نمود پیدا کرده‌اند. مثلاً «بریلویه» را در جوار خویش داریم که با تیغِ **«تفریط در مراعات حدود توحید»**، بر سندان «شرک» سر بریده شده است و در مقابل، «وهابیه» و «متسلّفه» (مدعیان اتباع از «سَلَف») با چوبِ **«افراط در تعریف توحید»**، به دنیای «جمود» رانده شده‌اند و بی‌پروا چماق تکفیر و تفسیق را بر سر افراد و بلکه خاصّان و برگزیدگان امت می کوبند! و همه‌ی این‌ها در حالی است که شاهراه دین حقیقی در دو قسمت «عقیده» و «عمل» در پرتو «قرآن» و «سنّت» بسیار روشن است و در مواردی هم که نیاز به تفسیر و توضیح باشد، «فهم و عمل سَلَف» در تبیین آن مستقیماً یاری می‌رساند و بلکه عملاً اتّباع از «سَلَف»[1]، تنها رمز اصابت عمل بر «قرآن» و «سنت» و تحقق

---

(۱) در اصطلاح علمی «اهل سنّت»، به علما و مقتدایان و بزرگانی که در سه قرن نخستین «اسلام» می‌زیستند، «سَلَف» اطلاق می‌شود و چون این قرون از نظر دیانت و تقوا و علم، ←

انضباط دینی است.

پیروان حقیقی دین مبین «اسلام» در صدر تاریخ خود (در زمان «سلف») **«اهل سنّت و جماعت»**[۱] نامیده شدند. این مسلک که همان زمان در تمام جوانب محکم شد، دقیقاً در «حد وسط» - شاخصه‌ی امت اسلامی[۲] - قرار دارد و به همین دلیل نیز از هر دو جانب متهم به اتهامات بی‌پایه و معاندانه شده و می‌شود؛ افراطی‌ها آنان را به «بریلویت» متّهم می کنند و تفریطی‌ها به «وهابیت»؛ در حالی که آنان نه «وهّابی» هستند و نه «بریلوی»؛ هر چند که «اهل‌سنّت» خود، بر مبنای تعهّد دینی و ایمانی - که خاصّه‌ی خودشان است - «وهابیه» و همفکران آنان را «مسلمان» - مسلمانِ افراطی و نه کافر و منافق- می‌دانند[۳] و بر «بریلویه» نیز به اطلاق فتوای شرک نمی‌نهند و بلکه قایل‌اند در میان آنان کسانی هستند که فقط تعریف «فاسق» و «مبتدع» بر حال‌شان صادق می‌افتد.

و اما این کتاب ...

برجسته‌ترین زمان «اسلام» بوده است، تمسّک به آرا و عقاید و اعمال آن زمان، مورد تأکید اجماعی علمای امت و تنها راه نجات مردمان زمان‌های بعد (خَلَف) می‌باشد. (آزاد)

(۱) وجه تسمیه‌ی مزبور برگرفته‌شده از ارشادات نبوی و آثار صحابه رضی الله عنهم است. این مطلب را به صورت مدلّل و علمی بخوانید در اثر ارزشمند مولانا قاری «محمد طیب» رحمه الله، «علمای دیوبند کا دینی رخ اور مسلکی مزاج»: ۸۱ إلی ۹۱ (در ترجمه‌ی عربی این اثر به قلم «نورعالم خلیل امینی» با نام «**علماء دیوبند؛ عقیدةً ومنهجاً**»: ۱۲۵ إلی ۱۳۶ و در ترجمه‌ی فارسی به قلم مولانا «درّکانی» حفظه الله با نام «**اندیشه علمی و شیوه عملی علمای دیوبند**»: ۶۹ و ۱۲۶ إلی ۱۳۹). (آزاد)

(۲) «الله» متعال در وصف این امت، خطاب به خود آنان فرموده است: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَٰكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا۟ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ (بقره: ۱۴۳) (آزاد)

(۳) در مندرجات همین کتاب (جواب سؤال دوازدهم)، حکم «وهابیه» نزد «اهل‌سنت» را خواهید خواند. (آزاد)

«المُهَنَّد علي المفنّد»[۱] داستانی از اتهامات «بریلویه» بر علمای «دیوبند» را پشت سر داشته است که با عنوان «وهابیت» و چند مورد دیگر بر آنان بربسته بودند و شما مشروح آن را در مقدمه‌ی اصلی کتاب[۲] خواهید خواند. وقتی این کتاب تألیف شد (۱۳۲۵ هجری)، به رغم انتظار تهمت‌گران، با اجماع علمای جهان ثابت گردید که «علمای دیوبند» اهل‌سنّتِ حقیقی هستند و از طرفی، این کتاب به عنوان یک وثیقه و منشور اجماعی، پاینده ماند و در هر عصر ثابت می‌کند که تمام نحله‌های فقهی معروف و متبوع «اهل‌سنّت» با وجود اختلافات فرعی، در عقاید و همچنین در مسایل مهم دیگری که در این کتاب می‌خوانید، ذرّه‌ای با هم اختلاف ندارند. بدین ترتیب در این ماجراجوییِ دشمنانه‌ی مخالفان، این مَثَل به بارزترین وجه مصداق پیدا کرد:

«عدوّ شود سبب خیر؛ گر خدا خواهد»

«المُهَنَّد» که در نسخه‌ی اردو مزیّن به مقدمه‌ی «قاضی مظهر حسین» رحمه‌الله و همراه با رساله‌ی توضیحی جناب مولانا «عبد الشکور ترمذی» رحمه‌الله است، در سال ۱۴۱۲هـ .ق. = ۱۳۷۰هـ. ش. توسط استاد فرزانه، شیخ الحدیث، حضرت مولانا «عبد الرحمن سربازی» حفظه‌الله با عنوان «عقائد اهل‌سنّت والجماعت» همراه با مقدمه‌ای مفصّل و نیز به فارسی درآمد و در پایان کتاب، نامه‌ی انتقادی خویش به محقق و نویسنده‌ی معروف، حضرت مولانا «محمد منظور نعمانی» رحمه‌الله در مورد مطالب کتاب ایشان، «شیخ محمد بن عبد الوهاب اور هندوستان کے علمائے حق» که در دفاع از «محمد بن عبد الوهاب» و نهضت وی نوشته، را نیز منضم کرده است.

خواسته‌ایم این بار «المُهَنَّد» - که خود کتابی مستقل است - جدا ارایه گردد

---

(۱) «مهنّد» یعنی «شمشیر هندی» و «مفنّد» یعنی «دروغ» که کنایه از جواب‌های قاطع علمای «هند» در ردّ اتهامات دروغین «احمد رضا خان بریلوی» می‌باشد.

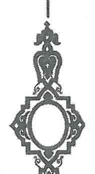
(۲) مقدمه‌ی جناب مولانا قاضی «مظهر حسین» رحمه‌الله.

تا مطالعه و درک مطالب و قضاوت روی آن آسان‌تر شود و البته این کار با استشاره از مترجم و به اجازه‌ی ایشان صورت گرفته است.

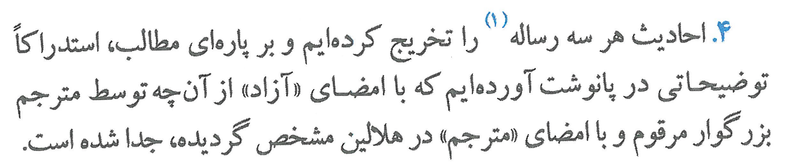
در این تقدیم کارهایی صورت گرفته که لازم است توضیح داده شود:

۱. از مقدمه‌ی تفصیلی مترجم، فقط به آوردن مطالبی که انگیزه‌ی ترجمه را روشن می‌دارد، اکتفا نموده‌ایم و خوانندگان را برای مطالعه‌ی مقدمه‌ی اصلی و خواندنی ایشان، به چاپ اول ترجمه و یا رساله‌ی جدید «اعتدال در مسلک دیوبند» ارجاع می‌دهیم.

۲. نامه‌ی انتقادی مترجم به مولانا «نعمانی» رحمه‌الله را حذف و در رساله‌ی جدید ایشان، «اعتدال در مسلک دیوبند» جای داده‌ایم.



۳. به پیشنهاد مترجم گرامی، رساله‌ی جناب «ترمذی» رحمه‌الله («عقاید علمای دیوبند») که در توضیح مطالب این کتاب نوشته شد و به تأیید کتبی بزرگان آن زمان رسید و در چاپ قبلی به ترجمه‌ی «اَلْمُهَنَّد» ضم شده بود، به دلیل مناسبت کامل آن با «اَلْمُهَنَّد» و اشتمال چند مورد عقیدتی دیگر، در این چاپ کماکان به جای خود برقرار داشته شده است.



۴. احادیث هر سه رساله [(۱)] را تخریج کرده‌ایم و بر پاره‌ای مطالب، استدراکاً توضیحاتی در پانوشت آورده‌ایم که با امضای «آزاد» از آن‌چه توسط مترجم بزرگوار مرقوم و با امضای «مترجم» در هلالین مشخص گردیده، جدا شده است.

۵. در ترجمه‌ی «اَلْمُهَنَّد» برای تسهیل، در معدود جاهایی تصرف اعمال کرده‌ایم؛ بدون آن‌که به مفهوم سخن و مطابقت آن با متن عربی خدشه‌ای وارد کند.

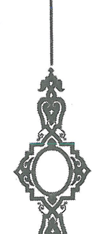
۶. برای آن‌که کتاب، موافق با سلیقه‌های مختلف و مطالعه‌ی آن در حوصله‌ی هر کس باشد، متن عربی «اَلْمُهَنَّد» را به طور کامل از ترجمه جدا و در پایان ترجمه ضمیمه کرده‌ایم؛ با این پیشنهاد که علما و کسانی که با زبان عربی آشنایند،

---

(۱) یعنی «المهند» و «عقاید علمای دیوبند» و «اعتدال در مسلک دیوبند».

حتماً در آن قسمت تأییدات علمای عرب را مطالعه فرمایند تا به نکات علمی و احیاناً انتقادی که در آن‌ها بدان اشاره رفته و ترجمه نشده‌اند، دست یابند.

***



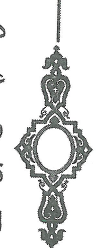
در پایان لازم است متذکر شویم که ما در این برهه‌ی بس خطیر و حساس که ائتلاف حساب‌شده‌ی دشمنان، کیان «اسلام» و مسلمانی را تهدیدمی‌کند، اصلاً خوش نداریم به جای سخن از اتحاد و یک‌جهتی و کوشش مقدور برای تحکیم پایه‌های انسجام، دست روی مقولات بحث‌برانگیزی بگذاریم که پیش از ما در سده‌های نخست «اسلام» بزرگان دین حل کرده بودند و با طرح دیگرباره‌ی این مباحث خدای ناکرده عامل تفرقه شویم و آب به آسیاب دشمن بریزیم. اما در مقابل خویش کسانی را داریم که با وجود آن که سنگ اتباع از «سَلَف» را بر سینه می‌زنند، بعضی از مسایل اجماعی را برنمی‌تابند و با وجود آن که این روزها اتفاق - و حداقل، سکوت - در آن موارد برای مسلمانان جهان از هر زمان دیگر ضروری‌تر افتاده، بی‌پروا و ناشیانه خلاف آن‌ها را به طرق مختلف در ذهن مردم و خصوصاً جوانانِ بی‌خبر از نصوص شرعی و ناآشنا به مقاصد فقهی القا و آنان را از «اجماع امت» دور و نسبت به اسلاف و مقتدایان خویش بدبین می‌سازند و با این کار، باعث تفرقه شده‌اند؛ عین چیزی که مترجم بزرگوار نیز، در مقدمه‌ی خویش به عنوان انگیزه‌ی ترجمه متذکر شده‌اند.

بدیهی است که مسایل و احکام دایمی شرع مبین «اسلام» از شرایط روزگار اثر نمی‌پذیرند و در مناسبت‌های مقتضی و خصوصاً به قصد دفاع یا توضیح با اسلوب مناسب و مؤثر باید ابلاغ گردند. بنابراین، هدف ما در تقدیم مجدّد ترجمه‌ی این کتاب، فقط اثباتِ اجماع «اهل سنّت» در مسایل مذکور و نظایر آن که در صفحات آتی مشروحاً خواهید خواند، می‌باشد و نه چیزی دیگر.

ممکن است در میان پاره‌ای از مطالب کتاب، کلماتی برای خواننده تند به نظر آید. اما نباید این حقیقت را از نظر دور بدارد که این جملات با آن که

هرگز از حدود نزاکت علمی و اخلاقی خارج نیست، یک مقابله‌ی طبیعی با رویه‌ی دروغ‌مآبی «بریلویه» از یک طرف و اعمال و افکار تکفیری و غیرقابل تحمل «وهابیه» از طرف دیگر بوده است؛ ورنه حرکت قلم و زبان بزرگان «دیوبند» همواره در چهارچوب علم و اخلاق قرار داشته و عنان سخن از اختیارشان برون نبوده و نیست و حال که شرایط دیگرگون شده، از این روش طبیعی هم پرهیز دارند.

این را هم به اطلاع خوانندگان برسانیم که در طول سال‌های پرماجرای اخیر در کنار حوادث ناگوار زیادی که در جوامع مسلمان و سرزمین‌های اسلامی به وقوع پیوسته و موجد یک نوع بیداری و احساس نیاز به انسجام و وحدت در امت مسلمه گردیده است، بحث‌هایی نیز راجع به بسیاری از مسایل فرعی علم و فقه اسلامی صورت گرفته و علل علمی و قابل قبول آن‌ها تبیین شده است و همین موجب گردیده زوایایی از مقولات علمی برای همه روشن شود و قلوب به نتایج ایمه‌ی سلف در مورد آن‌ها آرام گیرد. آن‌چه مایه‌ی خوشوقتی است این که در اثر این حوادث از یک سو و روشن‌گری‌های علمی از سوی دیگر، تغییرات محسوسی در افکار و اعمال برخی فرقه‌های تندرو خصوصاً «وهابیه» راه یافته و آنان را ملزم به نرمش‌هایی در روش و منش گردانیده است. اگر این برداشت ما درست باشد، می‌توان این موضوع را نویددهنده‌ی آینده‌ای خوش برای «اسلام» تلقی کرد.



به هر حال از لطف و عنایت باری بعید نیست که روزی تمام فرق اسلامی را از چنگال افراط و تفریط به کلّی رهایی و در دامان امن و مطمئن «جماعت» جای دهد –وَما ذَالِكَ عَلَی الله بِعَزِيزٍ– و ما بی‌صبرانه آن روز را انتظار می کشیم.

إن أُريدُ إلّا الإصلاح، وَما توفيقي إلّا بالله

ملتمس دعا: محمد سلیم آزاد

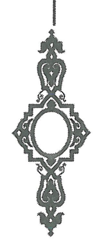
چابهار– ۱۴۳۶هـ. ق. = ۱۳۹۴هـ. ش.



بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله الذی لو لاه ما اهتدینا، والصّلٰوة والسلام علیٰ سید الکل من الأنبیاء والرسل والأئمّة الذین بمذاهبهم الحقّة اقتدینا؛ نبیّ الرحمة وسیّد الأمة؛ الّذی بوسیلته أنزل الله السکینة والطمأنینة فی الدّین والتمسّک بالکتاب والسنّة علینا، وثبّتنا عن زلّة القدم کلّما لاقینا، وأعجز عن معارضتنا الفرق الطغاة المحرّفین من الضّالین والبغاة الغالین فی معارک الکلام إذا التقینا.

اللّهم صَلّ وسلّم وبارک علیٰ من أوتی جوامع الکلم، وینابیع الحکم، وعلیٰ آله وأصحابه الذین لم یُسبَقوا فی فضائل الخصائل ومکارم الأخلاق والشّیَم، ولم یدانوا فی میادین الهمم، حتی استنارت بأنوار الهدایة قلوب الأُمم، وظهرت المحجّة البیضاء للسّالکین فی دیاجیر الظُّلَم.



انگیزه‌ی ترجمه‌ی «المهنّد»

بزرگ‌ترین نعمت الهی بر مردم و علمای این استان این است که اکثریت قریب به اتفاق آنان علاوه بر سنّی و حنفی بودن، به علمای ربّانی و مبارز و استعمارستیز و استکبارزدای «دیوبند» منسوب‌اند که در سده‌های اخیر به رغم پیدایی مشاربِ مختلف در مکتب تسنّن با نام‌های متفرع، مصداق «امّت وَسَط» و دور از هر افراط و تفریطی مانده‌اند.

چند نفری انگشت‌شمار در این اواخر از اندیشه‌های «ابوالأعلیٰ مودودی» متأثر شده و به منطقه آمده‌اند و یک یا دو نفر نامقلّد و شماری از دانش‌آموختگان



دانشگاه دولتی «مدینه‌ی منوره» (جامعه‌ی اسلامیه به ریاست پادشاه عربستان سعودی) با مدرکی معادل کارشناسی (لیسانس) و کارشناسی ارشد (فوق لیسانس) در منطقه هستند. اکثر این دانش آموختگان بلوچ به علت وجود عوامل متأثر از اندیشه‌های ویژه‌ی «ابوالأعلیٰ مودودی» و «سید قطب» اخوانی مصری و شیخ «محمد بن عبدالوهاب نجدی» در میان اساتید آن دانشگاه، با تفکری مثلث از سه ضلع «مودودیت؛ بی‌بند و باری در مذهب؛ وهابیّت» به وطن بازگشته‌اند.

برخی از این کسان با پنهان‌کاری در بیان اعتقادات‌شان و بر اثر بی‌اعتنایی برخی از مدیران شماری از حوزه‌ها، به مدرسه‌هایی راه یافته و در جایگاه مدرّس نشسته و ضمیرِ فرزندان مسلمان منطقه را آلوده کرده‌اند. تبلیغات کسانی درباره‌ی نفی تقلید و اظهار مباحث مخالف با مذهبِ اَحناف (مذهب مردم منطقه)، میان مردم عامی نیز ظاهر شده است.



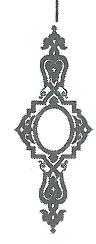
علمای «اهل‌سنّت» (احناف و شوافع و مالکیه و حتی حنابله که «وهابیان» خود را به آن منسوب می‌کنند) نیز از آغاز کار «وهابیان» و ظهور مسلک‌شان، در بسیاری از مسایل تا به امروز در هر زمانی با آنان مخالفت کرده‌اند؛ به ویژه درباره‌ی «تکفیر مسلم» که حتی مخلص ترین دوستان «وهابیت» نتوانسته‌اند این کار را توجیه کنند.[۱] علمای دیوبند نیز با توجه به اوضاع هر زمان و در هر فرصتی، دیدگاه‌های مخالف خود را با نظرات «وهابیان» در مسایل مهم و نامهم، کتبی و شفاهی اظهار فرموده‌اند و این واکنش، بر متتبّعان و محققان پوشیده نیست و نخواهد ماند؛ چنان که **«المهنّد علی المفنّد»** و **«الشّهاب الثّاقب علی المسترق الکاذب»** و کتاب‌های «نواب صدیق حسن خان بوفالی سلفی» و علامه «شوکانی یمنی» و

---

(۱) توجیه ناپذیری این کار در تبصره‌ی حقیر بر بخشی از کتاب مولانا «منظور نعمانی» روشن شده است. (ن.ک: «اعتدال در مکتب دیوبند»: بخش سوم).

علامه «زینی دحلان شافعی» و...، از حجت‌های مکتوب واضح در این باره به شمار می‌روند و از مخالفت‌های شفاهی، سخنرانی حضرت مولانا «شبیر احمد عثمانی» (شاگرد رشید شیخ الهند، مفسّر قرآن، محدّث عظیم الشأن و نویسنده‌ی «فتح الملهم»؛ شرح «صحیح مسلم»)[(۱)] و همچنین مباحثه‌ی مولانا «خلیل احمد سهارنپوری» (نویسنده‌ی «المهنّد» و شارح «سنن ابوداود») با شیخ الإسلامِ حکومت آل‌سعود شیخ «عبدالله بن بلهید»[(۲)] را می‌توان نام برد.

من در نخستین همایش ایمه‌ی جمعه‌ی سراسر استان سیستان و بلوچستان (۲/ ۲/ ۷۰) که در زاهدان برگزار شد و کمابیش همه‌ی امامان جمعه‌ی جوامع بلوچستان و شماری از امامان جماعات نیز در آن شرکت کردند، در سخنرانی‌ام از ترجمه شدنِ «مهنّد» خبر دادم و بخش‌هایی را از آن درباره‌ی «وهابیت» خواندم. آثار خوشنَودی در چهره‌ی بیشتر حاضران نمایان بود و حتی کسانی درخواست کرَدند که نسخه‌ی چاپ شده‌ی کتاب را برای‌شان بفرستم. البته برخی از علما بر اثر ناآگاهی از این مسایل، می‌پرسیدند: «وهابیان با دیوبندیان چه تفاوت‌هایی دارند؟ این اختلاف‌ها را در چه کتاب‌ها و منابعی باید جست؟»



به هر حال، وقتی وضع علمای این روزگار و حتی شماری از شاگردان مستقیم مولانا «مدنی» رحمه‌الله[(۳)] و دیگر تردیدکنندگان فرقه‌ی «وهابیه» و غیرمقلدان را چنین دیدم، خطر را بسی فزون‌تر از گذشته احساس کردم و در اندیشه‌ی نسل‌های

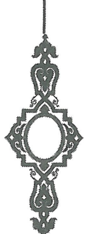
---

(۱) این سخنرانی در مؤتمر ۱۳۴۴ قمری در مکه‌ی مکرمه در محضر سلطان «عبد العزیز» و علمای نجد برگزار شد. (ن.ک: «اعتدال در مکتب دیوبند»: بخش دوم).

(۲) این مباحثه در مسجد نبوی شریف مدینه منوّره در محضر سلطان «ابن سعود» به سرانجام رسید. (ن.ک: «اعتدال در مکتب دیوبند»: بخش دوم).

(۳) مترجم گرامی قصه‌ی یکی از این شاگردان مولانا «مدنی» رحمه‌الله را آورده است. (بخوانید: «اعتدال در مکتب دیوبند»: بخش اول). (آزاد)

آینده افتادم و به رغم مشکلات سیاسی، مذهبی، اجتماعی و نداشتنِ شایستگی و کمبود فرصت و دچار شدن به بیماری‌های بسیار، کمر همت را بستم و از خداوند متعال کمک خواستم و از دید ایمانی و وجدانی، ترجمه‌ی «المهنّد» را بر خود لازم دیدم؛ زیرا این کتاب باورهای راستین «اهل سنت» را در بردارد و به ردّ برخی از اندیشه‌های «وهابیت» می‌پردازد؛ چنان که آن را «عقیده اجماعی و متفقٌ علیه» مسلمانان پیرو چهار مذهب «اهل سنّت» می‌توان شمرد. امیدوارم این ترجمه مرا از بار سنگین دَین دینی و اجتماعی و انسانی‌ام سبک دوش کند و مردم منطقه به‌ویژه طلاب مدارس و جوانان عزیز را از کژروی اعتقادی و گزند فکری و مذهبی برهانَد و «سُنّی حنفی‌بودن» ما را به مسئولان امور سیاسی کشور اثبات کند تا اگر بدخواهان و دشمنان مذهب و امور دینی ما، ما و مدارس و طلاب و اندیشه مان را به «وهابی‌گری» و «وهابی‌گرایی» منسوب کردند، سخن‌شان را نپذیرند، بلکه بدانند ما از دید اعتقادی، «اشعری» و «ماتریدی» به شمار می‌رویم، نه «وهابی». همچنین امیدوارم بدانند که اگر گزندی به ما و مدارس و مساجد و دین و مذهب و طلاب و فرزندان و مردم‌مان می رسد، از سنّی بودنِ ما سرچشمه می‌گیرد، نه از چیزی دیگر!



به قول «سعدی» رحمه‌الله: «بر رسولان بلاغ باشد و بس.»

وما توفیقي إلّا بالله، وهو حسبي ونعم الوکیل، وهو یهدي من یشاء إلیٰ صراط مّستقیم.

کتبهٗ بقلمه واعتقدهٗ بجنانه؛ العبد الحقیر

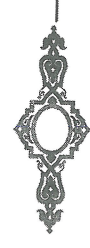
عبدالرحمن سربازی

جمادی الأول ۱٤۱۲هـ. ق. = ٦/ ۹/ ۱۳۷

(از: مولانا قاضی مظهر حسین رحمه‌الله)

بسم الله الرّحمن الرّحیم

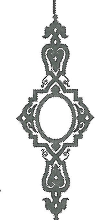
بیوگرافی اجمالی اکابر «دارُ العلوم دیوبند»



حضرت مجدد الف ثانی شیخ «احمد سرهندی» رحمه‌الله و خلفایش (سده‌ی یازدهم هجری) و امام المحدّثین حضرت «شاه ولی الله» محدث دهلوی رحمه‌الله و فرزندان برومندش (سده‌ی دوازدهم هجری) در سرزمین هند به توفیق الهی، چراغ‌هایی از علم و عرفان و شریعت و طریقت افروختند؛ چنان‌که وارثان کامل آنان حضرت حجةالإسلام مولانا «محمد قاسم نانوتوی» رحمه‌الله (۱۲۴۸ - ۱۲۹۷هـ) بنیادگذار دارالعلوم دیوبند و قطب‌الإرشاد حضرت مولانا «رشید احمد گنگوهی» رحمه‌الله (ششم ذی‌القعده ۱۲۴۴ - نهم جمادی الثانی ۱۳۲۳هـ/ ۱۹۰۵م) در میانه سده‌ی سیزدهم هجری، توانستند عالَم اسلامی را بدان نور فروغ بخشند. این هر دو بزرگوار جامع کمالات شریعت و طریقت و پیکره‌ی علم و عرفان بودند و حیات طیّبه‌ی خود را در تبلیغ توحید و سنّت و نابودی شرک و بدعت، صرف کردند. محبت و اطاعت حضرت نبی ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر دل و جان آنان محیط شده بود و مذهب اهل‌سنّت و فقه حنفی در دوره‌ی آنان قوت گرفت. در تقلید از حضرت امام اعظم «ابوحنیفه» رحمه‌الله سخت پایبند بودند و افزون بر علوم ظاهری، در علوم عرفانی و باطنی نیز دارای مقام بلند و ارزنده‌ای بودند. آن بزرگواران در معارف معنوی و علوم عرفانی، از محضر امام الاولیاء، قطب العارفین، حضرت حاج «امداد الله چشتی» مهاجر مکی قُدّس سِرّهُ الشّریف فیوض روحانی حاصل کردند و در مقامات ولایت و عرفان، به جایی رسیدند که شیخ طریقت‌شان حضرت حاج «امدادالله» رحمه‌الله خود در تصنیف لطیفش به نام «ضیاء القلوب» (صفحه‌ی ۶۰)

درباره‌ی آنان چنین فرمود:

«نیز هر کس ازین فقیر محبت وعقیدت دارد، مولوی رشید احمد سلّمهٗ و مولوی محمد قاسم سلّمهٗ را که جامع جمیع کمالات علوم ظاهری و باطنی‌اند، به جای من فقیر راقم اوراق، بلکه به مدارج فوق از من شمارند؛ اگر چه به ظاهر معامله برعکس شد که اوشان به جای من و من به مقام اوشان شدم. و صحبت اوشان را غنیمت دانند که این چنین کسان درین زمانه نایاب‌اند و از خدمت بابرکت ایشان فیض‌یاب بوده باشند و طریق سلوک که در این رساله نوشته شد، در نظرشان تحصیل نمایند؛ ان شاء الله بی‌بهره نخواهند شد. الله تعالی در عمر ایشان برکت دهاد و از تمامی نعمت‌های عرفانی و کمالات قربت خود مشرف گرداند. بحرمة النبی وآله الأمجاد.»



حضرت حاج «امداد الله» رحمه‌الله در سلسله‌ی چشتیه شخصیت بی‌نظیر زمان خود بودند؛ چنان که فیض‌های عرفانی و روحی وی در سرزمین‌های عرب و عجم منتشر گردید و به همین سبب «شیخ العرب و العجم» نامیده شد. از این‌رو، با وجود این شهادت آن امام الأولیاء، برای تأیید و توثیق آن دو بزرگوار (مولانا «نانوتوی» و «گنگوهی»)، به شهادت کسی دیگر نیاز نیست. ذَالِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَّشَآءُ.

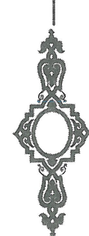
جهاد آزادی سال ۱۸۵۷ میلادی

پس از زوال سلسله‌ی شاهی مغولی، وقتی خطرناک‌ترین دشمن «اسلام»، انگلیس بر «هندوستان» حکومت جابرانه‌ی خود را استوار ساخت، علمای حق و توده‌های آزادی‌خواه در سال ۱۳۵۷میلادی وارد جنگی بزرگ علیه انگلیس

گردیدند. در این نبرد آزادی، قیادت علمای «اسلام» در دست حاجی موصوف («حاج امداد الله») رحمه‌الله بود. اکابر «دیوبند»، حضرت «گنگوهی» و حضرت «نانوتوی» و حضرت «حافظ ضامن» و دیگران برای به پیروزی و به ثمر رساندن این حرکت جهادی، تمام کوشش‌های مجاهدانه‌ی خویش را صرف کردند، اما موفقیتی حاصل نگردید.

در این هنگامه‌ی قیامت‌نمای سال ۱۳۵۷، **انگلیسی‌ها بیش از سیزده هزار عالم را به دار آویختند**، با بعضی از مجاهدان با وضعی وحشیانه رفتار نموده و با فجیع ترین نحو مورد آزار و اذیت قرار دادند، بر بدن بعضی مسلمانان چربی خوک مالیده شد و سپس در پوست خوک دوخته و زنده در آتش سوزانده شدند!

منظور این که این دشمن سفاک با طرح و اِعمال انواع و اقسام نیرنگ‌ها و مظالم کوه‌شکن، توانست ملت هند را عموماً و مسلمانان را خصوصاً به خاک مذلّت بنشاند.



پس از تسلّط سیاسی و مادی بر کشور، یکی از عزایم پلید این دشمن لدود این بود که آثار و نقوش اسلامی را از صفحات دل و دماغ مسلمانان محو سازد و تعلیمات قرآنی را با نیرنگ‌های پلید از بین ببرد؛ چنان که «لُرد میکالی» و کمیته‌ی فرهنگی او در رپورت خود این الفاظ را نوشته بود:

«ما باید گروهی بسازیم که میان ما و میلیون‌ها رعیت ما ترجمان ما باشد و این گروه باید کسانی باشند که از حیث خون و رنگ، هندوستانی و اما از حیث سلیقه و فکر و سخن، انگلیسی باشند.»[1]

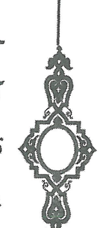
---

(۱) میجر باسو، «تاریخ التعلیم»: ۱۰۵.

تأسیس دانشگاه دینی «دارُ العلوم دیوبند»

حضرت مولانا «محمد قاسم نانوتوی» رحمه الله که با شامه‌ی قدسیه‌ی خود از قبل به اراده‌های حکومت انگلیس و نتایج خطرناک اقتدار فرعونی آن پی برده بود، برای تلافی شکست سال ۱۸۵۷ و حفظ علوم و عقاید اسلامی در شهر دیوبند اساس یک مدرسه‌ی دینی عربی را گذاشت. دعاهای اولیای کبار آن زمان شامل آن مدرسه بود....

به گزارش «تاریخ دیوبند»، حضرت مولانا «رفیع الدین نقشبندی» رحمه الله، مهتمم دارالعلوم دیوبند، **در رؤیا به زیارت حضرت پیغمبر** صلی الله علیه وسلم **مشرّف شد. آن حضرت بر سر چاه‌مدرسه و چاه از شیر پُر بود و گروه فراوانی از مردم در آنجا حاضر بودند و ظرف‌های بزرگ و کوچکی در دست داشتند و حضرت ساقی کوثر** علیه السلام **همه‌ی آنها را از شیر پُر می‌فرمود.** خوابگزاران این خواب را چنین تعبیر و تأویل کردند که به خواست خدا چشمه‌های علوم و فیوض شریعت محمدیه - علی بانیها الصلوة والسلام - از این مدرسه جاری می‌شود و جهانی را سیراب خواهد کرد که چنین شد.

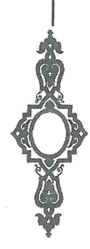


به گفته‌ی برخی از محقّقان، «دارالعلوم دیوبند» در این زمان در جایگاه مجدّدان نشسته؛ زیرا فیض علوم و معارف کتاب و سنت که از «دارالعلوم» به گوشه و کنار جهان رسیده است، نظیری در جای دیگر ندارد. اگر «دارالعلوم دیوبند» پدید نمی‌آمد، از مذهب «اهل‌سنت و جماعت» در هندوستان، چیزی جز نام نمی‌ماند، اما بر اثر کوشش‌های مصلحانه و مجدّدانه‌ی اکابر «دارالعلوم»، سیاهی شرک و الحاد از میان رفت و انوار توحید و سنّت جلوه گر و نورافشان شد. خداوند، «سبب‌ساز» و «دارالعلوم ابزاری» در توحیدگستری است. مولانا «محمد علی جوهر» برای رسیدگی به موضوع تحریک خلافت به دیوبند رفت (۱۹۲٤ م)

و هنگامی که از اصول هشتگانه[۱] ی پیشرفت‌های علمی و دینی «دارالعلوم» آگاه شد، گریست و فرمود:

«این‌ها اصولی الهامی به نظر می‌رسند!»

بی‌گمان، «دارالعلوم» در آن قرن هزاران محدّث و مفسّر، فقیه، متکلّم، صوفی عارف و انسان مجاهد تربیت کرد و به جامعه فرستاد که جامع‌ترین آنان از میان همه‌ی شاگردان و متوسّلان و فیض یافتگان حجة الإسلام «نانوتوی» و قطب الإرشاد «گنگوهی» رحمهما الله، امام الإنقلاب شیخ الهند حضرت مولانا «محمود الحسن» رحمه الله (نخستین شاگرد «دارالعلوم» و اسیر مالتا) است و باز از میان صدها شاگرد و مسترشد مولانا «محمود الحسن» رحمه الله، افراد زیر شخصیت‌هایی هستند که برای کامیابی دیوبند در زمینه‌های گوناگون بسیار کوشیدند.



۱. شیخ العرب و العجم، امیر المجاهدین، حضرت مولانا «سید حسین احمد مدنی» (شیخ الحدیث دارالعلوم دیوبند)
۲. جامع کمالات صوری و معنوی، حضرت علامه «محمد انورشاه کشمیری» (محدّث دیوبند)
۳. مفتی اعظم، سید العلماء، حضرت مولانا «مفتی کفایت الله دهلوی» (شیخ الحدیث مدرسه امینیه دهلی)
۴. شیخ الإسلام، حضرت مولانا «شبیر احمد عثمانی» (متوفای ۱۳۶۹هـ/ ۱۹۴۹م) (مؤلف «فتح الملهم»؛ شرح «صحیح مسلم»)
۵. قهرمان آزادگی، داعی انقلاب، حضرت مولانا «عبیدالله سندی».

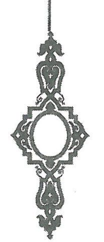
---

(۱) این اصول را مؤسس «دارالعلوم» حضرت «نانوتوی» برای آن جا و دیگر مدارس وضع کرده بود. [این اصول را در پانوشت کتاب مترجم، «اعتدال در مکتب دیوبند» (بخش اول آورده‌ایم؛ آن جا بخوانید. آزاد].

همچنین، حکیم الأُمة، امام طریقت و عرفان، حضرت مولانا «اشرف علی تهانوی» رحمه‌الله (م۱۳۶۳هـ.) که خود از بزرگان دیوبند بود، شرف تلمّذ از حضرت شیخ الهند داشت.

شیخ التفسیر، قطب زمان، صاحبِ کشف و کرامت حضرت مولانا «احمد علی لاهوری» رحمه‌الله که از فیض‌یافتگان «دَارالعلوم» است، بارها می‌فرمود:

«شیخ الحدیث و صدر المدرّسین دارالعلوم دیوبند از ابتدا تا امروز انسان‌هایی جامع الظاهر و الباطن بوده‌اند ... یازده بار به زیارت حرمین شریفین که آن جا محل تجمّع اولیاء اللّه روی زمین است، نائلَ شده‌ام، لکن آن جا هم در تمام این مدت انسان بزرگواری جامع تمام کمالات مانند حضرت مدنی ندیده‌ام.»



افزون بر این شخصیت‌ها، شیخ المشائخ، عارف بالله، حضرت مولانا «شاه عبدالرحیم رایپوری» و قطب دوران، واصل بالله، حضرت مولانا «شاه عبد القادر رایپوری» که انوار ولایت و عرفان‌شان در هزارها قلوب چراغِ عرفان برافروخت، از فیض‌یافتگان حضرات دیوبند به شمار می‌روند. آن مظهرِ جمال و جلال، امیر شریعت، مجاهدِ حریت، بطلِ جلیل، خطیبِ امّت، حضرت مولانا «سید عطاء الله بخاری» که دَر قلوب هزاران نوجوان آتَش عشق ختم نبوّت حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وسلم برافروخت، پرتوی از آذرخش وجود همان بزرگَواران «دارالعلوم دیوبند» بود. رَحمَةُ الله عَلَیهِم أَجمَعِین.

حربه‌ی تکفیری دشمن

استعمار انگلیس، این مجاهدان آزادی‌خواه و علمای ربّانی را از بزرگ‌ترین دشمنان خود می‌دانست. هنگامیَ که «دارالعلوم دیوبند» و آثار علمی و مذهبی

علمای آن را بالنده و در حال گسترش یافت، برای خشکاندن این چشمه‌ی فیّاض اسلام و سرکوبی این مرکز بزرگ اسلامی و علمای وابسته به آن، ترفندهای شگفت و چاره‌های گوناگونی به کار گرفت که یکی از آنها، متهم کردن‌شان به «وهابی‌گری» بود و برای این کار به شماری از عالم‌نمایان دنیاپرست و جاه‌طلب متوسّل شدند و کسانی را از آنان خریدند تا آن بزرگواران مجاهد و مبارز را «وهابی» بخوانند؛ چنان‌که پیش‌تر از آن نیز کوشش شده بود مبارزات مجاهدانه‌ی اسلاف این بزرگواران و پیش‌تازان میدان مبارزه با استعمار انگلیس، امام‌المجاهدین، قدوة الکاملین، حضرت «سید احمد شهید عرفان بریلوی» رحمه‌الله و عالم ربّانی، مجاهد جلیل، حضرت مولانا «اسماعیل شهید» رحمه‌الله، با همین اتهام خنثی گردد.

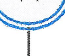
خدا بهتر می‌داند که چه اسباب و عواملی، مولوی «احمد رضاخان بریلوی»، بانی فرقه‌ی «بریلویه» را برآن داشت که با شتاب و کوشش فراوان، برنامه‌ی «وهابی»خواندن و تکفیر آن عالمان را آغاز کند!

ماهیت کتاب «حسامُ الحرمین»

آقای مولوی «احمد رضاخان بریلوی»، در سال ۱۳۲۳هجری به سفر حج رفت و پس از فراغت از حج، جزوه‌ای در «مکه‌ی معظمه» سامان داد و عبارات کتاب‌های علمای دیوبند را پس از تحریف لفظی و معنوی در آن گنجاند و جالب آن که آن مستغرقان دریای محبت و اطاعت محمدی صلی‌الله‌علیه‌وسلم را به «تکذیب خداوند» و «دشنامگویی به پیامبر» متهم کرد (العیاذ بالله)! او در این جزوه زیر عنوان «فرقه قادیانیه» عبارات کفرآمیز «غلام احمد» متنبّی قادیان را آورد؛ سپس بزرگان دیوبند را با عنوان‌های زشتی همچون «فرقه وهابیه کذابیه» و «فرقه وهابیه شیطانیه» یاد کرد تا افرادناآگاه بپندارند اینان نیز فرقه‌ای همانند قادیانیه‌اند.

او در این جزوه، عبارات کتاب‌های حجةالإسلام مولانا «محمد قاسم نانوتوی»

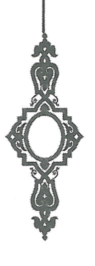
و قطب الإرشاد مولانا «رشید احمد گنگوهی» و فخر المحدّثین مولانا «خلیل احمد سهارنپوری» (نویسنده «بذل المجهود» شرح ابوداود) و حکیم الأُمة مولانا «اشرف علی تهانوی» (خلیفه‌ی حضرت حاج «امداد الله» مهاجر مکی) را از متن خودشان بریده و درباره آنان فتوای تکفیر صادر کرده و حتی نوشته است:



«هر کس آنها را کافر نگوید، او هم کافر است» (!)

مولوی «احمد رضاخان» برای تأیید شدن فتوایش نزد علمای حرمین شریفین، به کارهای گوناگونی دست زد و چون علمای حرمین، عالمان دیوبند و نوشته‌های آنان را نمی شناختند، با توجه به عبارات محرّف جزوه‌ی او، آن را تأیید کردند. البته باز هم علمای محتاط آنان در این باره چنین نوشتند:

«اگر واقعاً عقاید آنها این چنین است، فتوا صحیح است.»



وی زمانی پس از بازگشت از حجاز، جزوه‌اش را با نام «حسام الحرمین» در هندوستان چاپ کرد (۱۳۲۵هـ).

سبب تألیف کتاب «المُهنّد علی المُفنّد»

شیخ الإسلام حضرت مولانا «سید حسین احمد مدنی» رحمه‌الله، در آن روزگار در «مدینه‌ی منوره» بود و کلاس درسش در مسجدنبوی در کمال اوج خود برگزار می‌شد، اما عملیات «حسام الحرمین» چنان بود که او به هنگام از آن آگاه نشد و پس از باخبر شدنش از این حربه‌ی تکفیری، اکابر علمای حرمین را در این باره آگاه کرد؛ آن گاه آنان ۲۶ پرسش برای علمای دیوبند نوشتند و به هندوستان فرستادند. حضرات «گنگوهی» و «نانوتوی» رحمهما‌الله در این زمان درگذشته بودند. فخر المحدّثین حضرت مولانا «خلیل احمد سهارنپوری» رحمه‌الله پرسش‌ها را به عربی فصیح پاسخ فرمود و همه‌ی مشاهیر دیوبند آن روزگار همچون شیخ الهند حضرت

مولانا «محمود الحسن»، حکیم الأُمت حضرت مولانا «اشرف علی تهانوی»، اسوة الصلحاء حضرت مولانا «شاه عبدالرحیم راپیوری»، بقیة السّلف حضرت مولانا حافظ «محمد احمد» (مهتمم دارالعلوم و فرزند حجة الإسلام حضرت «نانوتوی»)، عارف کامل حضرت مولانا «عزیز الرحمن» (مفتی اعظم «دارالعلوم دیوبند») و مُفتیَ اعظم هندوستان حضرت مولانا مفتی «کفایت الله دهلوی» رحمهم الله آنها را امضا و تأیید کردند و برای علمای حرمین فرستادند. افزون بر تأیید علمای هند، مشاهیر علما و مشایخ مقتدر حجاز، مصر، شام (سوریه) و دیگر کشورهای اسلامی آن پاسخ ها را با تأییدات خود مزیّن کردند؛ سپس این مکتوب در قالب کتابی با نام «المهنّد علی المفنّد» تحریر و چاپ و در کشور منتشر شد (۱۳۲۵هـ.).



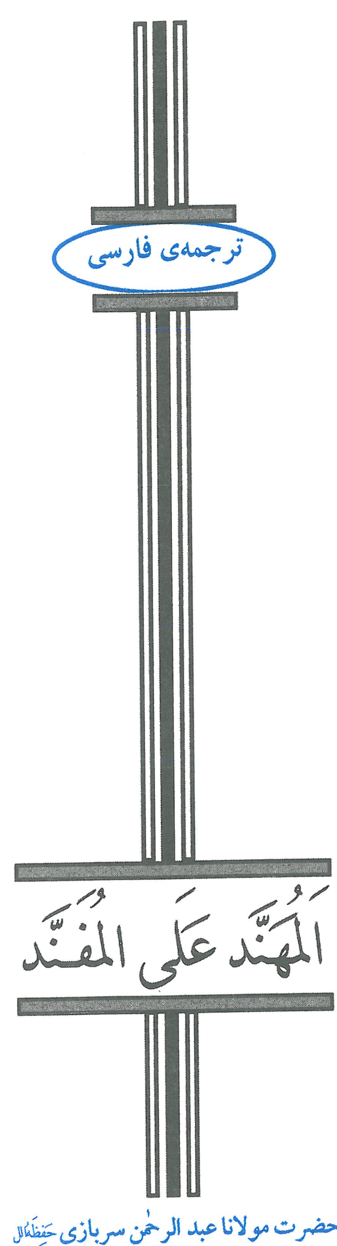
این کتاب افزون بر پاسخ پرسش‌های فرستاده‌ی علمای حرمین، تشریح و توضیح عقاید حقّه‌ی علما و اکابر «دارالعلوم دیوبند» را دربردارد و از فریب‌کاری مخالفان و معاندان پرده برمی دارد و مسلک حق بزرگان دیوبند را روشن می‌کند. «المهنّد» گویی مدرک و دستاویزی اجماعی و تاریخی است که مسلک دیوبندیان را به گونه‌ای اصولی نگاهبانی می‌کند.

الأحقر؛ مظهر حسین

مسجد جامع مدنی - چکوال - بخش جهلم

۲۳/ رمضان المبارک/ سال ۱۳۸۲ هـ.





ترجمه‌ی فارسی
المُهَنَّد عَلَى المُفَنَّد
حضرت مولانا عبد الرحمن سربازی حفظه‌الله

بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیم

نحمده ونصلی علیٰ رسوله الکریم

علمای کرام و سروران عظام! عده‌ای از مردم، عقاید «وهابی»ها را به شما منسوب نموده‌اند و اوراق و جزواتی چند به ما ارایه کردند که به علت عدم آشنایی به زبان آن، برای ما نامفهوم بود. امیدواریم ما را از حقیقت این جریان مطّلع فرمایید.

ما در این‌جا پیرامون مسایلی که مخالفت فرقه‌ی «وهابّیه» در آن با «اهل سنّت» به درجه‌ی اشتهار رسیده است، از شما سؤال می‌کنیم.





سؤال اول و دوم

﴿۱﴾ نظر شما درباره‌ی «شدّ رحال»[۱] برای زیارت سیّد کاینات عَلَيهِ اَفضَلُ الصَّلَواتِ وَالتَّحِيّاتِ وَعَلىٰ آلِهٖ وَصَحبِهٖ چیست؟

﴿۲﴾ بـه نزد شما و اکابر شما از این دو امر کـدام یک برای زایـر پسندیده تر است؛ در وقت مسافرت به منظور زیارت، نّیت زیارت خود رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهٖ وَصَحبِهٖ وَسَلَّمَ را داشته باشد یا نیت زیارت مسجد

---

(۱) بستن بارِ سفر.

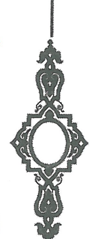
پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم را هم بکند؟ در حالی‌که عقیده‌ی «وهابیه» (فرقه‌ی «وهابی») این است که مسافر مدینه، جز زیارت مسجد پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم نیت چیزی دیگر را نکند.

جواب

به نام خداوند بخشاینده‌ی مهربان

معونت و توفیق را از «الله» درخواست می‌کنم که مهارهای تحقیق در قبضه‌ی اوست.

مسلک «علمای دیوبند» در شریعت و طریقت



بعد از حمد و صلوٰة و سلام و قبل از آن که جواب را آغاز کنیم، باید دانست:

اولاً؛ ما و مشایخ و همه‌ی جماعت ما بحمد الله در فروعات، مقلّد قدوة الأنام و ذروة الاسلام، امام همام، حضرت امام اعظم، «ابوحنیفه نعمان بن ثابت» رَضِيَ اللهُ تَعَالَی عَنهُ و در اصول و عقاید، پیرو امام «ابو الحسن اشعری» و امام «ابو منصور ماتریدی»[1] رَضِيَ اللهُ تَعَالَی عَنهُمَا و در سلاسل عرفانی صوفیه، منسوب به

---

(۱) «اهل‌سنت» در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم که نحله‌های عقیدتی و عقلی منحرف بسیار گردیدند، حول آرای دو پیشوای هدایت، «علی بن اسماعیل بن اسحاق، ابو الحسن اشعری» (متوفای ۳۲٤ هـ. = ۹۳٦ م.) و «محمد بن محمد بن محمود ابومنصور ماتریدی» (متوفای ۳۳۳ هـ. = ۹٤٤ م.) گرد آمدند. (ر.ک: الجواهر المضیئة: ۳۵۳ و ۲/ ۱۳۰- وفیات الأعیان: ۱/ ۳۲٦- البدایة والنّهایة: ۱۱/ ۱۸۷- الفوائد البهیة: ۱۹۵- کشف الظنون: ۳۳۵).

به پیروان امام «ماتریدی» که اغلب فقهای احناف را شامل می‌شود، «ماتریدیه» و به ←

سلسله‌ی عالیه‌ی حضرات «نقشبندیه» و طریقه‌ی زکیّه‌ی مشایخ «چشت» و سلسله‌ی بهیّه‌ی حضرات «قادریه» و طریقه‌ی مرضیه‌ی مشایخ «سهروردیه» رَضِيَ اللهُ عَنهُم هستیم.

روش استنباط و تحقیق

ثانیاً؛ ما هرگز در مسایل دینی به گفتن سخنی مبادرت نمی‌کنیم؛ مگر زمانی که دلیل آن از «کتاب» یا «سنت» یا «اجماع امت» و یا نظر امامی از ایمه‌ی مذهب نزد ما وجود داشته باشد. و با این همه، مدّعی آن نیستیم که از هرگونه خطا و نسیان در تحریر یا تقریر مبرّا و منزّه می باشیم. علی‌هذا، اگر برای ما روشن شود که در سخنی مرتکب خطایی شده‌ایم- اعمّ از آن که خطا در اصول باشد یا در فروع- هیچ وقت احساس شرمندگی و خجالت، مانع از آن نخواهد شد که ما از آن رجوع و بازگشت خود را به سوی حق به عموم ابلاغ کنیم؛ چنان که از ایمه‌ی ما رِضوَانُ اللهِ عَلَيهِم در اقوال زیادی به وقوع پیوسته و به ثبوت رسیده است؛ حتی از امام حرم الهی، پیشوای ما، امام «شافعی» رَضِيَ اللهُ عَنهُ هیچ مسأله‌ای به جای نمانده که درباره‌ی آن، از ایشان دو قول جدید و قدیم

پیروان امام «اشعری» که عمدتاً مالکیه و شوافع هستند، «اشعریه» یا «اشاعره» می‌گویند. اختلافِ میان امام «اشعری» و امام «ماتریدی»، بسیار کم و آن هم فرعی و توضیحی و در بسیاری موارد فقط لفظی و صوری است. گاه در اطلاق کلی – در مقابل «معتزله» و «روافض» و ... – به همه‌ی «اهل‌سنّت»، «اشعری» می‌گویند. قاری «محمد طیب» رحمه‌الله نظایر این اختلافات جزیی و لفظی را آورده و توضیح داده‌اند که علمای «دیوبند»، «جامع بین اشعریت و ماتریدیت» و به عبارتی: «ماتریدی مایل به اشعری» هستند. (ر.ک: «علماء دیوبند کا دینی رخ اور مسلکی مزاج»: ۱۵۱ الی ۱۷۳، در ترجمه‌ی عربی: ۲۰۵ إلی ۲۲٤ و در ترجمه‌ی فارسی: ۲۱۰ إلی ۲۳۷). (آزاد)

منقول نشده باشد. و همچنین صحابه‌ی کرام رضي الله عنهم در مسایل زیادی به قول یکدیگر رجوع فرموده‌اند و این امر برای متتبّع علم حدیث پرواضح می باشد. پس اگر کسی از علما علیه ما مدّعی است که در حکمی از احکام مرتکب اشتباه شده‌ایم، در آن صورت اگر آن از مسایل متعلق به اعتقادیات است، بر وی لازم است این امر را با تصریح ایمه‌ی «علم کلام» اثبات کند، و اگر متعلق به مسایل فروعی باشد، بر وی لازم است که بنیاد عبارت خود را بر اساس راجح‌ترین قول ایمه‌ی مذاهب پایه‌گذاری کند. بدیهی است در چنین صورتی از ما جز عکس‌العمل خوب یعنی پذیرش حق و اعتراف به آن با دل و زبان و مزید قدردانی و تشکر از صمیم قلب و جوارح، چیزی دیگر متوقّع نخواهد بود.

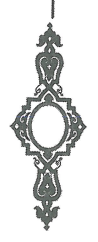
کاربرد لقب «وهابی» در هند

ثالثاً ؛ اطلاق لقب «وهابی» در اصطلاح بلاد «هند» در اصل بر کسی بود که تقلید ایمه رضي الله عنهم را ترک می‌کرد. سپس وسعت گرفت و غالب کاربردش بر کسی صورت گرفت که بر سنّت سنیه عمل می‌کرد و از بدعات سیّئه دوری و از رسوم قبیحه اجتناب می‌ورزید؛ حتی کار به جایی کشید که در شهر «بمبئی» و اطراف آن چنین شایع شد که هر کس از سجده بر قبور اولیا و طواف آن مردم را منع کند، «وهابی» است؛ حتی گفته شد اگر کسی حکم حرمت ربا (نزول) را بیان کند، او هم «وهابی» است؛ ولو این که فی الواقع از اکابر «إسلام» و از اعظام علما باشد! و تدریجاً کلمه‌ی «وهابی» چنان اتّساع یافت که عنوان یک فحش و دشنام به خود گرفت. بناءً علیه، اگر یک نفر از اهل «هند» به کسی بگوید: «وهابی»، این بدان معنا نیست که او فاسد العقیده است، بلکه



به این معناست که او سنّی حنفی عامل به سنّت و مجتنب از بدعت است که در ارتکاب معصیت و عملِ ناروا، از خداوند متعال خایف و برحذر می‌باشد.

و از آن‌جا که مشایخ ما رَضِيَ اللهُ تَعالَىٰ عَنهُم در احیا و ترویج سنت و در فرونشاندن آتش‌های بدعت سعی بلیغ مبذول می داشتند، لشکریان ابلیس بر آنان غضب‌ناک شدند و به تحریف سخنان‌شان پرداختند و افتراءات واهی بر آنان بربستند و به وهابیّت متّهم‌شان ساختند؛ در حالی که آنها به مراحل از آن به دور و پاک هستند، بلکه فی الواقع این همان سنّت و روش الهی است که در مورد خاصّان بارگاه و اولیایش جاری فرموده؛ چنان که در کتاب خود فرموده است:



﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَٰطِينَ ٱلْإِنسِ وَٱلْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ ٱلْقَوْلِ غُرُورًا ۚ وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ ۖ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾ [انعام: ۱۱۲].

(و همچنین قرار دادیم برای هر پیغمبر دشمنی از سرکشان انس و جن که وسوسه می افکنند بعض شان به سوی بعضی دیگر سخن های ملمّع (فریبنده) برای فریب دادن. و اگر پروردگار تو می‌خواست، این کار را نمی کردند. پس بگذار آنها را با دروغ‌های‌شان.)

پس وقتی با پیامبران الهی عَلَيهِمُ السَّلَامُ این گونه رفتار شد، بالإجبار با جانشینان بر حق و قائم مقامان آنان نیز چنین پیش می‌آید؛ چنان‌که حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم فرموده است:

«ما گروه انبیا از همه‌ی مردم بیشتر موردِ بلیّات و امتحانات هستیم و سپس هر کس به هر اندازه که با ما مماثل و مشابه‌تر باشد؛ تا بهره‌ی‌شان وافرتر و اجرشان کامل‌تر گردد.»[۱]

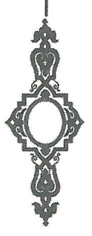
---

(۱) به روایت نسایی در سنن کبری از سعد ابن ابی وقاص و عمه‌ی ابوعبیده بن حذیفه رَضِيَ اللهُ عَنها : الطب/ باب٤، ش۷٤۸۱ و ۷٤۸۲- و ترمذی در سنن: ابواب الزهد/ ش٤ و

←



پس باید بدانید آن‌هایی‌که منهمک در اختراع بدعات و مایل به سوی شهوات هستند و کسانی که امیال نفسانی را معبود خویش قرار داده و خود را در سیاه‌چال هلاکت انداخته‌اند، همواره بر ما اکاذیب و اباطیل افترا می‌کنند و اضالیل (گمراهی‌ها) را به سوی ما منسوب می‌سازند. بنابراین، هرگاه در محضرتان سخنی به ما نسبت داده شد که مخالف مذهب است، به سوی آن التفات نکنید و جز حسن ظنّ چیزی به ما روامدارید و اگر احیاناً خلجانی در قلب شما رُخ داد، برای ما بنویسید که ما حتماً حقیقت حال و واقعیت جریان را برای شما بازگو خواهیم نمود؛ زیرا به عقیده‌ی ما، شما مرکز دایره‌ی «اسلام» هستید.



و اما توضیح جواب

افضلیت سفر برای زیارت روضه‌ی اطهر

به عقیده‌ی ما و مشایخ ما، زیارت مرقد مطهّر سیّد المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم - روحم به فدایش! - از بزرگ‌ترین قربت‌ها و از مهم‌ترین ثواب‌ها و مؤثرترین وسیله برای دستیابی به درجات بلند و حتی امری نزدیک به درجه‌ی واجبات می باشد؛ ولو این که برای رسیدن به آن، جز شدّ رحال (تحمل

گفته: «هذا حديثٌ حسنٌ صحيحٌ»- و ابن ماجه در سنن: الفتن- و احمد در مسند: ش ۱٤۸۱، ۱٤۹٤، ۱۵۵۵- و طبرانی در معجم کبیر: ۲٤/ ش۲۶۹ و مشابه آن ش۶۲۶- و بزار در مسند: ش۱۱۵۰، ۱۱۵٤، ۱۱۵۵- و حاکم در مستدرک- و ... .

قسمت آخر حدیث- «ليتوفر حظّهم، ويكمل لهم أجرهم»- را در کتب مسنده‌ی حدیث نیافتیم، اما معنای آن در مراجعی که ذکر کردیم، آمده است. الفاظ عربی حدیث را در متن عربی کتاب بخوانید. (آزاد)

مشقت‌های سفر) و بذل جان و مال، چاره‌ای دیگر نباشد.



در موقع مسافرت هم باید نیت زیارت آن حضرت - بر وی میلیون‌ها درود و سلام! - را بکند و در ضمن آن، زیارت مسجد آن‌حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سایر اماکن متبرّکه و مشاهد شریفه را نیز بکنند، بلکه اولویت در آن است که علامه «ابن همام» رَحِمَهُ الله (شارح «هدایه»)، گفته است و آن این که:

باید زایر در موقع مسافرت نیّت را صرفاً برای زیارت مرقد مطهّر آن‌حضرت عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ خالص کند و در آن جا حاضر شود، سپس چون در آن‌جا حضور می یابد، زیارت مسجد نبوی شریف خود حاصل می گردد؛ زیرا در این صورت تعظیم و اجلال مزید آن‌حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وجود دارد و با این فرموده‌ی آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مطابقت دارد که:



«هر کس که به زیارت من بیاید؛ در حالی که جز زیارت من هیچ غرض دیگری او را بدین امر وا نداشته باشد، بر من ثابت می گردد که روز قیامت برای او شفاعت کنم.»[1]

و از عارف سامی، مولانا «عبد الرحمن جامی» رَحِمَهُ الله هم این چنین منقول است که وی سفر زیارت آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ را از سفر حج جداگانه اختیار نمود و این روش با مذهب محبان صادق، نزدیک‌تر (و با شیوه‌ی عشّاق،

---

(١) به روایت طبرانی در معجم کبیر از ابن عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا مرفوعاً: ش١٢٩٧١ (٧٩١) و در معجم اوسط: ش٤٥٤٦- و ابن مقریء در معجم: ش١٥٨- و ابونعیم در أخبار إصبهان: باب «من اسمه محمد»، ش١٧٦٦- و ابن نجار در الدرة الثمینة: باب١٦. (ابن سکن در «سنن الصحاح» و عراقی در تخریج احادیث «إحیاء» و ابن ملقن در «البدر المنیر» و عثمانی در «إعلاء السنن» و ... صحیح گفته‌اند. ایضاً ر.ک: التلخیص الحبیر- شفاء السقام. الفاظ عربی حدیث را در متن عربی بخوانید.)



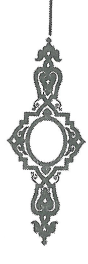
مناسب‌تر) است.

جواب به استدلال «وهابی»ها

و اما آن چه فرقه‌ی «وهابیه» با استدلال به این حدیث شریف که:

«شدّ رحال نشود؛ مگر به سوی سه مسجد!»(۱)

گفته‌اند که مسافر «مدینه‌ی منوّره» را نشاید که جز مسجد شریف، نیّت زیارت چیزی دیگر را بکند، استدلالی مردود و باطل است؛ زیرا در این حدیث، دلالت بر منع اصلاً وجود ندارد و بلکه بالعکس اگر یک صاحب فهم در معنی حدیث دقّت نماید، به درستی خواهد دانست که این حدیث با دلالة النص دلیل بر جواز آن است؛ چون علتی که این سه مسجد را از سایر مساجد و اماکن مستثنا کرده، همان فضیلت و برتری مخصوص آن‌هاست و این برتری و فضیلت با مزیت افزون‌تری در بقعه‌ی شریفه [مرقد مطهر نبوی] موجود می‌باشد؛ زیرا آن قسمت از زمین که با اعضای مبارک جسم اطهر جناب رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم تماس حاصل نموده است، مطلقاً از هر چیز دیگر افضل است و حتی بر «کعبه‌ی مشرّفه» و «عرش» و «کرسی» هم برتری دارد؛ چنان که فقها و علمای مذهب ما - رَضِيَ اللّٰهُ عَنهُم - به آن تصریح نموده اند.(۲) و وقتی مساجد سه‌گانه به علت فضیلت خاصه که بر سایر مساجد دارند



---

(۱) به روایت بخاری در صحیح از ابوهریره رضی‌الله‌عنه مرفوعاً: فضل الصلوة/ باب۱، ش۱۱۸۹- و مسلم در صحیح: الحج/ باب۹۵، ش۵۱۱ الی ۵۱۳ (۱۳۹۷)- و ... . (الفاظ حدیث را در متن عربی بخوانید.)

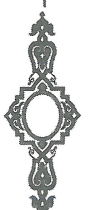
(۲) «ابن قیّم» رحمه‌الله، شاگرد خاص و مبلّغ آرای شیخ «ابن تیمیه» رحمه‌الله در «بدائع الفوائد» تحت عنوان پرسشی **«آیا حجره‌ی نبی ﷺ افضل است یا کعبه؟»** این جواب «ابن عقیل» رحمه‌الله

←

از عموم نهی مستثنا شدند، پس به درجه‌ها اولیٰ است که بقعه‌ی مبارکه [مرقد مطهر آنحضرت صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم] به سبب فضیلت عامه‌ای که دارد، از نهی مستثنا شود.

شیخ ما، شمس العلماء العاملین، علامه «رشید احمد گنگوهی» قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ العَزِيز این مسأله را به همین نحو که ما بیان کردیم، با تفصیل بیشتری در کتابش «زبدة المناسک» که بارها چاپ شده[۱] – در فصل «زیارت مدینه‌ی منوره» بیان فرموده است.

درباره‌ی این موضوع، همچنین از شیخ مشایخ ما، مولانا مفتی «صدر الدین دهلوی» قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ العَزِيز کتابچه‌ای هست که در آن بر فرقه‌ی «وهابیه» و همفکران شان قیامت کبریٰ به پا داشته و آن را به نام «احسنُ المقال فی شرح حدیث لا تشدّ الرحَال» موسوم فرموده است، و این کتاب هم به چاپ رسیده و نشر شده است و باید به آن مراجعه شود- وَاللهُ تَعَالَىٰ أعلم.[۲]



را نقل کرده است: «إن أردتَ مجرّد الحجرة فالكعبة أفضل، و إن أردتَ وهو ﷺ فيها فلا والله، ولا العرش ولا حملتهٔ ولا جنة عدن ولا الأفلاک الدائرة؛ لأنّ في الحجرة جسداً لَو وُزن بالكونين لرجح!» (بدائع الفوائد: ۳/ ٦٥٥). (آزاد)

(۱) ترجمه‌ی فارسی آن به قلم نگارنده‌ی حقیر در سال ۱٤۰۲ هـ.ق. به چاپ رسیده است. (مترجم)

(۲) تذکّر: حضرت مولانا «اشرف علی تهانوی» رَحِمَهُ‌الله می‌فرماید: «معنی حدیث «لا تشدّ الرّحال؛ إلاّ إلی ثلاثة مساجد» این است که به نیّت تضاعف صلوات به سوی مسجدی دیگر، سفر کردن ممنوع است. این حدیث با مسأله‌ی زیارت قبور هیچ تعلقی ندارد.» (إمداد الفتاوی: ۵/ ۸۸) (مترجم)



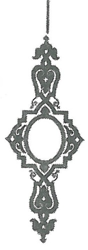
سؤال سوم و چهارم

﴿۳﴾ آیا جایز است بعد از رحلت رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّم در دعاها به ایشان توسل کنند یا خیر؟

﴿۴﴾ آیا بـه نظر شما توسّل به سلف صالح - اعمّ از انبیا علیهم‌السلام و صدّیقان و شهدا و اولیای خداوند - جایز است یا خیر؟

﴿جواب﴾

توسل به انبیا علیهم‌السلام و صلحا در دعا جایز است



نزد ما و مشایخ ما، توسّل به انبیا عَلَیهِمُ السَّلَام و صلحا و اولیا و شهدا و صدیقان در دعاها، چه در حال حیات آنان و چه بعد از وفات‌شان به این طریق جایز است[1] که گفته شود: «**پروردگارا! من به سوی تو به فلان بزرگوار توسّل می‌کنم که دعایم را مستجاب و حاجتم را برآری.**» و یا مشابه این، کلماتی دیگر بگوید.[2] چنان‌که شیخ و آقای ما، سید «محمد اسحاق دهلوی»

---

(۱) پس درست نیست گفته شود: «توسّل» به نبی ﷺ به زمان زندگی دنیوی ایشان اختصاص داشت و بعد از فوت ایشان، جایز نیست؛ چون مبنای «توسّل»، قرب و جایگاه متوسَّلٌ بِهِ در نزد پروردگار است و این فضلیت و امتیاز برای انبیا علیهم‌السلام و صدیقان و شهدا، پس از مرگ هم باقی است. (آزاد)

(۲) اسحاق مروزی رحمه‌الله می گوید: امام احمد رحمه‌الله به من وصیت کرد: «وقتی روضه‌ی نبی ﷺ را زیارت کردی، پس از صلوة و سلام، با توسل به رسول‌الله ﷺ از خداوند حاجت

ثم المکّی رحمة الله علیه بدان تصریح فرموده و سپس آن را شیخ و مولای ما، «رشید احمد گنگوهی» رحمة الله علیه در مجموعه‌ی فتاوایش بیان داشته که در این زمان منتشر است و در دسترس عموم مردم قرار دارد و این مسأله در صفحه‌ی ۹۳ از جلد اول آن وجود دارد؛ هر کس دوست دارد به آن مراجعه نماید.



سؤال پنجم

﴿۵﴾ شما در مورد حیات آن‌حضرت صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم در قبر شریفش چه می‌گویید؟ آیا ایشان علیه السلام از یک نوع حیات مخصوص برخوردار است، یا مانند عموم مؤمنان، حیاتی برزخی دارد؟





﴿جواب﴾

عقیده‌ی علمای «دیوبند» در مسأله‌ی «حیات انبیا علیهم السلام»[1]

خود را بخواه.» (فتاوای کبرای ابن تیمیه: کتاب الذکر والدعاء/ مسألة ۳۲۷ – ۱۵). امام «ولی‌الله دهلوی» رحمه الله نیز متذکر شده‌اند: «و از آداب دعا، تقدیم ثنا بر خداوند متعال و توسل به نبی است تا دعا قبول شود.» («حجة الله البالغة»: ۲/ ۶– المکتبة السلفیة، لاهور. ترجمه‌ی فارسی این اثر به قلم شیخ الحدیث مولانا «حسین‌پور» حفظه الله نیز در دسترس است.) (آزاد)

(۱) «اهل سنّت»، بر حیات انبیا علیهم السلام در قبرهای‌مبارک‌شان اجماع دارند. اولین کسانی که از این عقیده‌ی اجماعی برون رفتند، «معتزله» بودند که در رد آنان، علما و محدثان و از جمله امام «بیهقی» رحمه الله و امام «قشیری» رحمه الله و ... کتاب نوشتند. از آن پس هیچ فرقه‌ای– جز

به عقیده‌ی ما و مشایخ ما، آن حضرت صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّم در مرقد مطهر خویش زنده است و حیاتش مشابه حیات دنیوی است؛ بدون آن که مکلّف باشد. و این نوع حیات، مخصوص به آن‌حضرت و تمام انبیا عَلَیهِمُ السَّلام و شهدا می‌باشد و از نوع حیات برزخی که عامه‌ی مسلمانان و بلکه همه‌ی مردم را حاصل است، نیست؛ چنان که علامه «سیوطی» در کتابش: « نباء الأذکیاء بحیوٰة الأنبیاء»، تنصیص و تصریح نموده است؛ فرموده:

«شیخ «تقی الدین سبکی» رَحِمَهُ الله گفته است: حیات انبیا و شهدا در قبرهای‌شان همانند حیات دنیوی‌شان می‌باشد و دلیل بر آن، نماز خواندن حضرت موسی عَلَیهِ السَّلام در قبرش می‌باشد [چنان که در حدیث وارد شده است[1]]؛ زیرا برای ادای نماز، احتیاج به جسم زنده هست ...».

همان «معتزله»- دم از انکار حیات انبیا علیهم‌السلام نَزَد تا آن که در سال ۱۳۷۴هـ .ق. (۱۹۴۵م.) در «شبه جزیره‌ی هند» گروهی باز این نغمه را سازکردند که بلافاصله با عکس‌العمل علمی و تردیدی «علمای دیوبند» روبرو شدند. این فرقه هنوز هم در «پاکستان» وجود دارند و به نام «مماتی» شناخته می‌شوند و «علمای دیوبند» در فتاوا و رسایل و کتاب‌های خویش تصریح کرده‌اند که این گروه هیچ تعلقی با مسلک «دیوبند» ندارند. («تسکین الصدور»- «هدایة الحیران»- «قبر کی زندگی»- فتاوای «البینات»- ...) و برخی هم فرزندان مسلمان را از تحصیل در مدارس آنان منع کرده‌اند. («خوشبو والا عقیده حیات النبی صلی‌الله‌علیه‌وسلم»). ما نیز در این مورد کتابی جامع نوشته‌ایم که نخستین کتاب در این موضوع به زبان فارسی می‌باشد و اما هنوز چاپ نشده و چنان چه زمینه فراهم شود، حتماً چاپ خواهیم کرد؛ إن شآء الله.

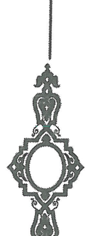
توضیح بیشتر این مسأله و آرای مشایخ دیوبند را به انفراد در رساله‌ی مولانا سید «ترمذی» رحمه‌الله (تحت عقیده‌ی هفتم) در همین کتاب بخوانید. (آزاد)

(۱) با الفاظ «أتیتُ- وفی روایة هداب: مررتُ- علیٰ موسی لیلة أسری بی عند الکثیب الأحمر ←

پس با این تصریحات به ثبوت پیوست‌که حیات آن‌حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم در نوع خود، دنیوی و از آن جهت که در عالم برزخ کاین و حاصل است، برزخی می‌باشد.[۱]

شیخ ما، شمس الإسلام، مولانا «محمد قاسم» قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ العَزِيز پیرامون این مبحث کتابچه‌ی مستقل و بسیار دقیقی‌که در نوع خود عجیب و بی‌مانند است، دارد که چاپ شده و در میان مردم منتشر گردیده است و نامش «آب حیات» است.





سؤال ششم

﴿۶﴾ آیا برای کسی که در مسجد نبوی دعا می‌کند، جایز است روی خود را به جانب قبر مبارک متوجه ساخته و با توسّل به رسول بزرگوار

وهو قائمٌ یصلی فی قبره.» (به روایت مسلم در صحیح از انس رضي الله عنه مرفوعاً: فضایل/ باب۴۲، ش۱٦٤ و ۱٦٥ (۲۳۷۵)- و نسایی در سنن مجتبی: قیام اللّیل/ باب۱۵، ش ۱٦۳۲ إلی ۱٦۳۸ و در سنن کبری: ش۱۳۳۰ الی ۱۳۳۳- و احمد در مسند: ش۱۲۵۲٦ و ۱۳٦۱۸- و ابن حبان در صحیح: کتاب الإسراء/ ش۵۰- و ابویعلی در مسند: مسند «ثابت البنانی» عن «انس» رضي الله عنه/ ش۳۳۲۵- و طبرانی در معجم اوسط: باب «من اسمُه محمود»/ ش ۷۸۰٦- و بیهقی در دلائل النبوة- و بغوی در شرح السنّة: باب «المعراج»/ ش۳۷۵۸ و ۳۷٦۰)

(۱) جناب مولانا «سیّد ترمذی» رحمه الله در رساله‌اش، «عقاید علمای دیوبند» (تحت عقیده‌ی هفتم) مراد اکابر «دیوبند» از «حیات دنیوی» را توضیح داده‌اند و شما اقوال سایر علمای «دیوبند» را نیز در این مورد آن جا خواهید خواند. (آزاد)

خدا صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم به بارگاه الهی دعا کند؟



در موقع عرض سلام و توسّل در دعا، باید به سوی روضه‌ی اقدس متوجه شد

در این مسأله- چنان که علاّمه «ملاّ علی قاری» رَحِمَهُ الله در کتاب خود، «المسلک المقتسط» ذکر کرده- فقها اختلاف نظر دارند. ایشان در آن‌جا می‌گوید:

«باید دانست‌که بعضی از مشایخ ما، مانند «ابولیث» و پیروانش امثال «کرمانی» و «سروجی» گفته‌اند که زایر باید رو به قبله بایستد. امام «حسن» [بن زیاد] همین قول را از امام «ابوحنیفه» رَضِيَ اللهُ عَنهُمَا روایت نموده است.»



سپس از «ابن همام» رَحِمَهُ الله نقل کرده است:

«آن‌چه از «ابولیث» نقل شده است، در مقابل آن‌چه امام «ابوحنیفه» از حضرت «ابن عمر» رَضِيَ اللهُ عَنهُ روایت فرموده است، مردود می‌باشد و در آن روایت چنین وارد شده است:

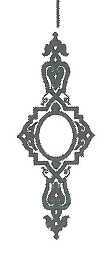
از سنت است این که در کنار قبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم حاضر شوی و چهره‌ی خود را به سوی قبر شریف کنی و سپس بگویی: «اَلسّلامُ علیکَ أیها النّبیُّ ورحمةُ الله وبَرَکاتُهُ!»[۱] (سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای نبی!) و این روایت را با روایت دیگری که

(۱) به روایت امام «ابوحنیفه» رَحِمَهُ الله در مسند. (ر.ک: «جامع المسانید خوارزمی» با تحقیق و تخریج مولانا دین محمد درّکانی: الحج/ الفصل الثانی، ش۹٤٤ و ذیل همان حدیث)

«مجد الدین لغوی» از «ابن مبارک» رحمهما الله تخریج کرده، تأیید نموده و در آن روایت چنین آمده است: از امام «ابوحنیفه» رحمه‌الله شنیدم فرمود: من در مدینه بودم که «ابو ایوب سختیانی» رحمه‌الله آمد؛ با خود گفتم: حتماً به آن چه او [در موقع زیارت پیامبر علیه‌السلام] انجام می‌دهد، نگاه می‌کنم. او پشت خود را به جانب قبله و روی خود را به جانب چهره ی انور رسول خدا صلی الله علیه وسلم قرار داد و بدون تصنّع و تکلّف گریست و به مانند یک فقیه و دانشمند قیام نمود.»

علامه «علی قاری» رحمه‌الله پس از نقل این روایات می‌گوید:

«از این جا واضح شد که امام رحمه‌الله به دنبال تردّدی که قبلاً داشت، در نهایت همین عمل مختار و مورد پسند ایشان بوده است و با این همه، جمع بین هر دو روایت و تطبیق بین آن‌ها نیز امکان‌پذیر است ... »



پس با این تفاصیل روشن شد که هر دو طریق جایز است، امّا مختار و پسندیده آن است که زایر به هنگام زیارت، روبروی چهره‌ی انور رسول خدا صلی الله علیه وسلم بایستد و همین روش نزد ما معتبراست و عمل ما و مشایخ ما بر همین طریق می‌باشد و درباره‌ی دعا نیز دستور بر همین است؛ چنان که از امام «مالک» رحمه‌الله تعالی – وقتی که یکی از خلفا از او در این مورد پرسید – همین طریق روایت شده[1] و مولانا «گنگوهی» رحمه‌الله در کتابش، «زبدة المناسک»

---

(۱) در مسجد نبوي، امیرالمؤمنین «ابوجعفر» (م۱۵۸هـ.) با امام «مالک» رحمه‌الله در موضوعی به جرّ و بحث پرداخت و در اثناي سخن آوازش را بلند نمود. امام با یادآوری و تلاوت آیات سوره‌ی «حجرات»، (آیه‌های ۲ و ۳ و ٤) به او تذکر داد که صدایش را در جوار رسول‌الله صلی الله علیه وسلم بلند نکند! «ابوجعفر» وقتی این مطلب را شنید، از در تواضع وارد شد و آوازش را پست نمود و سپس پرسید که موقع دعا رویش را به کدام طرف کند. امام

←

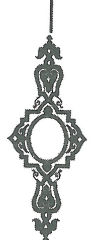
به آن تصریح فرموده است.[1]

مسأله‌ی «توسّل» در ضمن سؤال سوم و چهارم گذشت.

سؤال هفتم

حکم کثرت درود و خواندن «دلائل الخیرات»

﴿۷﴾ درباره‌ی فرستادن درود و صَلَوات زیاد بر جناب رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّم و نیز در مورد خواندن «دلائل الخیرات» و سایر اوراد، نظر شما چیست؟



فرمود: «به جانب رسول‌الله ﷺ که وسیله‌ی تو و پدرت، آدم بوده است.»

(به روایت قاضی عیاض در «الشفاء»: ۲/ ۳۳- ۳۲- و سمهودی در «وفاء الوفاء»: ۲/ ۴۲۲ و گفته: «سنده جیّدٌ»- و به نقل سبکی در «شفاء السقام»: ٦٩ (باب رابع) و گفته: «وهو اسنادٌ جیّدٌ» و «نسیم الریاض»: ۳/ ۳۱۸ و نبهانی در «شواهد الحق»- و ...).

حافظ «ابن تیمیه» رحمه‌الله این روایت را ضعیف دانسته است؛ چون راوی آن را «محمد بن حمید رازی» تصور کرده که ضعیف است. اما او در این تشخیص و قضاوت لغزش خورده است؛ زیرا منظور از این «ابن حمید»، «محمد بن حمید رازی» نیست، بلکه «محمد بن حمید یشکری معمری» از شاگردان معروف امام «مالک» رحمه‌الله است و از ایشان روایت دارد و از راویان بسیار معروف و کاملاً ثقه می‌باشد. (بخوانید: «تسکین الصدور»: ۳۵۷ الٰی ۳٦۰). (آزاد)

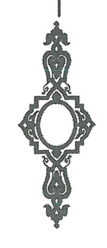
(۱) در ترجمه‌ی فارسی به قلم مترجم همین کتاب: ۱۴۵



«جواب»

تکثیر درود بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، به عقیده‌ی ما مستحبّ و از امیدوارکننده‌ترین طاعات و از پسندیده‌ترین عبادات مندوبه است؛ اعمّ از آن که توسط خواندن کتاب «دلائل الخیرات» و سایر رساله‌ها و کتابچه‌هایی که در باب صلوة و درود نوشته شده‌اند باشد، یا به نحوی دیگر. لیکن به عقیده‌ی ما، افضل و برتر، همان صَلَوات و درودهایی است که الفاظ و صیغه‌های‌شان از خود رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به روایت صحیح نقل شده است؛ اگرچه خواندن درود با صیغه‌های غیرمأثور نیز خالی از فضیلت نیست و در این صورت هم استحقاق بشارتی را که در این حدیث آمده، درخواهد یافت:

«هر کس بر من یک بار درود بفرستد، خداوند بر او دَه بار درود می‌فرستد.»[(۱)]

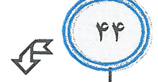


شیخ ما، حضرت علامه «گنگوهی» قُدِّسَ سِرُّهُ و همچنین سایر مشایخ ما «دلائل الخیرات» را می‌خواندند. و مرشد و مولای ما، قطب عالَم، حضرت حاج «امداد الله» قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ الْعَزِيز در ارشادات خود، این نکته را مرقوم نموده و مریدان خود را امر فرموده که «دلائل الخیرات» را به طور وِرد مقرر کنند و

---

(۱) به روایت بخاری در الأدب المفرد از انس رضي الله عنه مرفوعاً: ش۶٤٣- و مسلم در صحیح از ابوهریره رضي الله عنه : الصلاة/ باب۷، ش۱۱ (۳۸٤) و باب۱۷، ش۷۰ (٤۰۸)- و ابوداود در سنن: الصلاة/ باب۳۶، ش۵۲۳ و الوتر/ باب۲۶، ش۱۵۳۲- و ترمذی در سنن: ابواب الوتر/ باب آخر، ش٤۸٤ و ٤۸۵- و نسایی در سنن مجتبی: اذان/ باب۳۷، ش۶۷۹ و صفة الصلاة/ باب ٤۷، ش۱۲۸٤و باب۵۵، ش۱۲۹۶ و در سنن کبری: ش۱۶۵٤، ۹۷۹۰، ۹۸۰۶ الی ۹۸۱۰- و احمد در مسند: ش۶۵۶۸، ۸۸٤۱، ۱۰۲۹۲- و ... (الفاظ حدیث را در متن عربی بخوانید).

روزانه بخوانند، و مشایخ ما آن را روایت می‌کرده‌اند، و مولانا «گنگوهی» رحمة الله علیه مریدانش را به آن اجازه می‌داد.

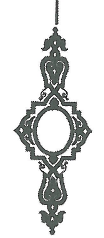


سؤال هشتم و نُهم و دَهم

﴿۸﴾ آیا درست است کسی در تمام اصول و فروع، مقلّد یکی از ایمه‌ی اربعه باشد یا خیر؟

﴿۹﴾ و در صورت صحت، آیا تقلید مستحب است یا واجب؟

﴿۱۰﴾ و شما در فروع و اصول، مقلّد کدام امام هستید؟



﴿جواب﴾

تقلید یکی از ایمه‌ی اربعه، واجب است و علمای «دیوبند»، مقلد امام «ابوحنیفه» رحمه الله هستند

در این زمان بر انسان لازم و بلکه واجب است که مقلّد یکی از ایمه‌ی اربعه رضي الله تعالی عنهم باشد؛ زیرا به تجربه دریافته ایم که عاقبت ترک تقلید ایمه و اتّباع نفس و هوای خود، سقوط در سیاه‌چال الحاد و زندقه است — خداوند ما را از آن در امان دارد!

و به همین جهت ما و مشایخ‌مان در اصول و فروع، مقلّد امام المسلمین، حضرت «ابوحنیفه» رضي الله تعالی عنه هستیم. خداوند بر همین راه به زندگی ما پایان دهد و روز قیامت در زمره‌ی همین گروه محشورمان گرداند!

مشایخ ما در این موضوع تصانیف متعدّدی دارند که به چاپ رسیده و در دنیا شهرت یافته‌اند.



سؤال یازدهم

«۱۱» آیا به نظر شما اشتغال به مشاغل عرفانی صوفیه و بیعت با آنان جایز است؟ و رسیدن فیوض باطنی از سینه‌ها و از قبور بزرگان را درست می‌دانید؟

و آیا به نظر شما ممکن است اهل سلوک از روحانیت مشایخ بزرگ استفاده کنند یا خیر؟



«جواب»

به عقیده‌ی ما مستحب است چون انسان از تصحیح عقاید و تحصیل مسایل ضروری شرع فارغ شود، با شیخ طریقتی که در شریعت دارای قدمی راسخ و تارک دنیا و راغب به آخرت باشد و گردنه‌های سخت و مشکلات راه اصلاح نفس را طی کرده و با اعمال صالح خو گرفته و مأنوس شده و از اعمال بد منقطع گردیده و کامل و مکمل باشد، بیعت کند و دست خود را در دست او قرار داده و نظر خود را در نظر او مقصور و منحصر ساخته به اشغال صوفیه از ذکر و فکر و فنای کلّی در آن مشغول شود و نسبتی را که نعمت عظمیٰ و غنیمت کبریٰ است و در زبان شریعت از آن به «احسان» یاد شده، کسب نماید.

و کسی که برای او چنین نعمتی میسّر نشود و رسیدن به این گونه مقامی برایش مقدور نیست، برای وی منسلک بودن در سلسلهی این بزرگواران و داخل شدن در گروه آنان نیز کفایت می‌کند؛ زیرا حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم فرموده‌اند:

«المرءُ مع من أحبّ.»[1] **(انسان با کسی خواهد بود که دوستش داشته است.)**

و:

«اولئک قومٌ لا یشقی جلیسُهم.»[2] **(آنها گروهی هستند که همنشین‌شان محروم نخواهد ماند.)**

سپاس خداوندی را که به کمال عنایت و احسان او تَعَالىٰ، ما و مشایخ ما در بیعت آنان داخل شده و به اَشغال آن ا شتغال داریم و در پی حصول ارشاد و تلقین از آنان بوده‌ایم و به حصول این نَعمت خداوند را سپاس‌گزاریم.

امّا استفاده از روحانیت مشایخ بزرگوار و حصول فیوض باطنی از سینه‌ها و قبرهای‌شان، امری است که بدون تردید صرفاً با روشی که در میان اهل سلوک و خاصان این قوم شناخته شده است، صحیح می‌باشد، نه با

---

(۱) به روایت بخاری در صحیح از ابن مسعود رضي الله عنه مرفوعاً: الأدب/ باب۹۶، ش۶۱۶۸ الی ۶۱۷۰- و مسلم در صحیح: البرّ والصلة/ باب۵۰، ش۱۶۵ (۲۶۴۰)- و ابوداود در سنن: الأدب/ باب۱۲۳، ش۵۱۲۹- و ترمذی در سنن از انس و ابن مالک و صفوان رضي الله عنهم: الزهد/ باب۵۰، ش۲۳۸۵ الی ۲۳۸۷ و الدعوات/ باب۹۹، ش۳۵۳۶- و . . . .

(۲) به روایت بخاری در صحیح از ابوهریره رضي الله عنه مرفوعاً با الفاظ «هُمُ الجلساءُ لا یشْقَی بهِمْ جَلیسُهُم»: الدعوات/ باب۶۶، ش۶۴۰۸- و مسلم در صحیح با الفاظ «هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم»: علم/ باب۸، ش۲۵ (۲۶۸۹)- و ترمذی در سنن: الدعوات/ باب ۱۴۷، ش۳۶۰۰- و حاکم در مستدرک: ش۱۸۲۱- و احمد در مسند: ش۷۴۱۸، ...- و . . . .

روش‌هایی که بین عوام النّاس رواج دارد.[1]

سؤال دوازدهم

﴿۱۲﴾ «محمد بن عبد الوهاب نجدی»، خون و مال و آبروی مسلمانان

(۱) مشایخ توضیح داده‌اند که وقتی سالک، با اذکار و مجاهدت‌ها درجات تقرّب را طی می‌کند و روحانیت‌اش قوی و بر جسمانیت وی غالب می‌گردد، مناسبتی با عالم ارواح و برزخ پیدا می‌کند و در آن شرایط گاه ارواح و ملایک بر وی ظاهر می‌گردند. استفاده‌ی خاص از ارواح مشایخ در همین مرحله که در علم «تصوف»، مرتبه‌ی «حصول نسبت» و استعداد «مشاهده»نام دارد، متحقق می‌گردد. پس، این کار مخصوص برگزیدگان و اولیا است، نه هر فرد عامی و عادی.



با توجه به ظرافت موضوع و برای حفظ عقیده‌ی عوام، صوفیه‌ی متشرّع و خصوصاً مشایخ «دیوبندی»، ایستادن بر قبور به این نیت را برای عوام تجویز نمی‌کنند. موقف کلّی علمای دیوبند آن است که مولانا قاری «محمد طیب» رحمه‌الله در «علماء دیوبند کا دینی رخ اور مسلکی مزاج» (۱۳۰ ـ ۱۲۹) (و در ترجمه‌ی فارسی این کتاب، «اندیشه دینی و شیوه عملی علمای دیوبند»: ۱۸۲) با اختصار و به روشنی تبیین نموده‌اند.

قاضی «ثناء الله پانی پتی» رحمه‌الله نیز در «إرشاد الطالبین» (۴۳– ۴۲ و ۵۱، مسأله‌ی۲۶) در مورد شرایط و آثار سلوکی آن توضیحاتی دارند.امام «فخر رازی» رحمه‌الله در «المطالب العالية» در اثبات این پدیده، توجیه فلسفی ـ دینی مختصر و جالبی دارد که علامه «یوسف نبهانی» رحمه‌الله در «شواهد الحقّ» (ص۱۱۲) نیز نقل کرده است.

مشایخ این را نیز یادآور شده‌اند که فیضی که از اولیای مرده می‌رسد، نه سالک را تکمیل می‌کند و نه اثر آن برای همیشه می ماند و تأکید دارند که به جای قبور، گِرد اولیای زنده باید گردید. (آزاد)

را حلال می‌پنداشت[1] و همه‌ی مردم را به شرک نسبت می‌کرد و در شأن سَلَف گستاخی می‌نمود. در این مورد نظر شما چیست؟

و آیا شما تکفیر سَلَف و مسلمانان و اهل قبله را جایز می‌دانید؟

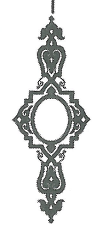


در این باره مَشرب شما چیست؟

﴿جواب﴾

برائت علمای «دیوبند» از عقاید «وهّابیه»

به نظر ما، حکم اینان همان است که صاحب کتابِ «دُرّ مختار» فرموده است؛ می‌فرماید:



«خوارج، گروهی هستند دارای شوکت و قوّت که بر امام با تأویل خروج نموده‌اند و عقیده دارند که امام، مرتکب باطل- کفر یا معصیت- است و این امر، قتال با او را واجب می‌سازد. آنان بر اساس همین نوع تأویل، تعرّض به جان و مال ما را برای خود حلال تصوّر می‌کنند و زنان ما را به اسارت و بردگی می‌گیرند.»

سپس می‌فرماید:

«حکم آنان، همانند حکم باغیان است.»[1]

---

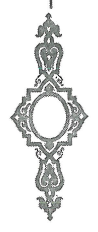
(۱) کشتار بی‌امان در «طائف» در سال ۱۲۱۷ هجری و محاصره‌ی سخت و طولانی «مکه‌ی مکرمه» در سال ۱۲۲۰ که ساکنان محترم آن حرم الهی مجبور به خوردن گوشت سگ و مردار شدند، معروف‌اند و توجیه ناپذیر. (بخوانید: «فتنة الوهابية» از «احمد بن زینی دحلان»). (آزاد)

و باز می‌فرماید:

«و این که ما آنان را کافر قرار نمی‌دهیم، صرفاً به این خاطر است که این کارشان از راه تأویل است؛ هر چند که تأویل‌شان هم باطل هست.»

و علامه «شامی» [سید «محمد امین بن عابدین» رحمه‌الله] در شرحش [«رد المحتار»] فرموده است:

«چنان که در زمان ما از پیروان «محمد بن عبد الوهاب» که از «نجد» بیرون آمدند و بر حرَمَین شریفَین متغلّب شدند، این چنین عملی سر زد. آنان خود را دارای مذهب حنبلی قلمداد می‌کردند، امّا بر این عقیده بودند که فقط آنان مسلمان هستند و کسانی که مخالف عقایدشان باشند، مشرک‌اند و با همین تصور، کشتن «اهل سنت» و قتل علمای‌شان را مباح دانستند تا آن‌که خداوند شوکت و قدرت‌شان را درهم شکست.»[۲]



---

(۱) الدر المختار: کتاب الجهاد/ باب البغاة.

(۲) رد المحتار (فتاوای شامی): ٦/ ٣١٧ـ ٣١٦ (کتاب الجهاد/ باب «البغاة»/ مطلبٌ «في أتباع عبد الوهاب»؛ الخوارج في زماننا). منظور علامه «شامی» رحمه‌الله – چنان که خود در ادامه‌ی مطلب تصریح فرموده – شکستی بود که در سال ۱۲۳۳ هجری بر آنان وارد آمد.

از لفظ «أتباع عبد الوهاب» که عنوان بحث است، «وهابیه» و غیرمقلدان بر علامه «شامی» رحمه‌الله خرده گرفته‌اند که او وقتی اسم بانی و پیشوای فرقه را نمی‌داند، چگونه درباره‌شان قضاوت کرده است؟! اما این اعتراض وارد نیست. مترجم محترم، صدور این خطا را از علامه «شامی» رحمه‌الله مستبعد دانسته و ثابت کرده‌اند که این، از تصحیف و خطاهای نسّاخ سرچشمه گرفته است. (ر.ک: «اعتدال در مسلک دیوبند»: بخش سوم) و این توجیه متین است؛ چون در عالَم نسخ و کتابت و حتی‌تایپ‌های امروزی هم این مورد به

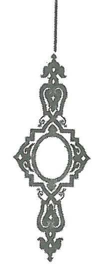
←

پس از بیان این موارد، من به وضوح می‌گویم که «محمد بن عبد الوهاب» و هیچ یک از پیروان و هوادارانش در هیچ یک از سلاسل علمیِ فقه و حدیث و تفسیر و تصوّف، جزو مشایخ ما نیستند.

و اما در مورد **حلال شمردن خون و آبرو و اموال مسلمانان** باید گفت که این کار یا به ناحق می‌شود یا به حق. اگر به ناحق باشَد، یا بدون تأویل است که در این صورت، کفر و خروج از «اسلام» است و یا بر مبنای تأویلی که در

کثرت شایع است.

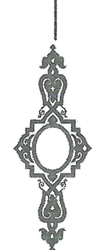
به نظر حقیر این احتمال هم هست که همان‌طور که به مناسبت نام پدر «محمد» («عبد الوهاب»)، پیروان او «وهابیه» نامیده شده‌اند، اسم خود او هم بین مردم به «عبد الوهاب» شهرت یافته بود و گاه نویسندگان به همین اسامی به دلیل شهرت عام اکتفا می‌کنند؛ چون این، مانعی در شناخت افکار و خصوصیات فرد مورد نظر ایجاد نمی‌کند. نظیر این تسمیه در مورد شخصیت‌های تاریخی دیگری هم صورت گرفته است؛ مانند «حسین بن منصور حلّاج» رحمه‌الله که تا حالا هم همه‌ی مردم - به دلیل شهرت به نام پدرش- او را «منصور حلّاج» می‌گویند و حتی بسیاری از علما و شعرا و محققان هم درباره‌ی او به همین تسمیه اکتفا می‌کنند. درمورد «محمد بن عبدالوهاب»، این تسمیه از بزرگ‌ترین علمای غیرمقلد هم ثابت است. مثلاً شیخ «ثناءالله امرتسری» از اکابر غیرمقلدان، در یکی از معروف‌ترین کتاب‌های خود، «جمعیت اهل حدیث» چند جا (ص۷۸، ۷۹) ایشان را «عبد الوهاب» گفته است.



باز هم به فرض اثبات خطا - چنان که گفتیم- شناخت افکار و اعمال هیچ فرقه‌ای، منوط صددرصد به دانستن نام بانی آن نیست‌که خطا در آن، تأثیری در قضاوت روی افکار و عقاید و اعمال آنان داشته باشد. آن‌چه هم علامه «شامی» رحمه‌الله در عبارات فوق متذکر شده، ربطی به اسم و رسم ذاتی «محمد بن عبد الوهاب» ندارد، بلکه اعمال و رویه‌های متشدّدانه‌ی او و فرقه‌اش («وهابیه») را - که برای همگان مسلّم بوده- بیان کرده و در این بیان خطایی وجود ندارد. (آزاد)

شرع جواز ندارد که در این صورت، فسق است. و اگر به حق باشد، آن‌گاه امری جایز و حتی واجب خواهد بود.

اما تکفیر مسلمانان سَلَف؛ حاشا که ما احدی از آنان را تکفیر کنیم! بلکه چنین حرکتی به نظر ما برابر با رفض و ایجاد بدعت در دین است. ما مبتدعانی را که اهل قبله هستند هم تا زمانی که یک حکم ضروری [بدیهی] از ضروریات دین را منکر نشده باشند، کافر قرار نمی‌دهیم و هرگاه انکار امری از ضروریات دین از آنها ثابت شد، آن وقت تکفیرشان می‌کنیم و در این امر هم محتاطانه عمل می‌کنیم و این، روش ما و روش همه‌ی مشایخ ما - رَحِمَهُمُ اللهُ تَعالیٰ - می‌باشد.



سؤال سیزدهم و چهاردهم

﴿۱۳﴾ شما در امثال این قول خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ﴾ [طه: ۵][1] (رحمان بر عرش مستوی شد)

چه می‌گویید؟

﴿۱۴﴾ آیا اثبات «جهت» و «مکان» را برای ذات باری تعالیٰ تجویز می‌کنید؟ رأی شما در این مورد چیست؟

---

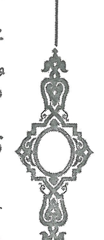
(۱) و امثال آن در سوره‌های «اعراف»/ ٥٤، «یونس»/ ۳، «رعد»/ ۲، «فرقان»/ ٥٩، «سجده»/ ٤ و «حدید»/ ٤، و ....

﴿جواب﴾

خداوند سُبۡحَانَهُۥ وَتَعَالَىٰ، از جسم و جهت مبرّا است

مذهب ما دربارهٔ‌ی این گونه آیات این است که به آن‌ها ایمان می‌آوریم و از کیفیت بحث نمی‌کنیم.[1]

ما به یقین می‌دانیم که خداوند سُبۡحَانَهُۥ وَتَعَالَىٰ از اوصاف مخلوق، منزّه و از نشانه‌ها و علامات نقص و حدوث، مبرّاست؛ چنان که عقیده‌ی متقدّمین ما می‌باشد. و اما آن‌چه ایمه‌ی متأخر ما درباره‌ی این آیات گفته‌اند و آن‌ها را برای آن که آدم‌های کُندذهن نیز بفهمند، با تأویلاتی که از روی لغت و شرع محمل صحیح و درست دارند، تأویل فرموده‌اند؛ به این نحو که امکان دارد مُراد از «استوا»، استیلا و غلبه، و مراد از «ید»، قدرت باشد و امثال این توجیهات، آن هم به نظر ما حق و درست است.



---

(۱) از امام دارالهجرة، «مالک» رحمه‌الله در همین مورد سؤال شد؛ فرمودند:

«استوا، معلوم و کیفیت، مجهول و ایمان به آن، واجب و سؤال از آن، بدعت است.»

(به روایت لالکایی در اعتقاد اهل السنة: ش۶۶٤ و به همین معنا از ام سلمة رضی‌الله‌عنها: ش ۶۶۳– و ابوعثمان صابونی در «عقیدة اصحاب الحدیث»)

و این سخن، آرم و نهاد عقیدتی «اهل‌سنت» در خصوص تمام متشابهات است.

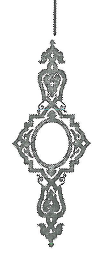
در این سخن لفظ «کیفیت»، «معنا» را نیز دربرمی‌گیرد؛ یعنی معنا و مراد دقیق الهی نیز از لفظ ﴿ٱسۡتَوَىٰ﴾ برای ما نامعلوم است. پس این تفسیر علامه «ابن‌تیمیه» رحمه‌الله که می‌گوید: « «استوا، معلوم است»؛ یعنی معنای آن مشخص و به مفهوم حقیقی خود است»، نزد «اهل‌سنت» درست نیست؛ چون باز منجر به تشبیه و تجسیم می‌گردد؛ زیرا معنای حقیقی «استوا»، همان «کیفیت استوا» (جلوس= نشستن) است و «الله» تعالی از جلوس و سایر صفات مخلوق پاک است. (بخوانید: «شواهد الحق»: ۱۸۶ إلی ۱۹٤) (آزاد)

البته اثبات «جهت» و «مکان» را برای ذات باری تَعَالَی به هیچ وجه جایز نمی‌دانیم[۱] و به صراحت می‌گوییم که یقیناً باری تَعَالَی از «جهت» و «مکان» و از کلیه‌ی علایم و شوایب حدوث، منزّه و فراتر می‌باشد.



سؤال پانزدهم

﴿۱۵﴾ آیا به نظر شما از میان مخلوقات کسی که از جناب رسول‌الله صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم افضل باشد، وجود دارد؟





حضرت «محمد رسول‌الله» ﷺ از همه‌ی کاینات اعلیٰ و افضل است

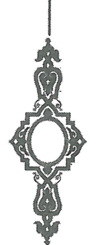
عقیده‌ی ما و مشایخ ما بر این استکه سیّد و مولا و محبوب و شفیع ما،

---

(۱) چون این، اوصاف مخلوقات و مقتضی نهایت هستند. امام «طحاوی» رحمه‌الله به همین معنا در «العقیدة الطحاویة» فرموده است: «ولا تحویه الجهات الستّ» (در حصار جهات شش‌گانه درنمی‌آید). «اهل‌سنت» درمورد آیات و احادیثی که در آن‌ها جهت «فوق» برای ذات باری آمده، دو موقف دارند: (۱) برخی تفویضاً معتقدند که «فوقیت» در حق باری ثابت است؛ اما به مفهومی که لایق خصوصیات خالق متعال است. (بخوانید: روح المعانی- تبیین الفرقان: هر دو تحت آیه‌ی ٦١ از سوره‌ی «أنعام»). (۲) بعضی در ضمن اثبات فوقیت، معنای مجازی «فوق» یعنی غلبه و استیلا و سلطه را هم محتمل دانسته‌اند (تفسیر کبیر- تفسیر قرطبی- البحر المحیط: همه تحت آیه‌ی٦١ از سوره‌ی «أنعام»). (آزاد)

«محمد رسول الله» صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم از همه‌ی مخلوقات، افضل و برتر و در بارگاه الهی، از همه بهتر است و در مراتب قرب و منزلت رفیعی که در نزد خداوند متعال دارد، اَحَدی با ایشان برابر و حتی نزدیک نیست و آن‌حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم ، سرور انبیا و مرسلان و خاتم برگزیدگان و پیامبران است؛ چنان که به نصوص ثابت گردیده است.

آن‌چه ما بدان معتقدیم و در دیانت به خدای‌مان به آن متدّین هستیم، همین است. مشایخ ما در تصانیف متعدّد به این مطلب تصریح نموده‌اند.



سؤال شانزدهم

﴿۱۶﴾ آیا شما وجود پیغمبری دیگر بعد از حضرت نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم را جایز می‌دانید؛ در حالی که آن‌حضرت عَلَيهِ السَّلَام خاتم النبیّن است و حدیث «لا نبیَّ بَعدی»[1] (بعد از من، پیامبری دیگر نیست) و دیگر روایاتِ هم‌معنای آن به حد تواتر رسیده‌اند و اجماع امت مسلمه نیز بر این مطلب منعقد شده است؟ پس با بودن این همه نصوص، درباره‌ی کسی

---

(۱) به روایت بخاری در صحیح از ابوهریره و سعد رضی الله عنهما مرفوعاً: کتاب الانبیاء/ باب۵۱، ش۳٤۵۵ و مغازی/ باب۷٤- و مسلم در صحیح: الجهاد والسیَر/ باب۱۰، ش٤٤ (۱۸٤۲) و فضائل/ باب٤، ش۳۰ و ۳۱ (۲٤۰٤)- و ابوداود در سنن از ثوبان رضی الله عنه: فتن/ باب۱، ش٤۲۵٤- و ترمذی در سنن: فتن/ باب٤۳، ش۲۲۱۹ و ش۳۷۳۱- و ابن ماجه در سنن: مقدمه/ باب۱۱، ش۱۲۱- و حاکم در مستدرک: ش۳۲۹٤، ٤۱۰۵، ۸۳۹۰- و ... .

که وقوع چنین امری را تجویز نماید، رأی شما چیست؟
و آیا احدی از شما یا از اکابر شما چنین چیزی گفته است؟



«جواب»

بعد از پیامبر اسلام ﷺ، تا قیام قیامت پیامبری دیگر مبعوث نخواهد شد

عقیده‌ی ما و عقیده‌ی مشایخ ما این است که سَروَر و آقا و شفیع و محبوب ما حضرت «محمد» صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم، خاتم‌النبیّن است و بعد از آن‌حضرت صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم هیچ نبی‌ای نیست؛ چنان که خداوند متعال در کتاب خود فرموده است:

﴿وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ﴾ [احزاب: ۵]

(ولکن محمد [صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم] رسول خدا و خاتم انبیا است)



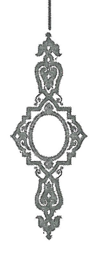
و همین مطلب با احادیثی ثابت شده که به حد تواتر معنوی رسیده‌اند و به اجماع امت نیز به ثبوت پیوسته است و امکان ندارد از میان ما کسی خلاف آن سخنی بگوید. چون هر کس منکر این مطلب [خاتمیت] شود، نزد ما بدون شک کافر است؛ که نصّ قطعی و صریحی را منکر شده است.

مولانا «محمد قاسم نانوتوی» رحمه الله مسأله‌ی «خاتمیّت» را به نحو کامل اثبات نموده‌اند

آری؛ شیخ ما، مولانا «محمد قاسم نانوتوی» رَحمَةُ اللهِ تَعَالي عَلَيه با دقت نظر خود مطلبی بسیار عجیب و دقیق بیان فرموده که طی آن، شأن خاتمیت آن‌حضرت

عَلَيهِ السَّلام را به نحوی هر چه تمام‌تر و کامل‌تر تبیین و روشن نموده است؛ زیرا ایشان- که خداوند متعال مورد رحمت خود قرارش دهد!- آن‌چه در کتاب خود موسوم به «تحذیر الناس» گفته، خلاصه‌اش چنین است:

«به تحقیق «خاتمیّت»، یک «جنس» است که تحت آن دو «نوع» داخل است: یکی، «خاتمیّت زمانی» و آن این است که زمان نبوت رسول الله صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم از ازمنه‌ی نبوّت همه پیمبران متأخر است و بدین نحو به حیثیت زمان، خاتم نبوّت همه‌ی آنان است. دوم، «خاتمیت ذاتی» است و آن این که نبوت آن‌حضرت صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم ذاتاً همان نبوّتی است که به وسیله‌ی آن نبوت همه‌ی انبیا، ختم و به آن منتهی شده است و همان‌گونه که ایشان صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم از حیث زمان خاتم النبیّین‌است، از حیث ذات نیز خاتم النبیّین است؛ زیرا هر چه بالعرض باشد، بر چیزی ختم و منتهی می‌گردد که بالذّات باشد و از آن متجاوز نمی‌شود.



پس، وقتی نبوت آن‌حضرت صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم بالذّات است و نبوت تمام پیامبران دیگر عَلَيهِمُ السَّلام بالعرض- زیرا نبوّت همه‌ی آنها به واسطه‌ی نبوّت آن‌حضرت صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم است و ایشان عَلَيهِ السَّلام فرد اکمل و یگانه و بزرگوارتر و مرکز دایره‌ی نبوّت و رسالت و واسطه‌ی عقد آن می‌باشد-پس او، هم ذاتاً و هم زماناً خاتم النبیّین است.

خاتمیّت آن‌حضرت صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم منحصر در «خاتمیّت زمانی» نیست؛ زیرا تنها این امر که زمان آن‌حضرت صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم متأخر از زمان انبیای گذشته است، فضیلتی بزرگ و یا رفعتی

مزید نیست، بلکه سیادت کامله و رفعت نهایی و بزرگواری واضح و افتخار روشن زمانی به حد نهایی خود خواهد رسید که خاتمیت آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم از هر دو جهت- «ذاتی» و «زمانی»- باشد و اگر صرفاً بر خاتمیت زمانی محدود دانسته شود، سیادت و رفعت ایشان صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم به نحوه‌ی کامل نمی‌تواند ثابت شود و فضیلت وی صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم با شأن جامعیت و کلّیت لازم، به اثبات نخواهد رسید.»

این یک مضمون دقیق از مولانا رَحمَةُ اللهِ تَعالَى عَلَيه در بیان تعظیم شأن و تجلیل مقام و بیان برتری و بزرگواری رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم است که به طور مکاشفه بر وی ظاهر شده است؛ چنان که محققّان بزرگواری از علمای ما مانند «شیخ اکبر» و «تقی الدین سبکی» و قطب عالَم، شیخ «عبد القدوس گنگوهی» رَحِمَهُمُ اللهُ تَعالَى آن را تحقیق نموده‌اند که به گمان ما از میان علمای متقدمین و فرزانگان متبحّر، فکر و ذهن عده‌ی کثیری نتوانسته پیرامون سراپرده‌های میدان علمش دور بزنند.

با این همه، مطلب مذکور در نزد مبتدعان «هندوستان»، کفر و ضلالت قرار داده شده و حتی پیروان و دوست‌داران خود را به وسوسه می‌اندازند که این سخن، به معنای انکار خاتمیّت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم است و این، مایه‌ی بسی تأسف است!

مرا به زندگی‌ام سوگند که همانا این بدترین افترا و بزرگ‌ترین دروغ و اتهامی بی‌جاست که جز کینه و عداوت و حسادت و بغض با اولیاء الله و خاصان بارگاه خدا، چیزی دیگر آنان را به آن وانداشته است و سنّت الهی درباره‌ی انبیا و اولیایش همواره چنین جریان داشته است.



سؤال هفدهم

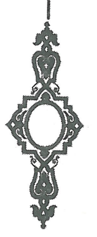
﴿۱۷﴾ آیا شما قایل به این هستید که حضرت نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم بر ما برتری و فضیلتی جز فضیلت برادر بزرگ‌تر بر برادر کوچک‌تر از خود، ندارد؟

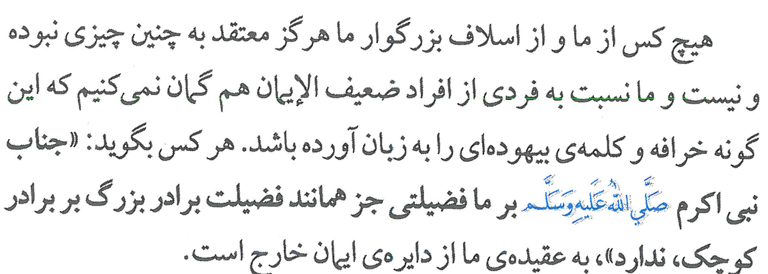
آیا احدی از شما چنین مطلبی در کتابی نوشته است؟



﴿جواب﴾

به عقیده‌ی علمای «دیوبند» پیامبر اسلام عَلَيْهِ السَّلَام افضل البشر است



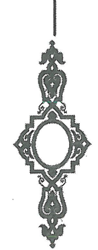


هیچ کس از ما و از اسلاف بزرگوار ما هرگز معتقد به چنین چیزی نبوده و نیست و ما نسبت به فردی از افراد ضعیف الإیمان هم گمان نمی‌کنیم که این گونه خرافه و کلمه‌ی بیهوده‌ای را به زبان آورده باشد. هر کس بگوید: «جناب نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم **بر ما فضیلتی جز همانند فضیلت برادر بزرگ بر برادر کوچک، ندارد»**، به عقیده‌ی ما از دایره‌ی ایمان خارج است.

تصنیفات همه‌ی بزرگان گذشته‌ی ما با صراحت هر چه تمام‌تر این عقیده‌ی واهی و فاسد را رد کرده است و وجوه فضایل و برکات بی‌شمار و احسانات عدیده‌ی آن‌حضرت عَلَيْهِ السَّلَام را که بر همه‌ی ما مسلمانان دارد، با چنان صراحت و وضاحتی بیان نموده و به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند که اثبات نظیر شمّه‌ای از آن در حق احدی دیگر از خلایق ممکن نیست؛ تا چه رسد به همه‌ی آن فضایل.

و اگر کسی این گونه سخنان واهی و مطالب خرافی را بر ما یا اسلاف ما افترا نماید، کلاً بی‌اساس است و نباید به آن التفات نمود؛ زیرا افضل همه‌ی بشر و اشرف تمام خلایق و سَروَر جمیع مرسلان و امام النبیّین بودن آن‌حضرت عَلَيهِ السَّلام از امور قطعیه‌ای است که امکان ندارد برای حقیرترین مسلمانی در آن جای کوچک‌ترین تردیدی وجود داشته باشد.

با این همه، اگر باز هم کسی امثال این نوع سخنان خرافی را به ما منسوب کند، باید موضع آن را در تصنیفات ما نشان بدهد تا ما به حول و قوّه‌ی قویه‌ی الهی، جهالت و کج‌فهمی توأم با الحاد و بدیانتی او را برای هر انسان باانصاف و فهیمی ظاهر و آشکار سازیم.





سؤال هجدهم

﴿۱۸﴾ آیا شما قایل به این مطلب هستید که علم حضرت نبی اکرم عَلَيهِ السَّلام تنها در احکام شرعی محدود و خلاصه می‌شود یا این که به آن‌حضرت عَلَيهِ السَّلام بهره‌ای از علومی که به ذات و صفات و افعال و اسرار خفیه و حکمت‌های الهیه و غیر این‌ها تعلق دارند، نیز عطا شده است که احدی از خلایق نمی‌تواند به پای ادنیٰ مقامات آن برسد؟



به حضرت پیامبر اکرم ﷺ علم اوّلین و آخرین عطا شده است

ما به زبان قایل و به قلب معتقدِ این مطلب هستیم که سیّدنا رسول الله



صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّم در علوم متعلق به ذات و صفات و تشریعات- اعمّ از احکام عملی و حکَم نظری و حقایق حقّه و اسرار خفیه و غیر این‌ها- عالم‌ترین همه‌ی مخلوقات اَست؛ به حدی که اَحدی از خلایق، ملک مقرّب باشد یا نبی مرسل، به نزدیک سراپرده‌های ایوان بارگاه او نخواهد رسید و یقیناً علوم اولین و آخرین به آن‌حضرت صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم عطا شده و فضل الهی بر ایشان صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم بسیار عظیم است.

امّا این بدان معنا نیست که آن‌حضرت صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم به جزییات هر یک از واقعات و حوادثی که در هر لحظه از زمان پیش آمده‌اند به نحوی علم و اطلاع داشته باشد که اگر بعضی از وقایع از منصه‌ی مشاهده‌ی شریفه و معرفت منیفه‌ی آن‌حضرت صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم پنهان شود، به اَعلمیت و وسعت علمی و برتری معارف ایشان عَلَیهِ السَّلَام از همه‌ی مردم، نقص و لطمه وارد کند؛ و لو این که شخصی دیگر از سایر خلایق و مردم به آن امر جزیی اطلاع یابد. همان گونه که اطلاع یافتن «هُدهُد» به یکی از عجیب‌ترین حوادث که از حضرت «سلیمان» عَلَیهِ السَّلَام پوشیده بود، به اَعلمیّت ایشان عَلَیهِ السَّلَام لطمه وارد نساخت؛ چنان که در «قرآن» [از زبان «هُدهُد»] آمده است:



﴿فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَم تُحِط بِهِۦ وَجِئتُكَ مِن سَبَإِۭ بِنَبَإٖ يَقِينٍ﴾ [نمل: ۲۲]

(هدهد گفت: خبری را دریافته‌ام که تو بر آن مطلع نیستی و از ملک سبا خبری غیرقابل انکار به نزد تو آورده‌ام.)

سؤال نوزدهم

﴿۱۹﴾ آیا نظر شما این است که علم شیطان لعین- [اَلعیاذُ بِاللهِ تَعالي!]- از علم سید کاینات عَلَیهِ السَّلام مطلقاً بیشتر و وسیع‌تر است؟ و آیا چنین مطلبی را در تصانیف خود نوشته‌اید؟

بر کسی که چنین عقیده‌ای داشته باشد، چه حکمی صادر می‌کنید؟

﴿جواب﴾

علم نبی مکرّم صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّم از علم همه‌ی مخلوقات بیشتر است

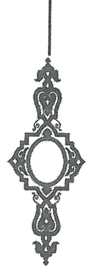


این مسأله را قبلاً نوشتیم که شخص شخیص حضرت نبی مکرّم صَلَّي اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم به حکمت‌ها و اسرار و غیر آن علی الإطلاق عالم‌ترین مخلوقات است و ما به این مطلب اذعان و یقین داریم که هر کس بگوید: «فلان شخص از آن‌حضرت عَلَیهِ السَّلام عالم‌تر است»، یقیناً کافر می‌شود و مشایخ ما به کفر کسی که بگوید: «ابلیس لعین از نبی مکرم عَلَیهِ السَّلام عالم‌تر است»، فتوای قطعی کفر صادر کرده‌اند. پس چگونه ممکن است در کتابی از تألیفات ما آن چنان سخنی رفته باشد.

آری؛ پس از تحقق این امر که آن‌حضرت عَلَیهِ السَّلام عالم‌ترین مخلوقات خداوند به علوم شریفه‌ای می‌باشد که شایسته‌ی مقام بلند ایشان صَلَّي اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّم است، پوشیده بودن بعضی حوادث جزیی بی‌اهمیت بر وی- آن هم به

دلیل عدم التفات خود آن‌حضرت عَلَيهِ السَّلَام به سوی آن- کوچک‌ترین نقصی در اعلمیت ایشان عَلَيهِ السَّلَام به وجود نمی‌آورد؛ کما این‌که اطلاع یافتن «ابلیس» بر اکثر این گونه حوادث بی‌اهمیت که به دلیل شدّت التفات و توجه او بدان‌ها نصیب او شده، کم‌ترین شرف و کمال علمی را در او ایجاد نمی‌کند؛ زیرا این چیزها مدار برتری و کمال نیستند...

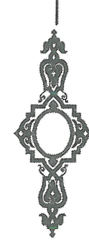
از این جا معلوم شد که تفوّه به چنین جسارت و گستاخی که- [مَعَاذَ الله!]- «ابلیس» از سیدنا رسول الله صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم عالم‌تر است، هرگز جایز و صحیح نیست؛ همان‌طور که نمی‌توان یک کودک را که بعضی از جزییات را دانسته، از عالمی محقق و متبحّر در علوم و فنون مختلف‌که از آن جزییات بی اطلاع است، عالم‌تر قرار دارد. ما حکایت «هُدهُد» و این سخن‌اش خطاب به حضرت «سلیمان» عَلَي نَبِيِّنَا وَعَلَيهِ السَّلَام را از «قرآن» تلاوت کردیم که می گوید: «دریافته ام خبری را که تو از آن خبر نداری.» و کتب حدیث و دفاتر تفسیر پُر از نظایر بی‌شمار و مشهور آن هستند.



و همچنین حکما بر این مطلب اتفاق نظر دارند که «افلاطون» و «جالینوس» و امثال آنان، از عالم‌ترین اطبّا در کیفیات و حالات داروها هستند؛ درحالی که همه‌ی آنها هم می‌دانند که کرم‌های داخل مدفوعات از حالات و ذایقه و کیفیات آن داناتر از آن دو طبیب مشهور هستند و مع‌الوصف بی‌اطلاع بودن «افلاطون» و «جالینوس» از این احوال ردیّه، ضرری به اعلم بودن‌شان وارد نمی‌کند و با این که همه می‌دانند دایره‌ی معلومات کرم‌های نجاسات در مورد حالات نجاسات، وسیع‌تر از دایره‌ی علم «افلاطون» به آن‌هاست، امّا هیچ یک از دانایان و نادانان به خود اجازه نمی‌دهد بگوید کرم‌های داخل نجاسات، از «افلاطون» عالم‌تراند.

اختلاف عقیده بین علمای «دیوبند» و مبتدعان هند و علل آن

مبتدعان مناطق ما تمام انواع علوم- از سفلی و رذیل گرفته تا اعلیٰ و اشرف- همه را برای ذات گرامی نبی اکرم عَلَیهِ اَلفُ اَلفِ تَحِیَّةٍ وَسَلام ثابت می‌کنند و می‌گویند: «چون آن‌حضرت عَلَیهِ السَّلَام از همه‌ی مخلوقات افضل است، پس کلیه‌ی علوم آن‌ها- اعمّ از کلیات و جزییات هر کدام- را باید داشته باشد»؛ در حالی که ما اثبات این امر را بدون وجود نصّی معتبر و صرفاً با این قیاس فاسد انکار نموده‌ایم. آیا مگر نمی‌بینید که هر فرد مؤمنی از «ابلیس» افضل و اشرف است. پس با این قیاس لازم است که هر فردی از آحاد مؤمنان امت، به همه‌ی علومِ [مکرآمیز و پرفریب و وساوس] «ابلیس» آگاه باشد و به همین ترتیب طبق چنین قیاسی لازم است حضرتِ «سلیمان» عَلیٰ نَبِیِّنَا وَعَلَیهِ السَّلَام به آن چه «هُدهُد» دانسته بود، عالم باشد و «افلاطون» و «جالینوس» به همه‌ی آن چه کرم‌های نجاسات آشنا هستند، آشنایی داشته باشند! بدیهی است که همه‌ی این لوازم از ریشه و اساس باطل هستند؛ چنان‌که به مشاهده ثابت است.



و این، خلاصه‌ی سخنی است که ما در کتاب «**براهین قاطعه**» که بّرنده‌ی رگ‌های کُندذهنان بددین و شکننده‌ی گردن دجّالان افتراپرداز است، گفته‌ایم.

پس بحث ما در آن کتاب صرفاً پیرامون بعضی حوادث جزیی بود و به همین جهت در آن، کلمه‌ی اشاره را به کار برده بودیم تا دلالت بر این امر کند که مقصود ما از نفی و اثبات در آن‌جا، فقط همین جزییات هستند، نه چیزی دیگر. اما شیوه‌ی مفسدان این است‌که سخنان را تحریف می‌کنند و از محاسبه ی شهنشاه حقیقی بسیار دانا نمی‌ترسند. ما جزماً عقیده داریم که هر کس بگوید: «**فلان شخص از نبی اکرم** عَلَیهِ السَّلَام **عالم‌تر است**»، کافر می‌شود؛ چنان

که عدّه‌ی زیادی از دانشمندان ما به آن تصریح نموده‌اند.

پس، هر کس جز آن چه ما در این جا ذکر نمودیم بر ما افترا کند، بر وی لازم است با ترس از حساب و کتاب مالک روز جزا، مدرک و دلیل ارایه کند. و خداوند بر آن چه ما گفتیم، وکیل است.



سؤال بیستم



﴿۲۰﴾ آیا عقیده‌ی شما این است که علم «نبی اکرم» صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با علم «زید» و «بکر» و بهائم برابر است یا شما از این گونه خرافات اظهار برائت می‌کنید؟ و آیا مولانا «اشرف‌علی تهانوی» در کتاب خود موسوم به «حفظ الإیمان» این مطلب را نوشته است یا خیر؟

کسی که چنین عقیده‌ای داشته باشد، به نزد شما حکمش چیست؟

﴿جواب﴾

اطلاق «عالم الغیب» بر نبی اکرم عليه السلام، نادرست است

می‌گویيم: این هم یکی دیگر از اکاذیب و افتراپردازی‌های مبتدعان است که بدون شک و تردید معنی سخن مولانا مدّظلّه را تحریف و بنا به کینه‌ی خود بر خلاف مراد حضرت شیخ، چیز دیگری اظهار نمودند. خدا نابودشان سازد! به کجا می‌روند؟!

آن چه حضرت شیخ، علامه «تهانوی» رحمة الله عليه در رساله‌ی کوچک‌اش

به نام «حفظ الإیمان» در پاسخ به سه پرسش- اولی در مورد سجده‌ی تعظیمی قبور، و دومی درباره‌ی طواف قبور، و سومی درباره‌ی اطلاق وصف «عالم الغیب» به سیدنا رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم- مرقوم فرموده، خلاصه‌اش بدین قرار است:



«اطلاق این جمله چون موهم شرک است، اگر چه به تأویل هم باشد، جایز نیست؛ همان طور که در «قرآن» از اطلاق کلمه‌ی «رَاعِنَا»(۱) و در روایت «صحیح مسلم» از اطلاق کلمه‌ی «عَبدی و أَمَتی»(۲) بر بَردگان ممانعت به عمل آمده است. زیرا مراد از «غیب مطلق» در اطلاقات شرعیه آن است که بر آن هیچ دلیلی نباشد و برای دسترسی به آن هیچ وسیله و سبیلی وجود نداشته باشد و به همین مفهوم این ارشادات الهی در «قرآن» آمده است:

﴿قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَٰوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [نمل: ۸۵]

(بگو: جز الله هیچ یک از کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب نمی‌دانند)

و:

﴿وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾ [اعراف: ۱۸۸]

(و اگر من غیب می دانستم، در اندوختن منافع استکثار می کردم)،

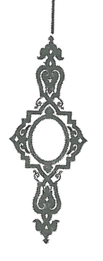
---

(۱) آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا﴾ (بقره: ۱۰٤).

(۲) به روایت مسلم در صحیح از ابوهریره رضی الله عنه مرفوعاً: الألفاظ من الأدب/ باب۳، ش ۱۳ إلی ۱۵ (۲۲٤۹)- و بخاری در صحیح: العتق/ باب۱۷، ش۲۵۵۲ و در الأدب المفرد: الخدم والمهالیک/ باب۲٦، ش۲۱۰- و ابوداود در سنن: الأدب/ باب۷۵، ش ٤۹۷۵- و ....

و سایر آیاتی که در این مورد نازل شده است.

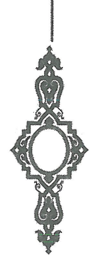
و اگر این نوع اطلاقات با نوعی تأویل روا داشته شوند، لازم است اطلاق صفت «خالق» و «رازق» و «مالک» و «معبود» و دیگر صفات مختص به ذات مقدس و متعال خداوند متعال را نیز با همین گونه تأویلات بر مخلوق تجویز نمود و همچنین بناءً علیه لازم است که نفی اطلاق جملهی «عالم الغیب» بر ذات پاک خداوند متعال هم با استفاده از تأویلی دیگر تجویز گردد و درست دانسته شود؛ زیرا عالِم الغیب بودن خداوند متعال بالواسطه و بالعرض نیست [بلکه بدون واسطه و بالقصد است]. و آیا هیچ عاقل متدیّنی می‌تواند به این نفی اجازه دهد؟ کلاّ و حاشا!



باز هم، بالفرض و بنا به قول سائل، اگر چنین اطلاقی بر ذات مقدّس «رسول الله» صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم صحیح باشد، ما از وی استفسار خواهیم کرد که منظورش از این «غیب» چیست؟ آیا مرادش هر فردی از افراد «غیب» است یا بعضی از آن؟ اگر مراد او بعضی از غیوب باشد، پس این دانستن، اختصاص به مقام حضرت صاحب رسالت صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم ندارد؛ زیرا علم بعضی از غیوبِ هر چند هم قلیل و ناچیز را «زید» و «عمرو» و حتی هر کودک و دیوانه و حتی تمام حیوانات نیز دارند؛ چون هر یک از آن‌ها چیزی را می‌داند که دیگری نمی‌داند و بر وی پوشیده است.

پس اگر سائل اطلاق «عالم الغیب» را بر کسی به این دلیل تجویز می نماید که بعضی از غیوب را به همین معنا می‌داند، بر وی لازم است که اطلاق آن را بر همه‌ی آن چه که ذکر شدند جایز قرار دهد، که در چنین

صورتی بدیهی است این اطلاق از کمالات نبوّت قرار نخواهد گرفت؛ زیرا سایرین هم در آن شریک خواهند بود و در غیر چنین صورتی از وی وجه فرق و دلیل امتیاز، سؤال خواهد شد که هرگز به اقامه‌ی چنین دلیلی راه نخواهد یافت.»



کلام مولانا «تهانوی» رَحِمَهُ الله تا این جا تمام شد.

حال شما- خداوند مورد رحمت خود قرارتان دهد!- در این کلام شیخ «تهانوی» رَحِمَهُ الله نظر فرمایید؛ در آن از دروغی که مبتدعان بر او بسته‌اند، نشانی نخواهید یافت. حاشا که اَحدی از مسلمانان قایل به مساوات علم رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّمَ با علم «زید» و «بکر» و بهائم باشد، بلکه بالعکس، مولانا بر کسی که با این دلیل مدّعی جواز اطلاق «علم غیب» به رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّمَ می‌شود که آن‌حضرت عَلَیهِ السَّلام بعضی از غیوب را می‌داند، به طریق الزام و استنکار، تردید و اقامه‌ی حجت می‌فرماید که بر وی لازم می‌آید که این کلمه را بر همه‌ی مردم و بهائم اطلاق کند. پس این مضمون چه نسبتی با آن ادعای مساوات علم دارد که مبتدعان افتراءاً بر مولانا «تهانوی» رَحِمَهُ الله برمی‌بندند؟! نفرین خدا بر دروغ‌گویان!

اعتقاد به مساوات علم پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ با علم افراد دیگر، کفر است!

ما با قطع و یقین عقیده داریم که هر کس معتقد به مساوات علم نبی اکرم عَلَیهِ السَّلام با علم «زید» و «بکر» و بهائم و دیوانگان باشد، قطعاً کافر است و حاشا که مولانا- دَامَ مَجدُهُ- این گونه کلمات واهی را بر زبان بیاورد. حقّا که این از شگفت‌آورترین شگفتی‌هاست!

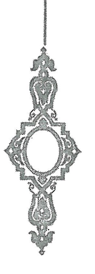


سؤال بیست و یکم

«۲۱» آیا شما به این مطلب قایل هستید که ذکر ولادت جناب رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّم [۱] شرعاً، قبیح و از بدعات سیّئه و حرام است یا نظر شما چیزی دیگر است؟



ذکر ولادت باسعادت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم، از عالی‌ترین مستحبّاب است



نه تنها ما، بلکه احدی دیگر از مسلمانان هرگز نمی‌گوید که ذکر ولادت شریفه‌ی آن‌حضرت عَلَیهِ الصَّلاةُ وَالسَّلام و حتی ذکر غبار نعلَین شریفَین و ذکر ادرار الاغ ایشان عَلَیهِ السَّلام، دارای قباحت و از بدعات سیّئه و یا حرام است، بلکه بالعکس، به عقیده‌ی ما، ذکر حالاتی که کوچک‌ترین تعلق و ارتباطی به ذات پاک رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم دارند، از پسندیده‌ترین مندوبات و از عالی‌ترین مستحبّات است؛ مساوی است که ذکر ولادت باسعادتِ آن‌حضرت

---

(۱) در اصطلاح ایرانی‌ها، به این مراسم «جلسات مولود» گفته می‌شود که در مناطق کردنشین و ترکمن‌نشین رواجی تمام دارد و هرساله در سال‌روز ولادت «رسول‌الله» صلی الله علیه وسلم برپا می‌گردد و البته در مواردی با آن چه از شرایط جواز که در این سطور قید شده، منطبق نیست. قدیماً در بلوچستان در شهر چابهار هم به شکل بدعی و آمیخته با موارد نامشروع وجود داشت که با آمدن مترجم این کتاب و مساعی مخلصانه‌شان، برای همیشه بساط‌اش برچیده و کنار انداخته شد؛ فَشَکَرَ اللّهُ تَعالی سَعیَهُ! (آزاد)

عَلَيهِ السَّلام باشد یا ذکر بول و براز، و نشست و برخاست، و خواب و بیداری ایشان عَلَيهِ السَّلام؛ چنان که در کتاب ما، «براهین قاطعه»، در چندین موضع به آن تصریح شده است و همچنین در فتاوای مشایخ ما- که رحمت خداوند متعال بر آنان باد!- این مطلب ذکر شده است؛ مانند آن چه که در فتوای مولانا «احمد علی» محدّث سهانپوری رَحِمَهُ الله ، شاگرد مولانا «سیّد محمد اسحاق دهلوی»، مهاجر مکّی رَحِمَهُ الله آمده است که ما ترجمه‌ی آن را نقل می‌کنیم تا نمونه‌ای باشد از تمام فتواهای دیگر در این موضوع.

فتوای مولانا «سهارنپوری» رَحِمَهُ الله در فضیلت ذکر ولادت باسعادت

از ایشان در مورد «مجلس میلاد» سؤال شد که تشکیل آن به چه نحو جایز و به چه نحوی ناجایز است؟



جواب دادند:

«ذکر ولادت شریفه‌ی سیدنا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم با بیان روایات صحیحه، در اوقاتی که خالی از عبادت‌های واجبه هستند و با کیفیاتی که مخالف با طریقه و روش صحابه‌ی کرام و اهل قرون ثلاثه‌ی مشهود لها بالخیر[1] و بر مبنای اعتقادات موهم شرک و بدعت نباشد و با آدابی که با سیرت صحابه رَضِيَ اللهُ تَعالَى عَنهُم که مصداق این قول شریف آن‌حضرت عَلَيهِ السَّلام است که فرمود: «مَا أَنَا عَلَيه

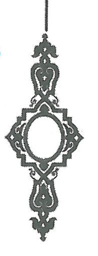
(۱) اشاره به حدیث معروف « خيرُ القرون قرنی، ثمّ الذین یلونهم، ثمّ الذین یلونهم» دارد که با الفاظ مشابه دیگری هم روایت شده است (به روایت بخاری در صحیح از ابن مسعود رَضِيَ اللهُ عَنه : الشهادات/ باب۹، ش۲۶۵۲و ۲۶۵۲، ایضاً ش۳۶۵۰، ۶۴۲۸، ۶۶۵۸- و مسلم در صحیح: فضائل الصحابة/ باب۵۲، ش۲۱۰ (۲۵۳۳)- و ...).

وَأَصۡحَابِي»[1] (راه رستگاری، راهی است که من و اصحابم بر آن گامزن هستیم)، منافات نداشته باشد و در مجالسی که از منکرات شرعی خالی باشند، موجب خیر و برکت خواهد بود؛ اما با این شرط که مقرون به صدق نیت و اخلاص باشد و تحت این عقیده انجام شود که از جمله‌ی اذکار حسنه و مندوبه‌ای است که مقیّد به وقتی از اوقات نیست.

پس، وقتی به این نحو انجام گیرد، گمان نمی‌رود که احدی از مسلمانان به صادر نمودن حکم نامشروع یا بدعت بودن آن مبادرت نماید ...»



منکرات مجالس مروّجه‌ی ربیع المولود



با این توضیح روشن شد که ما هرگز منکر ذکر ولادت شریفه‌ی آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيۡهِ وَآلِهِ وَصَحۡبِهِ وَسَلَّمَ نیستیم، بلکه ما منکر کارهای ناروایی هستیم که به آن منضم و چسپانده شده است؛ چنان‌که خود شما در مجالس مولودی که در «هند» تشکیل شده، مشاهده نموده‌اید؛ از قبیل بیان روایات واهی و ساختگی، اختلاط مردان و زنان، اسراف و تبذیر در روشن کردن شمع و چراغ‌ها و آرایش‌های دیگر، آن را یک واجب شرعی دانستن، طعن و تکفیر کسانی که با آنها در این گونه مجالس شرکت نکنند و دشنام رواداشتن بر آنان و سایر منکرات

---

(۱) به روایت ترمذی در سنن از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه مرفوعاً: ایمان/ باب۱۸، ش۲۶۴۱- و طبرانی در معجم کبیر: ش۷۵۵۳- و آجری در أربعین: ش۱۳- و ابوالقاسم در الترغیب والترهیب: ش۹۶۵- و لالکایی در إعتقاد أهل السنة: ش۱۴۷- و بیهقی در الإعتقاد والهدایة - و مروزی در السنة: ش۵۹.



شرعیه‌ای غیر از این‌ها که این مجالس خیلی کم از آن خالی یافته می‌شوند.

خلاصه، هرگاه «مجلس مولود» از این گونه منکرات خالی باشد، ما هرگز نمی‌گوییم که ذکر ولادت شریفه‌ی آن‌حضرت عَلَیهِ السَّلام ناروا و بدعت است. چگونه نسبت به مسلمانان گمان برده می‌شود که به گفتن چنین سخن زشت و ناپسندی مبادرت می‌نماید؟!

پس باید دانست که این سخن نیز از جمله افتراءات و بهتان‌هایی است که دجّالان ملحد و دروغ‌گو بر ما بربسته‌اند- خدا رسوای‌شان سازد و هر کجا باشند؛ در خشکی و دریا و زمین‌های نرم و سخت، بر آنها نفرین و لعنت نازل کند!



سؤال بیست و دوم

«۲۲» آیا شما در هیچ جزوه و کتابی نوشته‌اید که ذکر ولادت آن‌حضرت صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّم همانند «جَنَم اشتمی کنهیا»[1] می‌باشد یا خیر؟

---

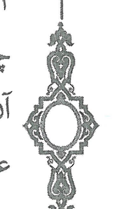
(۱) جشن هندوان است. «جنم» به معنی پیدایش و به دنیا آمدن است و «اشتمی»، روز هشتم هر ماه هندی را می‌گویند و «کنهیا» یا «کرشن‌جی» نام «اوتار» هندوهاست که به عقیده‌ی آنها خدا در وی حلول کرده و برای اصلاح مخلوق به دنیا آمده است (العیاذ بالله!). آنان عقیده دارند «کنهیا»- به اعتبار ماه‌های هندی- در هشتم ماه بهاون که از نیمه‌ی آخر ماه اُوت میلادی تا نیمه‌ی اول سپتامبر ادامه دارد، «جنم» یافته است و این روز را به همین مناسبت همه ساله جشن می‌گیرند.

ر.ک: «فیروز اللّغات» (مترجم)

﴿جواب﴾

زشت‌ترین افترا!

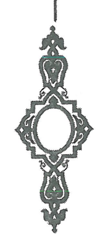
این نیز از جمله افتراهای دجّالان مبتدع است که بر ما و بر اکابر ما بسته‌اند. ما در صفحات قبل به طور یقین بیان داشتیم که ذکر ولادت آن‌حضرت عَلَیهِ السَّلام از بهترین مندوبات و از برترین مستحبات است. چگونه نسبت به مسلمانی گمان برده می‌شود که بگوید ذکر ولادت شریفه‌ی آن‌حضرت صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم با فعل کفار مشابهت دارد؟!- معاذ الله! همانا مستدل آنان در اختراع این افترا و بهتان، آن عبارت مولانا «گنگوهی» قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ العَزِيز است که ما در صفحه‌ی ۱٤۱ از کتاب خود، «براهین قاطعه» نقل کرده‌ایم و حاشا که جناب مولانا چنین سخنی واهی گفته باشد! مقصود مولانا در آن عبارت، مرحله‌ها دورتر از آن چیزی است که به ایشان نسبت داده شده است و به زودی از مضمون عبارت وی - که ذکرش خواهیم کرد - این حقیقت روشن خواهد شد و آن عبارت، خود با صدای بلند اعلام خواهد داشت که آن چه به ایشان نسبت داده شده، نتیجه‌ی کار یک انسان مفتری و کذّاب است.



مفهوم عبارت حضرت «گنگوهی» رَحِمَهُ الله

حاصل کلام مولانا رَحمَةُ اللهِ عَلَيه که در ضمن بحث «قیام [ایستادن] در وقت ذکر ولادت شریفه‌ی آن‌حضرت صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَصَحبِهِ وَسَلَّم» آمده، این است که هر کس اعتقاد داشته باشد روح مبارک آن‌حضرت عَلَيهِ السَّلام از عالم ارواح به عالم دنیا می‌آید و نیز در مجلس مولود به وقوع حقیقی ولادت یقین پیدا می‌کند و همان اعمالی را انجام دهد که در ساعت ولادت حقیقی- که گذشته است- انجام

دادن آن لازم و ضروری بود، چنین شخصی خطاکار و متشبّه به مجوسیان در اعتقاد آنان به تجدید تولد معبود معروف‌شان به نام «کنهیا» در هر سال و اظهار آن‌چه در روز ولادت حقیقی او انجام گرفته، در آن روز، می‌باشد و یا این کارش مشابه با عمل شیعیان هندی در مورد سیّدنا حضرت «حسین» رضي الله عنه و سایر پیروان شهیدش در کربلا رضي الله تعالى عنهم است که تمام اعمال و حرکاتی را که نسبت به آن بزرگواران در عاشورا (ی سال ٦١ هجری) در کربلا روا داشته شده بود، با حکایت و ادا درآوردن، قولاً و فعلاً انجام می دهند؛ از قبیل درست کردن نعش، کفن کردن آن، قبر کندن و دفن نمودنش در آن، برافراشتن عَلَم جنگ، رنگین ساختن لباس‌ها با خون و نوحه خواندن بر آن و امثال این گونه کارها که بر کسی که در این مناطق آن‌ها را دیده و مشاهده نموده است، پنهان نیست.



و اینک ترجمه‌ی اصل عبارت ایشان:

«اما درست دانستنِ «قیام» به این توجیه که چون روح شریف از عالَم ارواح به سوی عالم شهادت تشریف می‌آورد، حاضران مجلس برای تعظیمش سرِ پا می‌ایستند، این هم یک نوع حماقت است! زیرا این توجیه، ایستادن در موقع عین ولادت شریفه را اقتضا می‌کند و بدیهی است که ولادت شریفه در این ایام تکرار نمی‌شود. علی‌هذا، ا عاده‌ی ولادت شریف یا مشابه با فعل هندوهاست که شبیه اصل لحظات ولادت معبودشان «کنهیا» را درمی‌آورند و تقلید می‌کنند، یا مشابه عمل شیعیانی است که در هر سال برای شهادت اهل‌بیت رضي الله تعالى عنهم شبیه درمی‌آورند.

پس، بدین نحو این عمل اهل بدعت - معاذ الله! - شبیه‌سازی ساعات

حقیقی ولادت شریفه‌ای که در زمان گذشته اتفاق افتاده، قرار خواهد گرفت و بدون تردید چنین حرکتی، شایسته‌ی ملامت و قرین حرمت و فسق است و حتی شناعت فعل اینان از فعل هندوها نیز بیشتر است؛ زیرا آنان در سال یک‌بار این عمل را انجام می‌دهند و این مبتدعان این مزخرفات فرضی و خیالی را کراراً هر وقت دل‌شان بخواهد! در شرع هم نظیری برای این عمل وجود ندارد که با یک امری خیالی درست همانند امر حقیقی معامله و رفتار شود، بلکه چنین چیزی در شرع حرام می‌باشد ...»

ملاحظه فرمایید ای خردمندان که حضرت مولانا قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ العَزیز درباره‌ی قضیه‌ی «میلاد با سعادت» جز بر این عقیده‌ی جاهلان هندی که بر مبنای همین نوع خیالات فاسد «قیام» می‌نمایند، بر امر دیگری انکار و تردید نفرموده‌اند و در هیچ کجای این سخن، مجلس ذکر ولادت شریفه‌ی آن‌حضرت عَلَیهِ السَّلام به فعل مجوس و روافض هند تشبیه نشده است. حاشا که اکابر ما چنین سخنی بگویند! اما ستمکاران بر طرفداران حق، افترا و نشانه‌های به حق خدا را انکار می‌کنند.



سؤال بیست و سوم

﴿۲۳﴾ آیا واقعاً علامه‌ی زمان و شیخ اجلّ، مولوی «رشید احمد گنگوهی» رَحمَةُ اللهِ عَلَیه گفته است که - مَعَاذَ الله! - خداوند دروغ می‌گوید و گوینده‌ی چنین سخنی گمراه نیست، یا این، از افتراها و بهتان‌ها بر

ایشان است؟ و در صورت بهتان و افترابودن، جواب این ادعای مرد بریلوی[1] که می‌گوید: «کُپی فتوای مولانا «گنگوهی» که این مطلب در ذکر شده، نزد من هست»، چیست؟



جواب

آن‌چه که در این رابطه به شیخ اجل و یکتای دوران و علامه‌ی زمان، حضرت مولانا «رشید احمد گنگوهی» رحمة الله علیه نسبت کرده‌اند، ساختگی و دروغ محض است و از جمله اکاذیبی است که شیاطین فریب‌کار و دروغ‌گو- که خداوند هلاک‌شان گرداند!- بر دامن پاک وی بربسته‌اند. جناب مولانا از این زندقه و الحاد مبرّاست.



فتوای حضرت «گنگوهی» رحمه الله که: نسبت کردن کذب و نقص به ذات پاک الهی قطعاً کفر است

برای تکذیب مبتدعان و تأیید اظهارات ما، فتوای عربی خود مولانا که در صفحه‌ی ۱۱۹ از جلد اول کتاب فتاوای ایشان موسوم به «فتاوای رشیدیه» هست و پس از مهر تأیید خوردن از طرف علمای «مکّه‌ی مکرمه» چاپ و نشر گردیده، کافی است.

صورت سؤال این است:

---

[1] یعنی «احمد رضاخان بریلوی»؛ بانی فرقه‌ی «بریلویت» و مؤلف «حسام الحرمین» که اتهامات وی در آن کتاب بر علمای «دیوبند»، موجب طرح این سؤالات از طرف علمای حرمین و تدوین «المهنّد» از سوی علمای دیوبند گردید. (آزاد)

استفتا:

به نام خداوند بخشاینده و مهربان

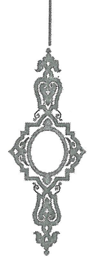
او را سپاس می‌گوییم و بر رسول بزرگوارش درود می‌فرستیم. چه می‌فرمایند در این مسأله که: آیا می‌توان خداوند متعال را به صفتِ «کذب» متصف کرد یا خیر؟ و حکم درباره‌ی کسی که معتقد باشد -مَعَاذَالله! - خداوند دروغ می‌گوید، چیست؟

به ما فتوا دهید و از سوی خداوند مأجور شوید

جواب:

«حقّاً و یقیناً خداوند متعال منزّه از آن است که به «کذب» متصف شود و در کلام پاک وی ابداً هیچ شایبه‌ای از «کذب» وجود ندارد؛ چنان‌که خود وی ارشاد می‌فرماید:

﴿وَمَنۡ أَصۡدَقُ مِنَ ٱللَّهِ قِيلٗا﴾ [نساء: ۱۲۲] (از خداوند راست‌گوتر کیست؟)



هر کس عقیده داشته باشد که - مَعَاذَالله! - خداوند پاک متصف به «کذب» است، یا به چنین سخن ناروایی لب بگشاید، قطعاً کافر و ملعون و مخالف «قرآن» و سنّت و اجماع امت است. آری؛ [بحث این است که] به اعتقاد اهل ایمان، آن چه خداوند متعال در «قرآن مجید» درباره‌ی جهنمی‌بودن «فرعون» و «هامان» و «ابولهب» فرموده، حکم قطعی است که هرگز خلاف آن عمل نمی‌کند، امّا در عین حال او سُبحَانَهُ تَعَالَىٰ قادر است آنها را داخل جنّت بکنند و از انجام چنین کاری عاجز نیست، ولی با اختیار خود چنین نخواهد کرد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ شِئۡنَا لَأٓتَيۡنَا كُلَّ نَفۡسٍ هُدَىٰهَا وَلَٰكِنۡ حَقَّ ٱلۡقَوۡلُ مِنِّي لَأَمۡلَأَنَّ



﴿جَهَنَّمَ مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ [سجده: ۱۳]

(و اگر ما می‌خواستیم، هر نفسی را هدایت می‌دادیم، ولی این سخن از سوی من ثابت شده که حتماً دوزخ را از جنّ و انسان پر خواهم کرد.)

پس با این آیه روشن شد که خداوند متعال اگر می‌خواست همه‌ی آنان را مؤمن می‌کرد، امّا او به خلاف آن‌چه فرموده، عمل نمی‌کند و همه‌ی این امور با اختیار است نه از روی اضطرار و او تعالی فاعل مختار است و هر چه بخواهد می‌کند. این، عقیده‌ی همه علمای امّت است و همان طور که علاّمه «بیضاوی» در تفسیر آیه‌ی ﴿وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ ...﴾ [مائده: ۱۱۸] گفته است، نبخشیدن «شرک»، مقتضای وعید است و بنابراین، لذاته در آن امتناعی وجود ندارد.

والله اعلم بالصواب.»

کتبه رشید احمد گنگوهی عُفِيَ عَنهُ

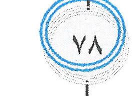


تصدیق و تأیید فتوای فوقِ حضرت «گنگوهی» توسط علمای «مکه‌ی مکرمه» زادالله شرفها

۱- شیخ «محمد صالح بن صدیق کمال حنفی» و شیخ «محمد سعید بن محمد بابصیل»:

«حمد زیبای ذاتی است که لایق آن است وتوفیق و کمک را از او درخواست می‌کنیم.

جوابی که از علامه «رشید احمد» در بالا ذکر شد، همان جواب حقّی است که راه فراری از آن وجود ندارد. و درود خداوند بر خاتم



پیامبران و بر اهل‌بیت و یاران آن‌حضرت عَلَیهِ السَّلام».

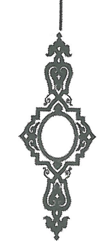
به نوشتن این کلمات، خادم شریعت، امیدوار لطف خفی، «محمد صالح بن صدیق کمال حنفی»، مفتی کنونی مکه‌ی مکرمه دستور فرمود و آن را آرزومند نیل کمالات، «محمد سعید بن محمد بابصیل» که خداوند، او و والدین و مشایخش و همه‌ی مسلمانان را بیامرزد، در مکه‌ی مکرمه به رشته‌ی تحریر درآورد

۲- امیدوار عفو از واهب العطیة، «محمد عابد بن شیخ حسین»، مفتی مالکیه در شهر خدا، مکه‌ی محمیّه.

۳- شیخ «خلف بن ابراهیم»، مفتی حنابله در مکه‌ی مکرّمه

«بعد از درود و سلام؛ آن چه علامه «رشید احمد» نوشته است، کافی و بر آن اعتماد است و بلکه حرف حقی که هیچ راه گریزی از آن وجود ندارد، همین است.»

این کلمات را حقیر، «خلف بن ابراهیم»، مفتی حنابله در مکه‌ی مکرمه تحریر نموده است

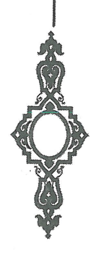


جعل فتوا توسط «احمد رضاخان بریلوی»، بدترین نمونه‌ی دجل و فریب است!

و در جواب این ادعای مرد بریلوی که فتوکپی فتوای مولانا «گنگوهی» را نزد خود دارد، باید گفت که این از تراشیده‌های خود اوست؛ خودش چنین چیزی جعل کرده و نزد خود بایگانی نموده تا بر حضرت مولانا «گنگوهی» قُدِّسَ سِرُّهُ افترا و بهتان ببندد و البته ارتکاب جعل این نوع اکاذیب برای وی خیلی آسان است؛ چون او در این گونه کارها استاداستادان است و بقیه‌ی مردم در

زمان وی در چنین اموری، به منزله‌ی عایله‌ی او هستند؛ زیرا او محرّف و ملبّس و دجّال و مکّار زمانه‌ی خویش است و چه بسا از خود مُهر به نام دیگران جعل می‌کند.

او از «مسیح قادیانی» هیچ کمتر نیست؛ زیرا آن مرد قادیانی، علناً و به طور ظاهر مدّعی رسالت است و این مرد بریلوی، مجدّدیت خود را پشت پرده مستور داشته و علمای امت را تکفیر می‌کند؛ درست مانند «وهابیه»، پیروان «محمد بن عبد الوهاب» که این امت را تکفیر می‌کردند- خدا او را نیز همانند آنان رسوا سازد!



سؤال بیست و چهارم

﴿۲۴﴾ آیا شما چنین عقیده‌ای دارید که در سخنی از سخنان خداوند سُبحانَه امکان وقوع «کذب» وجود دارد؟

واقعیت امر چه‌گونه است؟



﴿جواب﴾

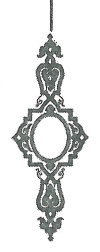
توهّم «کذب» در کلام الهی، کفر و زندقه است!

ما و مشایخ ما رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالَى اذعان و یقین داریم که هر سخنی که از ذات باری تعالیٰ صدور یافته یا در آینده صادر خواهد شد، مقطوع الصدق و بدون شک و تردید با واقع و حقیقت امر، مطابق است.

در هیچ سخنی از کلام الهی اصلاً و قطعاً شایبه‌ی «کذب» و واهمه‌ی خلاف وجود ندارد و هر کس خلاف این اعتقاد داشته باشد یا در گوشه‌ای از کلام او تعالیٰ توهّم «کذب» به ذهن خود راه دهد، کافر و مُلحد و زندیق است و ذرّه‌ای از ایمان در قلب وی وجود ندارد!

سؤال بیست و پنجم

﴿۲۵﴾ آیا شما در تصنیفی از تصانیف خود، عقیده‌ی امکان «کذب» را به سوی اشاعره[۱] منسوب کرده‌اید؟ در صورت صحّت، مراد از آن چیست؟ و آیا از علمای معتمد، نزد شما مدرکی در این مورد وجود دارد؟ واقعیّت امر را برای ما بیان دارید.





پرده‌برداری از حقیقت افترای امکان «کذب» در کلام باری تعالیٰ بر علمای «دیوبند»

اصل قضیه چنین است که بین ما و منطقیان و اهل بدعتِ «هند» در این مسأله نزاع واقع شد که:

---

(۱) منسوب به امام «ابو الحسن اشعری». گفتیم که ایشان و امام «ابومنصور ماتریدی» رحمهما الله، دو امام مسلّم عقاید «اهل‌سنّت وجماعت» هستند. (به پانوشت‌های جواب اول مراجعه کنید) (آزاد)

«آن چه خداوند وعده و یا اراده فرموده است، آیا بر خلاف آن هم قدرت دارد یا خیر؟»

آنان گفتند که خلاف این امور از دایره‌ی قدرت قدیمه خارج و عقلاً محال می‌باشد و امکان ندارد این امور برای خداوند مقدور باشند؛ زیرا بر او واجب است که طبق وعده و خبر و اراده و علم خود عمل کند. اما ما می‌گوییم که این گونه افعال گرچه بدون شک و تردید در محدوده‌ی قدرت او سُبحانَه وَتَعالیٰ داخل اند، امّا به نزد همه فِرَق «اهل‌سنت» - اعمّ از «اشاعره» و «ماتریدیه» - وقوع آن، ممنوع و ناجایز می‌باشد؛ نزد «ماتریدیه»، عقلاً و شرعاً و نزد «اشاعره»، فقط شرعاً.



به دنبال اظهار این سخن، آنان بر ما معترض شدند که عقیده‌ی دخول این امور تحت قدرت، مستلزم جواز امکان «کذب» است؛ در حالی که «کذب» قطعاً تحت قدرت نیست و ذاتاً محال می‌باشد. ما در جواب به ایراد جواب‌های گوناگونی که علمای کلام ذکر نموده‌اند، مبادرت نمودیم و از آن جمله این است که: اگر پذیرفتن دخول این امور تحت القدرة، مستلزم پذیرفتن امکان «کذب» قرار داده شود، پس باید گفت که آن نیز بالذّات از محالات نیست، بلکه همانند «سفه» و «ظلم» ذاتاً مقدور ولی شرعاً و عقلاً، یا فقط شرعاً ممتنع است؛ چنان که تعداد زیادی از علما به صراحت بیان داشته‌اند. چون آنها این جواب را دیدند، جهت گسترش فساد در روی زمین، به ما عقیده‌ی جایز قرار دادن نقص به جانب باری تعالیٰ جَلَّ وَعَلیٰ را نسبت دادند و این سخن را در میان مردم نادان و عوام به منظور متنفّر کردن آنها و دستیابی به شهوات نفسانی خود و به خاطر کسب شهرت بین مردم منتشر و کاملاً مشهور ساختند و بهتان‌تراشی را به جایی رسانیدند که از خود فتوکپی فتوایی دال بر فعلیت «کذب» به نام ما

جعل و وضع نمودند و در ارتکاب چنین خلافی از خداوند متعال هیچ خوف و باکی به خود راه ندادند و چون مردم «هند» به این خدعه و فریب‌کاری‌های شان اطلاع پیدا کردند، از علمای « حَرَمَین شریفَین» کمک خواستند؛ زیرا می‌دانستند که آن بزرگواران از خباثت این مبتدعان و از حقیقت اقوال علمای ما اطلاع ندارند.

اینان با ما در این قضیه، به فرقه‌ی «معتزله» در مقابل «اهل‌سنّت» می‌مانند؛ زیرا «معتزله» نیز ثواب دادن به عاصی و عذاب دادن مطیع را از دایره‌ی قدرت قدیمه‌ی الهی خارج دانسته و «عدل» را بر ذات الهی واجب گفته‌اند و بر همین اساس، خودشان را به «اهل عدل و تنزیه» موسوم ساختند و «اهل‌سنّت» را به جور و تعصّب منسوب نمودند. پس همان طورکه قُدمای «اهل‌سنت» از جهالت‌های آنان باکی به خود راه ندادند و نسبت کردن «عجز» را به جانب ذات باری سُبحَانَه وتَعَالیٰ تجویز ننمودند و در عین این که همه‌ی نقایص را از ذات کامل و شریف او به‌دور دانسته و کمال تقدس و تنزیه را برای آن ذات پاک اثبات نمودند، قدرت قدیمه‌اش را عام دانستند و گفتند: «با قبول مقدور بودن عذاب برای مطیع و ثواب برای عاصی، گمان نقص در ذات باری تَعَالیٰ را به خود راه دادن، جز حماقت فلسفه‌ی شنیعه، چیزی نیست.»

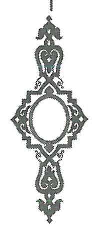


به همین منوال ما هم به این مبتدعان جواب دادیم که: «پندار نقص به دلیل مقدور بودن خلاف وعده و اخبار و صدق وعده و امثال این‌ها- با این که صدور آن‌ها عقلاً و شرعاً یا فقط شرعاً ممتنع می‌باشد- بدون تردید ثمره‌ی بلا و مصیبتی است که از ناحیه‌ی فلسفه و منطق و جهل وخیم خودتان به شما رسیده است.»

پس آن چه مبتدعان انجام دادند؛ اگر چه ظاهراً به منظور تنزیه ذات باری تَعَالیٰ بود، ولیکن در این میان قدرت کامله و عامه‌ی حق تَعَالیٰ را نادیده گرفتند. اما اسلاف صالح ما، «اهل‌سنت وجماعت»، هر دو مطلب، «قدرت عامه» و «تنزیه تامه» را درباره‌ی ذات مقدس الهی مورد توجه قرار داده‌اند.

این بود تفصیل مطلبی که ما در کتاب «براهین قاطعه» به طور اختصار ذکر کرده‌ایم. اینک در ذیل بعضی عبارات صریح را در بیان این موضوع که در کتاب‌های معتبر مذهب «اهل‌سنّت» آمده، ذکر می‌کنیم.

عقیده‌ی علمای «دیوبند» با عقیده‌ی سلف صالحین کاملاً مطابقت دارد



(الف) در «شرح مواقف» می‌گوید:

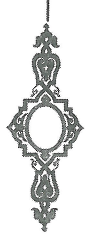
« «معتزله» و «خوارج»، همگی، عذاب‌دادن مرتکب کبیره را در صورتی که بدون توبه مرده باشد، واجب گفته‌اند و مورد عفو الهی قرار گرفتن او را جایز ندانسته‌اند. آنان علت ایجاب عقاب و عدم تجویز عفو را به دو صورت توجیه نموده‌اند:

اول این که: خداوند متعال مرتکبان کبایر را تهدید به عذاب فرموده و از آن خبر داده است؛ پس اگر مرتکب کبیره را عذاب ندهد و از وی درگذر نماید و عفوش کند، در وعیدش، خلاف و در خبرش، کذب لازم می‌آید که محال و ناممکن است. جواب از این شبهه این است که حداکثر آن چه از تهدید و اخبار به عذاب مستفاد می شود، وقوع عذاب است، نه وجوب عذاب و بحث ما درمورد وجوب عذاب است؛ زیرا بدون تردید قایل شدن به وقوع عذاب بدون عقیده

به وجوب آن، نه مستلزم خلف وعید است و نه مستلزم کذب خبر.
نباید در این جا کسی این شبهه را مطرح کند که این نظریه‌ی شما مستلزم جواز خلف و کذب است، در حالی که آن هم محال است؛ زیرا ما محال بودن آن را قبول نداریم؛ چگونه ممکن است محال باشد در حالی که هر دو آن‌ها از جمله ممکناتی هستند که نمی‌توانند از حیطه‌ی قدرت الهی خارَج باشند.»

(ب) علامه تفتازانی رَحمَةُ اللهِ عَلَيه در «شرح مقاصد»، در آخر بحث قدرت نوشته است:

«منکران شمول قدرت باری تَعَالیٰ، چندین گروه هستند؛ یکی از آنها «نظام» و پیروانش می‌باشند که قایل‌اند خداوند بر جهل و کذب و ظلم و بقیه‌ی قبایح قدرت ندارد؛ زیرا اگر پیدا کردن این افعال در حیطه‌ی قدرت الهی باشد، این امر مستلزم جواز صدور این افعال از خداوند متعال خواهد بود و بدیهی است که صدور آن‌ها از ذات پاک او ممنوع و ناجایز است؛ چون اگر با وجود علم به قبح به سبب بی پروایی صدور یابد، «سفه» لازم می‌آید و اگر بدون علم به قبح صدور یابد، «جهل» لازم خواهد آمد. جواب شبهات این فرقه این است که ما قبح هیچ چیز را وقتی منسوب به ذات احدیت جَلَّ وَعَلَیٰ باشد، قبول نداریم؛ زیرا این کار، از باب تصرف در ملک خود است (و تصرف در ملک خود قباحتی ندارد). و اگر هم پذیرفته شود که منسوب کردن قبیح به سوی وی قبیح است، باز هم قدرت ذات حق، منافی امتناع صدور نیست؛ زیرا امکان دارد که فی نفسهٖ تحت قدرت باشد، امّا به سبب وجود مانع یا مفقود بودن داعیه و باعث، وقوعش ممتنع





گردد.»

(ج) در «مسائرة» و شرح آن، «مسامرة» از علامه‌ی محقق، «کمال بن همام حنفی» و شاگردش، «ابن‌ابی‌الشریف مقدسی شافعی» رحمهما الله تعالی تصریح کرده‌اند:

«صاحب «العمدة» گفته است: درباره‌ی خداوند متعال نمی‌توان گفت که او بر «ظلم» و «سفه» و «کذب» قادر است؛ زیرا قاعده‌ی محال نمی‌تواند تحت قدرت داخل باشد. یعنی تعلق گرفتن قدرت با آن صحیح نیست، و نزد فرقه‌ی «معتزله» خداوند متعال بر همه‌ی این افعال ذکر شده قادر است، امّا آن‌ها را انجام نمی‌دهد.»



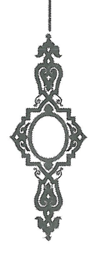
تا این جا سخن صاحب «العمدة» بود. علامه «کمال الدین» رحمة الله علیه پس از نقل این کلام او، می‌فرماید:

«گویی بر صاحب «العمدة» آن‌چه از «معتزله» نقل نموده، وارونه و برعکس گشته است؛ زیرا در این شکّی نیست که سلب قدرت از آن چه ذکر شد عیناً مذهب «معتزله» است، امّا اثبات قدرت به انجام امور ذکر شده و امتناع از ایقاع آن به اختیار، با مذهب «اشاعره» بیشتر مناسبت دارد تا مذهب «معتزله». و بدیهی است که همین نظر مناسب‌تر «اشاعره» در تنزیه ذات باری تعالی دخیل‌تر نیز هست؛ زیرا بی‌تردید بازآمدن از امور ذکر شده یعنی «ظلم» و «سفه» و «کذب»، از باب تنزیهات است؛ تنزیه باری تعالی از صفات سلبیه‌ای که شایسته‌ی ذات مقدس و متعالی او تعالی نیستند.

حال باید عقل انسانی مورد امتحان قرار گیرد که از این دو فصل،

آن چه در رسانیدن مفهوم تنزیه ذات باری تَعَالیٰ از فحشا بلیغ تر و رساتر است، کدام است؛ آیا آن است که گفته شود: «قدرت بر هر سه فعل ذکر شده موجود است، ولی با اختیار و اراده ممتنع الوقوع می‌باشد»، یا آن که گفته شود: «خداوند متعال بر آن‌ها اصلاً قدرتی ندارد»؟ و لازم است همان قول و نظر ترجیح داده شود که در تنزیه، رساتر و دخیل‌تر باشد و این، همانا قول «اشاعره» و نظر آنهاست (لاغیر؛ زیرا آنان قایل به امکان بالذّات و امتناع بالإختیار هستند).»

(د) در حواشی «کلنبوی» که بر شرح «عقائد عضدیه» از محقق دوانی رَحِمَهُمَا اللهُ تَعَالیٰ نوشته شده، چنین آمده است:



«در هر صورت قبیح بودن «کذب» در کلام لفظی به این معنی که نقص و عیب است، نزد «اشاعره» مسلّم نیست و به همین جهت محقق محترم گفته است که «کذب» از جمله ممکنات است، و حصول علم قطعی به دلیل عدم وقوع آن در کلام باری تَعَالیٰ، به اجماع انبیا عَلَیهِمُ السَّلَام و علما با ممکن بالذّات بودن آن منافات ندارد؛ همان‌گونه که سایر علوم عادیه قطعیه با وجود امکان کذب بالذات، می‌توانند حاصل شوند. و این مطلب با آن چه امام «رازی» رَحِمَهُ اللهُ ذکر کرده است، منافاتی ندارد.»

(هـ) در «تحریر الأُصول» از صاحب «فتح القدیر»، امام «ابن الهمام» و در شرح آن از «ابن امیر الحاج» رَحِمَهُمَا اللهُ تَعَالیٰ چنین نوشته شده است:

«وقتی صدور افعالی که در آن مفهوم نقص یافت می‌شود، بر ذات باری تَعَالیٰ محال شد، بالبداهت واضح شد که متصف بودن حق تَعَالیٰ به صفت «کذب» و امثال آن یقیناً محال می‌باشد. همچنین اگر اتصاف

فعل باری تَعَالیٰ به «قبح» محال نشود، هیچ اعتمادی به صدق وعده و صداقت خبرش باقی نخواهد ماند و صداقت نبوّت امری یقینی نخواهد بود. نزد «اشاعره» به طور قطع و یقین متصف نبودن ذات باری تَعَالیٰ به وصف قبیحی همانند سایر مخلوقات امری اختیاری است، نه محال عقلی؛ مانند تمام علومی که گر چه در آن وقوع احد النقیضین به طور قطع و یقین مسلّم و ثابت است، اما نقیض دوم هم محال ذاتی نیست که حتی نتوان وقوعش را فرض کرد؛ کما این که موجود بودن «مکّه» و «بغداد» امری محقق و یقینی است، ولی در عین حال عقلاً محال نیست که موجود نباشند.

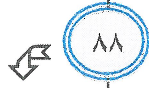
حالا چون موضوع به این قرار شد، پس بناءً علیه، امکان «کذب» مستلزم ارتفاع امان (سلب اعتماد) نیست؛ زیرا قایل بودن به امکان عقلیِ چیزی، مستلزم نبودن یقین قطعی بر عدم آن نمی‌شود.»

همین اختلاف بین «معتزله» و «اهل‌سنّت» در مورد استحاله‌ی وقوعی و امکان عقلی در هر نقیضی جاری است که آیا خداوند بر آنها اصلاً قدرت ندارد؟ چنان که مسلک «معتزله» است، یا آن که نقیض به طور حتم مشمول قدرت باری تعالیٰ است، اما در کنار آن، این مطلب یقینی است که آن را انجام نمی‌دهد؟ چنان که «اهل‌سنّت» می‌گویند.»

آن چه ما درباره‌ی مذهب «اشاعره» در این مسأله بیان کردیم، به همین نحو «قاضی عضد» آن را در «شرح مختصر الاُصول» و حاشیه‌نگاران بر حواشی آن و همچنین در «شرح مقاصد» و حواشی چلپی بر «مواقف» و غیر آن نوشته‌اند.

علامه «قوشجی» در «شرح تجرید» و «قونوی» و دیگران هم در این مورد تصریحاتی بیان کرده‌اند که ما از ترس اطناب و به ملالت افتادن خوانندگان، از

آوردن نصوص عبارات‌شان صرف‌نظر نمودیم و ارشاد و هدایتِ افراد، در اختیار خداوند متعال است.



سؤال بیست و ششم

﴿۲۶﴾ شما درباره‌ی آن مرد «قادیانی» که مدّعی « مسیحیّت» و «نبوّت» است، چه می‌گویید؟ چون بعضی افراد درباره‌ی شما می‌گویند که با وی محبت دارید و او را ستایش می‌کنید.





از مکارم اخلاقی شما توقّع داریم این امور را به طور شافی و واضح برای ما بیان فرمایید تا صدق و کذب گویندگان برای‌مان روشن شود و شک و شبهه‌ای که در اثر این پریشان‌گویی‌های مردم نسبت به شما در قلوب ما پیدا شده، باقی نماند.

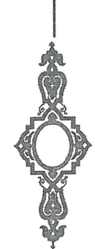
﴿جواب﴾

موضع‌گیری و مساعی علمای «دیوبند»، علیه «میرزا غلام احمد قادیانی»

کلیه‌ی جریان ما و مشایخ ما در مورد آن مرد قادیانی که مدّعی «نبوّت» و

«مسیحیت» است، از این قرار است:

در بدو امر تا زمانی که عقاید سوء او برای ما ظاهر نشده بود و بلکه بالعکس به ما چنین رسانده بودند که وی «اسلام» را تأیید و همه‌ی ادیان دیگر جز «اسلام» را با دلایل و برهان، ابطال و رد می‌کند، همانند روش یک مسلمان نسبت به مسلمان دیگر، نسبت به وی گمان نیک و حُسن ظن پیدا نمودیم و بعضی سخنان نازیبای او را تأویل و بر محملِ خوب حمل می‌کردیم. بعد از آن، چون او دعوای «نبوّت» و «مسیحیّت» نمود و منکر برداشته شدن حضرت «عیسی مسیح» عَلَیهِ السَّلَام به آسمان شد و خباثت اعتقاد و زندیق بودنَش برای ما روشن گردید، مشایخ ما- که خداوند از آنان خوشنود باد!- فتوای کفرش را صادر فرمودند.



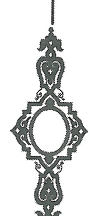
فتوای شیخ ما، حضرت مولانا «رشید احمد گنگوهی» رَحِمَهُ الله در مورد کفر «قادیانی»، چاپ و نشر شده و به کثرت در دسترس مردم قرار دارد که هیچ ابهامی در آن نیست. اما از آن‌جا که مقصد مبتدعان برانگیختن مردم جاهل و نادان «هندوستان» علیه ما و متنفّر ساختن علما و مفتیان و قضات و اَشراف «حرَمین شریفَین» از ما بود و با توجه به این که آنان می‌دانستند مردم عرب، زبان هندی را به خوبی بلد نیستند و حتی کتاب‌ها و جزوه‌های هندی به دست‌شان نمی‌رسد، این همه اکاذیب را بر ما افترا نمودند و از طرف خود بهتان‌ها تراشیدند. پس، ما فقط از خداوند یاری می‌طلبیم و بر او اعتماد می کنیم به او تمسّک می‌نماییم.

***

حرف آخر

آن چه ما در این جوابیه بیان داشته‌ایم، چیزی است که با آن معتقد هستیم و پایه‌ی دین و ایمان ما به خداوند متعال، بر آن قرار دارد. پس، اگر آن چه ما نوشته‌ایم به نظر شما هم حق و صحیح است، تأیید خود را بر آن نوشته و با مهر خود مزیّن فرمایید و اگر غلط و باطل است، در آن‌صورت ما را به آن‌چه که نزد شما حق و صحیح است، راه نمایید که ان شآء الله ما از حق تجاوز نخواهیم کرد و چنان‌چه احیاناً در سخنان شما شبهه و تردیدی برای ما رخ دهد، باز در مورد آن به سوی شما مراجعه می‌کنیم تا آن که «حق» بدون هر گونه ابهامی برای ما روشن گردد.

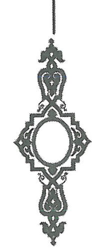
وَآخرُ دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین، وصلّی الله علیٰ سیّدنا محمد، سیّد الأولین والآخرین، وعلیٰ آله وصحبه وأزواجه وذرّیاته أجمعین.



این مطالب را به زبان و قلم خود گفت و نوشت این خدمت‌گزار طالبان علوم اسلامی، حامل گناهان زیاد، حقیرترین مردمان،
«خلیل احمد» خداوند برای گردآوری توشه‌ی روز فردا موفقّش فرماید!
دوشنبه/ هیجدهم شوال/ سال یک‌هزار و سیصد و بیست و پنج ه. ق.

اسامی علمای جهان که بر «المهنّد» مهر تأیید زدند[۱]

بیست و شش سؤالی که از سوی علمای مذاهب اربعه‌ی «حرمین شریفین» برای «علمای دیوبند» ارسال شد، و مولانا «خلیل احمدسهارنپوری» رحمه‌الله به نمایندگی از طرف «علمای دیوبند» به تحریر جواب‌های آن پرداختند و همه را با کمال دقّت و تحقیق و متانت مرقوم فرمودند، جهت تأیید و توثیق سایر علمای حق‌پرست «هند» به محضرشان تقدیم گردید. از آن جایی که جوابیه‌ی حضرت مولانا «سهارنپوری»، خلاصه و آیینه‌ی تمام‌نمای عقاید کلیه‌ی علمای ربّانی «هند» بود، نه تنها به تأیید آن اکتفا ننمودند، بلکه آن را عقیده‌ی خود و عقیده‌ی مشایخ و اساتید خود مرقوم کردند. ذیلاً اسامی مبارک بزرگوارانی را که بر این جزوه تقریظ و تأییدیه مرقوم فرموده‌اند، می‌نویسیم- وَاللهُ الموفِّق.



اسامی گرامی علمای «هند»

۱- قدوة العلماء والمحدثین، رهنمای علمای دیوبند، «شیخ الهند»، حضرت مولانا «محمود الحسن» رحمه‌الله

۲- مولانا الحاج «میر احمد حسن امروهوی» رحمه‌الله

۳- حضرت مولانا «عزیز الرحمن» رحمه‌الله (مفتی «دارالعلوم دیوبند»)

۴- حکیم الامّة، حضرت مولانا «اشرف علی تهانوی» رحمه‌الله

---

(۱) این قسمت که فقط مشتمل بر فهرست اسامی امضاکنندگان علمای جهان است، توسط مترجم گرامی اضافه گردیده است. عبارات تأییدی این بزرگواران را در قسمت متن عربی بخوانید. (آزاد)

۵- مولانا الحاج «سید عبدالرحیم رایپوری» رحمه‌الله (خلیفه‌ی مولانا «گنگوهی» قدس سره)

۶- مولانا الحاج «حکیم محمد حسن» رحمه‌الله

۷- مولانا الحاج «قدرت الله مراد آبادی» رحمه‌الله

۸- حضرت مولانا «حبیب الرحمن» قدس سره

۹- حضرت مولانا «محمد احمد» (فرزند حجّة الاسلام مولانا «نانوتوی» رحمه‌الله)

۱۰- مولانا الحاج غلام رسول رحمه‌الله (از مدرسه‌ی عالیه‌ی «دیوبند»)

۱۱- حضرت مولانا «محمد سهول» رحمه‌الله

۱۲- مولانا «عبدالصمد بجنوری» رحمه‌الله

۱۳- مولانا «محمد اسحاق دهلوی» رحمه‌الله

۱۴- مولانا الحاج «ریاض الدین» رحمه‌الله (مدرسه‌ی عالیه میرت)

۱۵- مفتی اعظم دیار هند، حضرت مفتی «کفایت الله» نوّر الله مرقده

۱۶- مولانا «ضیاء الحق» رحمه‌الله (مدرسه‌ی «امینیه دهلی»)

۱۷- مولانا «محمد قاسم» رحمه‌الله (مدرسه‌ی «امینیه دهلی»)

۱۸- حضرت مولانا «محمد عاشق الهی میرتی» رحمه‌الله

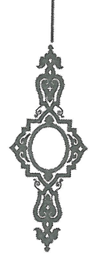
۱۹- مولانا «سراج احمد میرتی» رحمه‌الله

۲۰- مولانا «محمد اسحاق» رحمه‌الله («مدرسه اسلامیه میرت»)

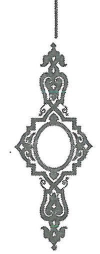
۲۱- مولانا الحاج «محمد مسعود احمد» (فرزند حضرت مولانا «گنگوهی» قدس سره)

۲۲- استاذ العلماء، مولانا «محمد یحیی سهارنپوری» رحمه‌الله

۲۳- حضرت مولانا الحاج «کفایت الله سهارنپوری» رحمه‌الله



وقتی این جزوه با تأییدات این همه اکابر علمای «دیوبند» به حضور علمای بزرگوار « حرمَین شریفَین» رسید، شکوک و شبهاتی که باطل‌پرستان برای آن بزرگواران درباره‌ی نظرات علمای «دیوبند» ایجاد کرده بودند، کلاً برطرف و هباءً منثورا شد و آنان عقاید مندرجه در آن را تأیید و توثیق و تحسین نمودند و مورد قبول قرار داده امضا نمودند. اسامی گرامی این بزرگواران به شرح زیر است:



اسامی گرامی علمای «حرمَین شریفَین»

۱- حضرت فضیلة الشیخ، مولانا «محمد سعید بابصیل شافعی» رحمه الله (شیخ علمای مکه و امام و خطیب مسجد الحرام)

۲- مولانا شیخ «احمد رشید حنفی» رحمه الله

۳- شیخ «محبّ الله» مهاجر مکی رحمه الله

٤- شیخ «محمد صدیق افغانی» رحمه الله ، مهاجر مکی

٥- مفتی «محمد عابد مالکی» رحمه الله (مفتی مذهب مالکی در مکه‌ی مکرمه)

٦- حضرت «محمد علی بن حسین مالکی» رحمه الله

۷- حضرت مولانا، مفتی «سید احمد برزنجی شافعی» قدس سره (مفتی سابق آستانه‌ی نبویه)

۸- «رسوحی عمر» رحمه الله (مدرس مدرسه‌ی «الشفاء» در مدینه‌ی منوره)

۹- «ملا محمد خان بخاری حنفی» رحمه الله (مدرس حرم نبوی)

۱۰- شیخ «خلیل بن ابراهیم» رحمه الله

۱۱- شیخ «محمد العزیز الوزیر تونسی» رحمه الله

۱۲- «محمد السوس الخیازی» رحمه‌الله

۱۳- «سید احمد الجزائری» رحمه‌الله (شیخ مالکیه در حرم خیر البریّه)

۱٤- «عمر بن حمدان محرسی» رحمه‌الله

۱٥- «محمد زکی برزنجی» رحمه‌الله (مدرس حرم نبوی)

۱٦- «احمد بن مامون بلغیش» رحمه‌الله (از مشاهیر علمای عرب)

۱۷- شیخ «محمد توفیق» رحمه‌الله (مدرس و خطیب جامع سروجی، دمشق)

۱۸- «موسی کاظم بن محمد» رحمه‌الله (استاذ باب السلام در مدینه منوره)

۱۹- «سید احمد معصوم» رحمه‌الله (استاذ حرم نبوی)

۲۰- حاج «احمد بن محمد خیر عباسی» رحمه‌الله (استاذ حرم نبوی)

۲۱- «عبدالقادر بن محمد» بن سوده العرسی رحمه‌الله

۲۲- «محمد منصور بن نعمان» رحمه‌الله (مدرس حرم نبوی)

۲۳- «ملا عبدالرحمن» رحمه‌الله (مدرس حرم نبوی)

۲۳- «محمود عبد الجواد» رحمه‌الله

۲٥- «احمد بساطی» رحمه‌الله (استاذ حرم نبوی)

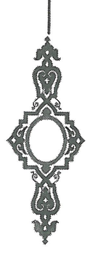
۲٦- «محمد حسن سندی» رحمه‌الله (استاذ حرم نبوی)

۲۷- شیخ «عبدالله نابلسی حنبلی» رحمه‌الله

۲۸- شیخ «محمد بن عمر الفلانی» رحمه‌الله

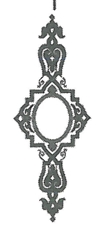
۲۹- «احمد بن احمد بن اسعد» رحمه‌الله (استاذ حرم نبوی)

۳۰- «شیخ یسین» رحمه‌الله، معروف به «قرّا دمشقی» (استاذ حرم نبوی)



۳۱- شیخ «احمد بن احمد شنقیطی مالکی» رحمه‌الله (استاذ الأساتذه در حرم نبوی)

پس از مؤید شدن عقاید فوق به تأییدات علمای حرمین که در زمان خود بزرگ‌ترین خدمت‌گزاران علوم نبوت در حرمین شریفین بودند، نظری به تأییدات علمای سایر دیار اسلامی هم بیندازید که همه در قرن چهاردهم هجری، عقاید مندرجه‌ی فوق را عقیده‌ی اجماعی و متفق علیه عالَم «اسلام» قرار دادند.



اسامی گرامی علمای جامعه‌ی «اَلأزهر مصر» و «سوریه» و سایر بلاد اسلامی

۱- شیخ «سلیم البشری» رحمه الله (شیخ دانشگاه «الأزهر الشریف»، مصر)

۲- شیخ «محمد ابراهیم القایانی» رحمه الله (الأزهر، مصر)

۳- شیخ «سلیمان العبد» رحمه الله (الأزهر، مصر)

٤- شیخ «محمد بن احمد» بن عبدالغنی ابن عمر عابدین الشامی رحمه الله (دمشق)

٥- شیخ «مصطفی بن احمد الشطی الحنبلی» دمشقی رحمه الله

٦- شیخ «محمود رشید العطّار» رحمه الله (تلمیذ شیخ بدر الدین شامی رحمه الله)

۷- شیخ «محمد البوشی الحموی» ازهری رحمه الله (سوریه)

۸- شیخ «محمد سعید الحموی» شامی رحمه الله

۹- شیخ «علی بن محمد الدلال الحموی» رحمه الله (سوریه)

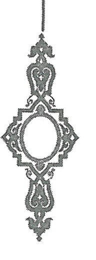
۱۰- شیخ «محمد ادیب الحورانی» الحموی رحمه الله (سوریه)

۱۱- شیخ «عبدالقادر لبابیدی» شامی رحمه الله

۱۲- شیخ «محمد سعید لطفی» حنفی شامی رحمه الله

۱۳- حضرت شیخ «فارس بن احمد شفقه» حموی شامی رحمه الله

۱٤- حضرت شیخ «مصطفی حداد» شامی رحمه الله



اسامی گرامی علمای «هند» که بر رساله‌ی «سید ترمذی» رحمه‌الله نیز تقریظ و تأییدیه نوشته‌اند[۱]

۱- «قاری محمد طیب» رحمه‌الله (مهتمم «دارالعلوم دیوبند»)

۲- محقق بزرگ، علامه «ظفر احمد عثمانی تهانوی» رحمه‌الله

۳- حضرت مولانا «محمد یوسف بنّوری» رحمه‌الله

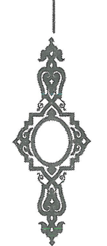
٤- حضرت مولانا «خیر محمد جالندری» رحمه‌الله

٥- حضرت مولانا «مفتی جمیل احمد تهانوی» رحمه‌الله (مفتی «جامعه اشرفیه» مسلم تاؤن، لاهور)

٦- مولانا «مفتی محمد» رحمه‌الله (مفتی «قاسم العلوم»، مُلتان)

۷- مولانا «مفتی محمد عبدالله» رحمه‌الله (مدرسه‌ی «خیرالمدارس»، ملتان)

۸- مولانا «مفتی عبد الستار» رحمه‌الله («خیرالمدارس»، ملتان)



۹- حضرت مولانا «عبدالحق حقانی» رحمه‌الله (مهتمم «دارالعلوم حقّانیه» اکّوره ختک)

۱۰- مولانا «محمد احمد تهانوی» رحمه‌الله (مهتمم مدرسه‌ی «اشرفیه»، سکّر)

۱۱- مولانا «عبد الحق نافع» رحمه‌الله

۱۲- حضرت مولانا «عبد الله بهلوی» (مهتمم مدرسه‌ی «اشرف العلوم» حبیب آباد، شجاع آباد)

۱۳- حضرت مولانا «محمد لائل پوری انوری قادری» (مهتمم «تعلیم الاسلام»)

۱٤- شیخ التفسیر، حضرت مولانا «شمس الحق افغانی» رحمه‌الله

---

(۱) عبارات تأییدی این بزرگواران را در پایان رساله‌ی جناب مولانا «ترمذی» رحمه‌الله بخوانید.

١٥- جناب مولانا «سید حامد میان» رحمه الله

١٦- حضرت مولانا «مفتی رشید احمد لُدیانوی» رحمه الله («دارالإفتاء والإرشاد»، ناظم آباد، کراچی)

١٧- مولانا «مفتی محمّد فرید» رحمه الله («دارالعلوم الحقانیة»، اکوره ختک)

١٨- مولانا «مفتی احمد سعید» رحمه الله («سراج العلوم»، سرگودا)

١٩- حضرت مولانا «مفتی محمد وجیه» («دارالعلوم الاسلامیة»، تَندو الله‌یار، سند)

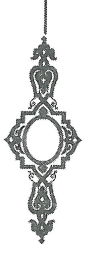
٢٠- حضرت مولانا «علی محمد» («دارالعلوم کبیروالا»، ملتان)

٢١- حضرت مولانا «مفتی عبدالقادر» («دارالعلوم عیدگاه کبیروالا»، ملتان)

٢٢- حضرت مولانا «محمد شریف کشمیری» («جامعه خیر المدارس»)

٢٣- حضرت مولانا «فیض احمد» (مهتمم «جامعه قاسم العلوم»، ملتان)

٢٤- حضرت مولانا «سیّد صادق حسین»، فاضلِ «دیوبند» (مهتمم مدرسه‌ی «علوم الشرعیة»، جنگ صدر)



٢٥- حضرت مولانا «عبد الحیّ» (شجاع آباد، ملتان)

٢٦- حضرت مولانا «محمد عبد الله رایپوری» («جامعه رشیدیه»، ساهیوال)

٢٧- حضرت مولانا «محمد عبد السّتار تونسوی» رحمه الله (رییس «تنظیم اهل السنة والجماعة»، پاکستان، ملتان)

٢٨- حضرت مولانا «محمد شریف جالندری» (مهتمم سابق «خیر المدارس»، ملتان)

٢٩- حضرت مولانا «نذیر احمد» (شیخ الحدیث «جامعه امدادیه اسلامیه»، فیصل آباد)

۳۰- حضرت مولانا «**محمد ادریس**» رحمه الله («مدرسه عربیه اسلامیه»، بنوری تاون، کراچی)

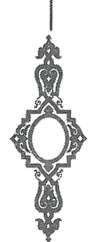
۳۱- حضرت مولانا «**محمد علی جالندری**» رحمه الله (امیر مجلس مرکزی «مجلس تحفظ ختم نبوّت» پاکستان)

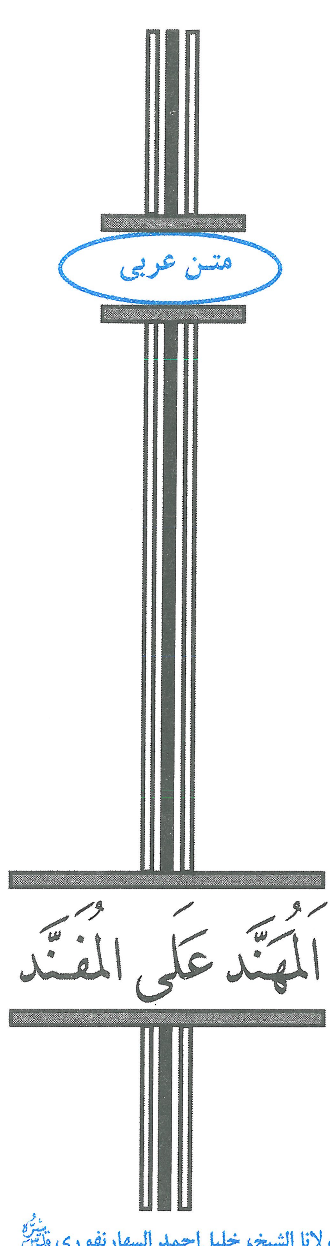
۳۲- حضرت مولانا «**محمد ایوب بنّوری**» (مهتمم «دار العلوم»، پیشاور)

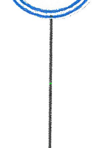
۳۳- حضرت مولانا «**فضل غنی**» (مدرس مدرسه‌ی «معراج العلوم»، بنون)

۳۴- حضرت مولانا «**ابوالزاهد سرفرازخان صفدر**» رحمه الله (شیخ الحدیث «نصرة العلوم»، گوجرانواله)

۳۵- حضرت مولانا «**قاضی عبد اللّطیف جُهلمی**» رحمه الله




متن عربی
المُهَنَّد علَى المُفَنَّد
مولانا الشيخ، خليل احمد السهارنفوری قدس سرہ



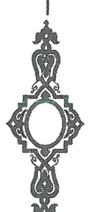
بسم الله الرّحمن الرّحيم

أيّها العلماءُ الكرام والجهابذة العظام!

قد نسب إلىٰ ساحتكم الكريمة اناسٌ عقائدَ الوهابية؛ قالوا بأوراق ورسائل لا نعرف معانيها لإختلاف اللّسان، فنرجوا أن تخبرونا بحقيقة الحال ومرادات المقال.

ونحن نسئلكم عن اُمور اشتهر فيها خلافُ «الوهابية» عن «أهل السنّة والجماعة».

***



السؤال الاوّل، والثّاني

[١] ما قولُكم فى شدّ الرّحال إلىٰ سيد الكائنات عَلَيهِ اَفضَلُ الصَّلَوات وَالتَّحيّات وَعَلىٰ آلِه وَاَصحَابِه؟

[٢] أيُّ الامرين أحبّ إليكم وأفضل لدى أكابركم للزّائر: هل ينوى وقت الإرتحال للزيارة زيارتهُ عَلَيهِ السَّلام، أو ينوى المسجد أيضاً؟ وقد قال «الوهابية»: إنّ المسافر إلى المدينه لا ينوى إلا المسجدَ النّبوى.

«الجواب»

بسم الله الرحمن الرحيم

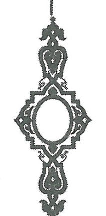
ومنه نستمد العون والتوفيق، وبيدهِ أزمّة التحقيق.

حامداً ومصلّياً ومسلّماً.

ليُعلم اولاً؛ قبل أن نشرع فى الجواب أنّا بحمد الله ومشائخنا رِضوَانُ اللهِ عَلَيهِم اَجمَعِين

وجميع طائفتنا وجماعتنا، مقلّدون لقدوة الأنام وذروة الإسلام، الإمام الهُمام، الإمام الأعظم، «أبى حنيفة النّعمان» رضي الله تعالى عنه فى الفروع. ومتّبِعون للإمام الهمام، «أبى الحسن الأشعرى»، والإمام الهمام، «أبى منصور الماتريدى» رضي الله تعالى عنهما فى الإعتقاد والأُصول . ومُتتسبون من طرق الصوفية إلى الطريقة المنسوبة إلى السّادة «النقشبندية»، والطريقة الزكيّة المنسوبة إلى السّادة «الچشتية»، وإلى الطريقة البهية المنسوبة إلى السّادة «القادرية»، وإلى الطّريقة المرضية المنسوبة إلى السّادة «السهروردية» - رضي الله تعالى عنهم أجمعين

ثم ثانياً؛ انّا لا نتكلم بكلام ولا نقول قولاً فى الدين الّا وعليه عندنا دليلٌ من الكتاب، أو السنّة، أو إجماع الأُمّة، أو قول من أئمة المذهب؛ ومع ذٰلك لا ندّعى أنّا لمبرّءون من الخطأ والنسيان فى ضلّة القلم وزلّة اللّسان. فإن ظهر لنا أنا اخطأنا فى قول؛ سواءٌ كان من الأُصول أو الفروع، فما يمنعنا الحياءُ أن نرجع عنه ونعلن بالرّجوع. كيف لا؛ وقد رجع أئمّتُنا رضوان الله عليهم فى كثير من أقوالهم؛ حتّٰى أنّ إمامَ حرم الله تعالىٰ المحترم، إمامنا الشافعى رضي الله عنه لم يبق مسئلةٌ إلاّ ولهٗ فيها قولٌ جديدٌ. والصحابة رضي الله عنهم رجعوا فى مسائل إلىٰ أقوال بعضهم كما لا يخفىٰ علىٰ متتبّع الحديث. فلو ادّعىٰ أحدٌ من العلماء أنا غلطنا فى حكم، فإن كان من الإعتقاديات، فعليه أن يثبت بنصّ من أئمة الكلام، وإن كان من الفرعيات، فيلزم أن يبنى بنيانهٗ على القول الراجح من أئمة المذهب؛ فاذا فعل ذٰلك، فلا يكون منا إن شاء الله تعالىٰ إلا الحُسنىٰ القبول بالقلب واللّسان، وزيادة الشكر بالجنان والأركان.



وثالثاً؛ إن فى أصل اصطلاح بلاد «الهند» كان اطلاقُ «الوهابى» علىٰ من تَرَك تقليدَ الأئمة رضي الله تعالى عنهم ، ثم اتّسع فيه وغلب استعمالهٗ علىٰ من عمل بالسنّة السنيّة وترك الأُمور المستحدثة الشنيعة والرسوم القبيحة؛ حتى شاع فى «بمبئى»

ونواحيها انّ من منع عن سجدة قبور الأولياء وطوّافها، فهو «وهابیٌ»! بل ومَن اَظهَرَ حرمةَ الربوٰ فهو «وهابیٌ» ؛ وإن كان من أكابر اهل الإسلام وعظمائهم! ثم اتّسع فيه حتى صارسبّاً. فعلیٰ هذا، لو قَال رجلٌ من اهل «الهند» لرجل: «إنّهٗ وهابیٌ»، فهو لا يدُلّ علیٰ أنهٗ فاسد العقيدة، بل يدلّ علیٰ أنهٗ سنّیٌ، حنفیٌ، عاملٌ بالسنّة، مجتنبٌ عن البدعة، خائفٌ من الله تعالیٰ فی إرتكاب المعصية.



ولما كان مشائخنا رَضِيَ اللهُ تَعَالَىٰ عَنهم يسعون فی إحياء السنة ويشمّرون فی إخماد نيران البدعة، غضب جند «إبليس» عليهم، وحرّفوا كلامهم، وبهتوهم، وافتروا عليهم الإفتراءات، ورموهم بـ «الوهابية»؛ وحاشاهم عن ذٰلک! بل وتلک سنّةُ الله الّتی سنّها فی خواص اوليائه؛ كما قال الله تعالیٰ فی كتابه:



﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا ۚ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ ۖ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾ [انعام: ١١٢].

فلما كان ذٰلک فی الأنبياء صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيهِم وَسَلَامُه، وجب أن يكون فی خلفائهم ومَن يقوم مقامهم؛ كما قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم:

«نحن معاشر الأنبياء أشدّ الناس بلاءً، ثمّ الأمثل فالأمثل، ليتوفر حظّهم، ويكمل لهم أجرهم.»

فالذين ابتدعوا البدعات، ومالوا إلى الشهوات، واتخذوا إلٰهم الهویٰ، وألقوا أنفسهم فی هاوية الردیٰ، يفترون علينا الأكاذيب والأباطيل، وينسبون إلينا الأضاليل. فاذا نُسب إلينا فی حضرتكم قولٌ يخالف المذهب، فلا تلفتوا إليه ولا تظنّوا بنا إلاّ خيراً، وإن اختلج فی صدوركم فاكتبوا إلينا، فإنّا نخبركم بحقيقة الحال والحقّ من المقال؛ فإنّكم عندنا قطبُ دائرة الإسلام.

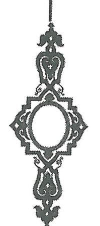
توضيح الجواب

عندنا وعند مشائخنا زيارةُ قبر سيد المرسلين – رُوحى فدَاه – من أعظم القربات وأهمّ المثوبات وأنجح لنيل الدرجات، بل قريبةٌ من الواجبات؛ وإن كان حصولهُ بشدّ الرحال وبذل المهج والأموال.

وينوى وقت الإرتحال زيارتَه عليه ألف ألف تحية وسلام وينوى معها زيارةَ مسجده صلّى الله عليه وسلّم وغيره من البقاع والمشاهد الشريفه؛ بل الأولىٰ ما قال العلاّمة الهمام «إبن الهمام» أن يجرّد النيّة لزيارة قبره عليه الصلاة والسلام ثم يحصل لهُ إذا قدم، زيارةُ المسجد؛ لأنّ فى ذٰلک زيادة تعظيمه وإجلاله صلّى الله عليه وسلّم ويوافقه قولهُ صلّى الله عليه وسلّم:

«من جاءنى زائراً لا تحملهُ حاجةٌإلاّ زيارتى كان حقاً علىّ أن أكونَ شفيعاً لهُ يوم القيامة.»

وكذا نقل عن العارف السامى، «الملاّ جامى»، انّهُ أفرز الزيارة عن الحجّ؛ وهو أقرب إلىٰ مذهب المحبيّن.



وأمّا ما قالت «الوهابّية» من أنّ المسافر إلى «المدينة المنورّة» علىٰ ساكنيها ألف ألف تحية لا ينوى إلا المسجد الشريف إستدلالاً بقوله عليه الصلاة والسلام:

«لا تشدّ الرّحال إلاّ إلىٰ ثلاثة مساجد.»

فمردودٌ؛ لأنّ الحديث لا يدلّ على المنع أصلاً، بل لو تأمّلهُ ذوفهم ثاقب، لَعلم انهُ بدلالة النصّ يدلّ على الجواز؛ فإنّ العلّة التى استُثنى بها المساجد الثّلاثه من عموم المساجد والبقاع، هو فضلها المختصّ بها، وهو مع الزيادة موجودٌ فى البقعة الشريفة. والرحبة المنيفة الّتى ضم أعضائَهُ صلّى الله عليه وسلّم أفضل مطلقاً حتىٰ من «الكعبة» ومن «العرش» و«الكرسى»؛ كما صرّح به فقهاءنا رضي الله عنهم . ولما استُثنى المساجدُ لذٰلک الفضل الخاص، فأولىٰ ثم أولىٰ أن يستثنى البقعةُ المباركة



لذٰلک الفضل العام.

وقد صرّح بالمسئلة کما ذکرناه- بل بأبسط منها- شیخُنا العلّامة، شمس العلماء العاملین، مولانا «رشید احمد الجنجوهی» قَدَّسَ اللّٰهُ سِرَّهُ العَزِیز فی رسالته، «زبدة المناسک» فی فصل زیارة «المدینة المنورة»، وقد طبعت مراراً.

وأیضاً فی هذا المبحث الشریف رسالةٌ لشیخ مشائخنا، مولانا المفتی «صدر الدّین الدهلوی» قَدَّسَ اللّٰهُ سِرَّهُ العَزِیز، أقام فیها الطامة الکبریٰ علی «الوهابیة» ومَن وافقهم، وأتیٰ ببراهین قاطعة وحجج ساطعة سمّاها «أحسن المقال فی شرح حدیث لا تشدّ الرحال»؛ طبعت واشتهرت، فلیراجع إلیها. واللّٰه تعالیٰ أعلم.



السؤال الثالث، والرّابع

[٣] هل للرّجل أن یتوسّل فی دعواته بالنّبی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَسَلَّم بعد الوفاة، أم لا؟

[٤] أیجوز التوسل عندکم بالسَّلف الصالحین من الأنبیاء والصدیقین والشهداء وأولیاء رب العالمین، أم لا؟

«الجواب»

عندنا وعند مشائخنا یجوز التوسّل فی الدّعوات بالأنبیاء والصالحین من الأولیاء والشهداء والصدیقین فی حیاتهم وبعد وفاتهم، بأن یقول فی دعائه:

«أللّهم إنی أتوسّل إلیک بفلان أن تجیب دعوتی، وتقضی حاجتی ...»

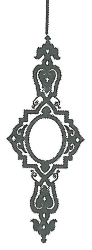
إلیٰ غیر ذٰلک؛ کما صرّح به شیخنا ومولانا، الشاه «محمد إسحاق الدهلوی» ثم المهاجر المکی، ثم بیّنهٗ فی فتاواه شیخنا ومولانا «رشید احمد الگنگوهی» رَحِمَهُ اللّٰه

عَلَيهِمَا، وفى هذا الزمان شائعةٌ مستفيضةٌ بأيدى الناس، وهذه المسألة مذكورةٌ علىٰ صفحة ٩٣ من الجلد الأول منها، فليراجع إليها مَن شاء.

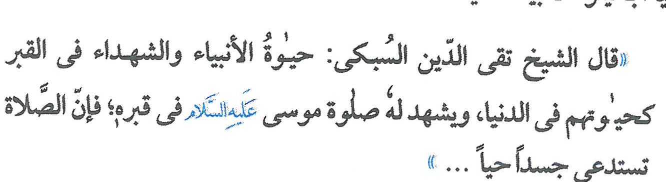
السؤال الخامس

[٥] ما قولُكُم فى حياة النّبى صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم فى قبره الشريف؟ هل ذٰلک أمرٌ مخصوصٌ به، أم مثل سائر المؤمنين رَحمَةُ اللهِ عَلَيهِم حيٰوتُهُ برزخيةٌ؟

﴿الجواب﴾



عندنا وعند مشائخنا، حضرة الرسالة صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم حيٌّ فى قبره الشريف، وحيٰوتُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم دنيويةٌ من غير تكليف، وهى مختصّةٌ به صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم وبجميع الأنبياء صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيهِم والشهداء؛ لا برزخيةٌ كما هى حاصلةٌ لسائر المؤمنين بل لجميع الناس؛ كما نصّ عليه العلامة «السيوطى» فى رسالته «انباء الأذكياء بحيٰوة الأنبياء» حيث قال:



«قال الشيخ تقى الدّين السُبكى: حيٰوةُ الأنبياء والشهداء فى القبر كحيٰوتهم فى الدنيا، ويشهد لهٗ صلوة موسى عَلَيهِ السَّلَام فى قبره؛ فإنّ الصَّلاة تستدعى جسداً حياً ... »

إلىٰ آخر ما قال.

فثبت بهذا أنّ حيٰوتَهُ دنيويةٌ برزخيةٌ لكونها فى عالم البرزخ. ولشيخنا، شمس الإسلام والدين، «محمد قاسم» العلوم على المستفيدين قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ العَزِيز فى هٰذه المبحث رسالة مستقلّة، دقيقة المَأخذ، بديعة المسلک؛ لم يُر مثلها؛ قد طبعت وشاعت فى الناس، وإسمُها «آب حيات»؛ أى: ماء الحياة.



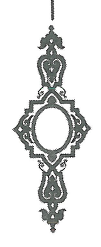
السؤال السادس

[٦] هل للدّاعی فی المسجد النبوی أن يجعل وجهَهٗ إلى القبر المنيف، ويسئل من المولى الجليل؛ متوسّلاً بنبيّه الفخيم والنّبيل؟

﴿الجواب﴾

إختلف الفقهاء فی ذٰلک؛ کما ذکره «الملاّ علی القاری» رحمه الله فی «المسلک المقتسط»، فقال:

«ثم إعلم إنه ذکر بعض مشائخنا کـ«أبی اللّيث»، ومن تبعهٗ کـ«الكرمانی» و«السروجی» أنّه يقف الزائر مستقبل القبلة. كذا رواه «الحسن» عن «أبی حنيفة» رضي الله عنهما.



ثم نقل عن «ابن الهمام» رحمه الله بأنّ ما نقل عن «أبی اللّيث» مردودٌ بما روىٰ «أبوحنيفة» عن «ابن عمر» رضي الله عنه أنهٗ قال: «من السنّة أن تأتی قبر رسول الله صلي الله عليه وسلم فتستقبل القبر بوجهک ثم تقول: ألسلام عليک أيها النبی ورحمة الله وبرکاتهٗ.» ثم أيده برواية اُخریٰ أخرجها «المجد الدين اللغوی» عن «ابن المبارک» رحمه الله قال: «سمعت أباحنيفة يقول: قدم أبو أيوب السختيانی رحمه الله ، وأنا بالمدينه، فقلتُ لأنظرنّ ما يصنع، فجعل ظهرهٗ مما يلی القبلة ووجهه ممايلی وجه رسول الله صلي الله عليه وسلم ، وبكىٰ غيرمتباک، فقام مقام فقيه.»

ثم قال العلاّمة «القاری» بعد نقله: «وفيه تنبيهٌ علىٰ أنّ هذا هو مختار الإمام بعد ما كان متردّداً فی مقام المرام.» ثم قال: «الجمع بين الروايتين ممكنٌ ...» إلىٰ آخر كلامه الشريف.

فظهر من هذا أنه يجوز كلا الأمرين، لكن المختار أن يستقبل وقت الزيارة مما يلی وجهه الشريف صلي الله عليه وسلم، وهو المأخوذُ بهٖ عندنا، وعليه عملنا وعمل

مشائخنا. وهكذا الحكم فى الدعاء؛ كما رُوى عن «مالك» رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَىٰ لمّا سأله بعض الخلفاء. وقد صرّح به المولانا «الگنگوهى» فى رسالته، «زبدة المناسک».

وأما مسئلة «التوسّل» فقد مرّت فى نمرة «٣» و «٤».

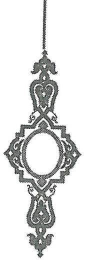


السؤال السابع

[٧] ما قولكم فى تكثير الصلاة على النبى صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم ، وقراءة «دلائل الخيرات» والأوراد؟

«الجواب»

يستحّب عندنا تكثير الصلاة على النّبى صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم ، وهو من أرجى الطّاعات وأحبِّ المندوبات؛ سواءٌ كان بقراءة «الدلائل» والأوراد الصلاتية المؤلّفة فى ذٰلک، أو بغيرها، ولكن الأفضل عندنا ما صحّ بلفظه صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم. ولو صلّىٰ بغير ما ورد عنه صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم ، لم يخل عن الفضل و يستحقّ بشارة:



«مَن صلّى علىّ صلاةً، صلى اللّهُ عليه عشراً.»

وكان شيخنا العلاّمة، «الگنگوهى» يقرأ «الدّلائل»، وكذٰلک المشايخ الأُخر من ساداتنا. وقد كتب فى إرشاداته مولانا ومرشدنا، قطب العالم، حضرة «الحاج إمداد الله» قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ العَزِيز ، وأمَرَ أصحابَهُ بان يحزّبوهُ، وكانوا يروُون «الدلائل» روايةً، وكان يجيز أصحابَه بـ«الدلائل» مولانا «الگنگوهى» رَحمَةُاللهِ عَلَيه.

السؤال الثّامن، والتّاسع، والعاشر

[٨] هل يصح لرجل أن يقلّد أحداً من الأئمّة الأربعة فى جميع الأُصول و الفروع، أم لا؟

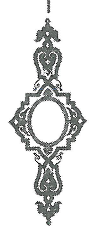
[٩] وعلىٰ تقدير الصحة هل هو مستحبٌ، أم واجب؟

[١٠] ومَن تقلّدون من الأئمّة فروعاً، أو أُصولاً؟

﴿الجواب﴾

لابدّ للرّجل فى هذا الزمان أن يقلد أحداً من الأئمة الأربعة رَضِيَ اللهُ تَعَالىٰ عَنهُم، بل يجب؛ فإنّا جرّبنا كثيراً أنّ مَال ترک تقليد الأئمة واتّباع رأى نفسه وهواها، السقوطُ فى حفرة الإلحاد والزندقة - اعاذنا الله منها! - ولأجل ذٰلک نحن ومشائخنا مقلّدون فى الأُصول والفروع لإمام المسلمين، «أبى حنيفة» رَضِيَ اللهُ تَعَالىٰ عَنهُ (أماتنا الله عليه، وحشرنا فى زمرته!)

ولمشائخنا فى ذٰلک تصانيف عديدة؛ شاعت واشتهرت فى الآفاق.



السؤال الحادى عشر

[١١] وهل يجوز عندكم الإشتغالُ باشغال الصوفية، وبيعتهم؟ وهل تقولون بصحة وصول الفيوض الباطنية عن صدور الأكابر، وقبورهم؟ وهل يستفيد أهل السلوک من روحانية المشائخ الأجلّة، أم لا؟

﴿الجواب﴾

يستحبّ عندنا إذا فرغ الإنسان من تصحيح العقائد وتحصيل المسائل الضرورية من الشرع، أن يبايع شيخاً راسخ القدم فى الشريعة، زاهداً فى الدنيا، راغباً فى الآخرة، قد قطع عقبات النفس، وتمرّن فى المنجيات، وتبتّل عن المهلكات، كاملاً ومكمِّلاً، ويضع يدهٗ فى يدہٖ، ويحبس نظرهٗ فى نظرہٖ، ويشتغل بأشغال الصوفية من

الذكر والفكر والفناء الكُلّى فيه، ويكتسب النسبةَ الّتى هى النعمة العظمىٰ والغنيمة الكبرىٰ، وهى المعبّر عنها بلسان الشرع بـ«**الإحسان**». وأما من لم يتيسر لهٗ ذٰلک، ولم يقدر لهٗ ما هناک، فيكفيه الإنسلاکُ بسلكهم، والإنخراطُ فى حزبهم؛ فقد قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ:

«المرءُ مع من أحبّ.»

و:

«اولٰئک قومٌ لا يشقىٰ جليسُهم.»

ويحمد الله تعالىٰ وحُسن إنعامه، نحن ومشائخنا دخلوا فى بيعتهم، واشتغلوا بأشغالهم، وتصدّوا للإرشاد والتّلقين، والحمدُ لله علىٰ ذٰلک.

وأمّا الإستفادةُ من روحانية المشائخ الأجلّة، ووصول الفيوض الباطنية من صدورهم، أو قبورهم، فيصحّ على الطريقة المعروفة فى أهلها وخواصها، لَا بما هو شائعٌ فى العوام.



السؤال الثانى عشر

[١٢] قد كان «محمد بن عبد الوهاب النجدى» يستحل دماءَ المسلمين، وأموالهم وأعراضهم، وكان ينسب الناس كلهم إلى الشرک، ويسبّ السَّلف. فكيف ترون ذٰلک؟ وهل تجوزون تكفيرَ السلف والمسلمين وأهل القبلة، أم كيف مشربكم؟

﴿الجواب﴾

الحكم عندنا فيهم ما قال صاحب «**الدر المختار**»:

«وخوارج؛ وهُم قومٌ لهم منعةٌ خرجوا عليه بتأويل يرون أنّهٗ علىٰ باطل

كفراً أو معصيةً توجب قتاله بتأويلهم؛ يستحلّون دمائنا وأموالنا، ويسبون نساءنا.»

إلىٰ أن قال:

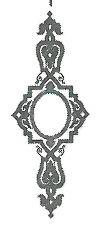
« وحكمُهم حكمُ البغاة.»

ثم قال:

« وإنما لم نكفّرهم لكونهٖ عن تأويل؛ وإن كان باطلاً.»

وقال «الشامی» رَحِمَهُ الله فی حاشيتهٖ:

« كما وقع فی زماننا فی أتباع «عبد الوهاب»؛ الذين خرجوا من «نجد» وتغلبوا على «الحرمين» وكانوا ينتحلون مذهب الحنابلة. لٰكنّهم اعتقدوا أنهم هم المسلمون، وأنّ من خالف إعتقادَهم مشركون! واستباحوا بذٰلك قتل «أهل السنّة» وقتل علماءهم حتىٰ كسّر الله شوكتَهم.»



ثم أقول: ليس هو ولا أحدٌ من أتباعهٖ وشيعتهٖ، من مشائخنا فی سلسلةٍ من سلاسل العلم؛ من الفقه، والحديث، والتّفسير، والتصوّف.

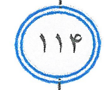
وأمّا إستحلال دماء المسلمين واموالهم واعراضهم؛ فإما أن يكون بغير حق، أو بحق. فإن كان بغير الحق، فإما أن يكون من غير تأويل فكُفرٌ وخروجٌ عن الإسلام، وإن كان بتأويل لا يسوغ فی الشرع ففسقٌ، وامّا إن كان بحقٍ، فجائزٌ بل واجبٌ.

وأما تكفير السّلف من المسلمين؛ فحاشا أن نُكفّر أحداً منهم! بل هو عندنا رفضٌ وابتداعٌ فی الدين.

وتكفير أهل القبله من المبتدعين؛ فلا نكفّرهم ما لم ينكروا حكماً ضرورياً من ضروريات الدين. فإذا ثبت إنكارُ امرٍ ضروریٍ من الدين، نكفّرهم، ونحتاط فيه.

وهذا دأبنا، ودأب مشائخنا رحمهم الله تعالى.

السؤال الثالث عشر، والرّابع عشر

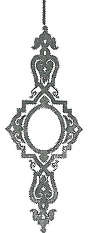


[١٣] ما قولكم فى أمثال قوله تعالىٰ: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ﴾ [طه: ٥]؟

[١٤] هل تجوّز ون إثبات جهةٍ ومكانٍ للبارى تعالىٰ، أم كيف رأيكم فيه؟

﴿الجواب﴾

قولنا فى أمثال تلك الآيات أنّا نؤمن بها، ولا يقال «كيف»؛ نؤمن بأنّ الله سبحانه وتعالى متعالٍ ومنزّهٌ عن صفات المخلوقين، وعن سمات النقص والحدوث؛ كما هو رأى قدمائنا. وأمّا ما قال المتأخرون من أئمّتنا فى تلك الآيات يؤوّلونها بتأويلاتٍ صحيحة شائعة فى اللّغة والشرع، بأنّهٗ يمكن أن يكون المراد من «الإستواء»، الإستيلاءَ، ومنَ «اليد»، القدرة، إلىٰ غير ذٰلك تقريباً إلى أفهام القاصرين، فحقٌ أيضاً عندنا.



وأمّا «الجهة» و«المكان» فلا نجوّز إثباتهما لهٗ تعالىٰ، و نقول: إنّهٗ تعالىٰ منزّهٌ ومتعالٍ عنهما، وعن جميع سمات الحدوث.

السؤال الخامس عشر

[١٥] هل ترون أحداً أفضل من النبّى صلى الله عليه وسلم من الكائنات؟

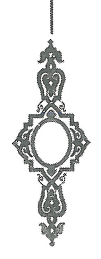
﴿الجواب﴾

إعتقادنا وإعتقاد مشائخنا أنّ سيّدنا ومولانا وحبيبنا وشفيعنا، «محمدا رسول

الله» صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم أفضل الخلائق كافةً، وخيرهم عند الله تعالىٰ؛ لا يساويه أحدٌ، بل ولا يدانيه صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم فى القُرب من الله تعالىٰ والمنزلة الرفيعة عندهٗ، وهو سيد الأنبياء والمرسلين وخاتم الأصفياء والنبّيين؛ كما ثبت بالنّصوص. وهوالذى نعتقدهٗ وندين الله تعالىٰ به. وقد صرّح به مشائخنا فى غير ما تصنيف.

السؤال السادس عشر

[١٦] اَتجوّزون وجودَنبيٍ بعد النّبى عَلَيهِ الصَّلَوٰةُ وَالسَّلَام؛ وهو خاتم النبيّن، وقد تواتر معنى قولهٖ عَلَيهِ السَّلَام: «لا نبيَّ بعدى!»، وأمثالهٗ، وعليه انعقد الإجماع؟ وكيف رأيكم فيمن جوّز وقوع ذٰلک مع وجود هذه النصوص؟ وهل قال أحدٌ منكم أو من أكابركم ذٰلک؟



﴿الجواب﴾

إعتقادنا وإعتقاد مشائخنا أن سيّدنا ومولانا، وحبيبنا وشفيعنا، «محمداً رسول الله» صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم خاتم النبيين؛ لا نبّى بعدَه؛ كما قال الله تعالىٰ فى كتابهٖ: ﴿وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ﴾ [احزاب: ٥]. وثبت باحاديث كثيرة، متواترة المعنى، وبإجماع الأُمّة. وحاشا أن يقول أحدٌ منّا خلاف ذٰلک! فإنهٗ من أنكر ذٰلک فهو عندنا كافرٌ؛ لأنه منكر النص القطعى الصريح. نعم؛ شيخنا، مولانا، سيّد الأذكياء المدقّقين، المولوى «محمد قاسم النانوتوى» رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى أتىٰ بدّقة نظرهٖ تدقيقاً بديعاً، أكمل خاتميته علىٰ وجه الكمال، وأتمّها علىٰ وجه التمام؛ فإنهٗ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى قال فى رسالته المسمّاة بـ«تحذير الناس» ما حاصلهٗ:

«إنّ «الخاتمية» جنسٌ تحتهٗ نوعان؛ أحدهما «خاتمية زمانية»، وهو أن يكون زمان نبوّتهٖ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم متأخراً من زمان نبوّة جميع الأنبياء،

ويكون خاتماً لنبوّتهم بالزّمان. والثّاني «خاتمية ذاتية»، وهي أن يكون نفس نبوّته صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم ختمت بها وانتهت إليها نبوّة جميع الأنبياء، وكما أنهٗ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم خاتم النبيّين بالذات، فإن كل ما بالعرض يختم على ما بالذّات، وينتهي إليه ولا تتعداه. ولما كان نبوّتهٗ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم بالذّات ونبوّة سائر الأنبياء بالعرض- لأنّ نبوتهم عَلَيهِمُ السَّلَام بواسطة نبوّته صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم، وهو الفرد الأكمل الأوحد الأبجل، قطب دائرة النبوّة و الرسالة وواسطة عقدها- فهو خاتم النبيين «ذاتاً» و«زماناً»، وليس خاتميتهٗ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم منحصرةٌ فى «الخاتمية الزمانية»؛ لأنه ليس كبيرة فضل ولا زيادة رفعة أن يكون زمانهٗ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم متأخراً من زمان الأنبياء قبله، بل السيادة الكاملة والرفعة البالغة والمجد الباهر والفخر الزاهر، تبلغ غايتها إذا كان خاتميته صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم «ذاتاً» و«زماناً». و أما إذا اقتصر على «الخاتمية الزمانية» فلا تبلغ سيادته ورفعته صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم كما لها، ولا يحصل له الفضل بكليته وجامعيته.»



وهذا تدقيقٌ منه رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى ظهر لهٗ فى مكاشفات فى إعظام شانه وإجلال برهانه وتفضيله وتبجيله صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم كما حقّقه المحقّقون من ساداتنا العلماء، كـ«الشيخ الأكبر»، و«التقى السبكى»، وقطب العالم، الشيخ «عبدالقدوس الگنگوهى» رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالَى . لم يحم حول سرادقات ساحته- فيما نظن ونرىٰ- ذهن كثير من العلماء المتقدمين، والأذكياء المتبحّرين.

وهو عند المبتدعين من أهل «الهند» كفرٌ وضلال، ويوسوسون إلىٰ أتباعهم وأولياءهم أنه إنكارٌ لخاتميته صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم. فهيهات وهيهات! ولعمرى إنهٗ لأفرى الفرى، وأعظم زور، وبهتان بلا إمتراء! وما حملهم على ذٰلک إلا الحقد والشحناء والحسد والبغضاء لأهل الله تعالىٰ وخواص عباده، وكذٰلک جرت السنّة الإلهية فى أنبيائه وأوليائه.

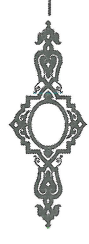
السؤال السابع عشر

[۱۷] هل تقولون: «النبیُّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم لا یفضّل علینا إلا کفضل الأخ الأکبر علی الأخ الأصغر؛ لا غیر»؟ هل کتب أحدٌ منکم هذا المضمون فی کتاب؟



«الجواب»

لیس أحدٌ منّا ولا من أسلافنا الکرام معتقداً بهذا البتّة! ولا نظن شخصاً من ضعفاء الإیمان أیضاً یتفوّه بهذه الخرافات. ومن یقل: «ان النبی عَلَیهِ السَّلام لیس لهٗ فضلٌ علینا إلا کما یفضل الأخ الأکبر علی الأصغر»، فنعتقد فی حقّهٖ أنهٗ خارجٌ عن دائرة الإیمان! وقد صرحت تصانیف جمیع الأکابر من اسلافنا بخلاف ذٰلک، وقد بیّنوا وصرّحوا وحرروا وجوهَ فضائلهٖ وإحساناتهٖ عَلَیهِ السَّلام علینا معشر الاُمّة بوجوه عدیدة؛ بحیث لایمکن إثبات مثل بعض تلک الوجوه لشخص من الخلائق؛ فضلاً عن جملتها.



وإن افتری أحدٌ بمثل هذه الخرافات الواهیة علینا، أو علی اسلافنا، فلا أصل لهٗ ولا ینبغی أن یلتفت إلیه أصلاً؛ فإنّ کونه عَلَیهِ السَّلام أفضل البشر قاطبةً وأشرف الخلق کافةً وسیادتُهٗ عَلَیهِ السَّلام علی المرسلین جمیعاً وإمامتُهٗ للنّبیین، من الاُمور القطعیّة الّتی لا یمکن لأدنیٰ مسلم أن یتردّد فیه أصلاً.

ومع هذا إن نَسَبَ إلینا أحدٌ من أمثال هذه الخرافات، فلیبیّن محلهٗ من تصانیفنا حتیٰ نظهر علیٰ کل منصف جهالتهٖ وسوء فهمهٖ مع إلحادهٖ وسوء تدیّنه، بحولهٖ تعالیٰ وقوّته القویة.

السؤال الثامن عشر

[۱۸] هل تقولون: «إنّ علم النّبی صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم مقتصرٌ علی الأحکام

الشرعية فقط» ، أم أُعطى علوماً متعلقةً بالذّات والصفات والأفعال للبارى عَزَّ اسمُهُ والأسرار الخفية والحكَم الإلهية، وغير ذٰلک ممالم يصل إلىٰ سرادقات علمه أحدٌ من الخلائق؛ كائناً مَن كان؟

الجواب

نقول باللّسان ونعتقد بالجنان:

أنّ سيّدَنا «رسول الله» صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم أعلمُ الخلق قاطبةً بالعلوم المتعلقة بالذّات والصفات والتشريعات من الأحكام العملية والحكم النظرية والحقائق الحقة والأسرار الخفية وغيرها من العلوم ما لم يصل إلىٰ سرادقات ساحته أحدٌ من الخلائق؛ لا مَلَكٌ مقرّبٌ، ولا نبيٌّ مرسلٌ. ولقد أُعطى علم الأولين والآخرين، وكان فضل الله عليه عظيما. ولكن لايلزم علم كل جزئى من الأُمور الحادثة فى كل آن من أوان الزّمان حتى يضرّ غيبوبة بعضها عن مشاهدته الشريفة ومعرفته المنيفة بأعلميّته عَلَيهِ السَّلَام ووسعته فى العلوم وفضله فى المعارف على كافة الأنام؛ وإن اَطّلع عليها بعضُ مَن سواه من الخلائق والعباد؛ كما لا يضّر بأعلمية «سليمان» عَلَيهِ السَّلَام غيبوبة ما اطّلع عليه «الهُدهُد» من عجائب الحوادث؛ حيث يقول فى «القرآن»:



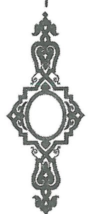
﴿فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ وَجِئۡتُكَ مِن سَبَإِۭ بِنَبَإٖ يَقِينٍ﴾ [النّمل: ٢٢].

السؤال التّاسع عشر

[١٩] أترون أنّ ابليس اللّعين أعلمُ من سيّد الكائنات عَلَيهِ السَّلَام ، وأوسع علماً منه مطلقاً؟ وهل كتبتم ذٰلک فى تصنيف؟ ما تحكمون علىٰ من اعتقد ذٰلک؟

﴿الجواب﴾

قد سبق منّا تحريرُ هذه المسئلة أنّ النبی عَلَيهِ السَّلام أعلم الخلق على الإطلاق بالعلوم والحكَم والأسرار وغيرها من ملكوت الآفاق، ونتيقّن أنّ مَن قال: «إنّ فلاناً أعلم من النّبی عَلَيهِ السَّلام »، فقد كفر. وقد افتى مشائخُنا بتكفير من قال «إنّ ابليس اللّعين أعلم من النبی عَلَيهِ السَّلام»، فكيف يمكن أن توجد هذه المسئلة فی تأليفٍ مّا من كُتُبنا؟! غير أنهٗ غيبوبة بعض الحوادث الجزئية الحقيرة عن النبی عَلَيهِ السَّلام لعدم إلتفاته إليه لا تورث نقصاً مّا فی أعلميته عَلَيهِ السَّلام بعد ما ثبت أنهٗ أعلم الخلق بالعلوم الشريفة اللائقة بمنصبه الأعلىٰ؛ كما لايورث الإطلاع علىٰ أكثر تلك الحوادث الحقيرة لشدّة إلتفات «إبليس» إليها شرفاً وكمالاً علمياً فيه؛ فإنهٗ ليس عليها مدار الفضل والكمال. ومن هٰهنا لا يصح أن يقال انّ «إبلَيس» أعلم من سيّدنا «رسول الله» صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم ؛ كما لا يصح أن يقال لصبی علَم بعض الجزئيات إنه أعلم من عالم متبحّر محقّق فی العلوم والفنون الذی غابتْ عنه تلك الجزئيات. ولقد تلونا عليك قصة «الهُدهُد» مع «سليمان» عَلىٰ نَبِيِّنا وَعَلَيهِ السَّلام وقوله: ﴿أَحَطتُ بِمَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ﴾ [النمل: ۲۲]. ودواوين الحديث ودفاتر التفسير مشحونةٌ بنظائرها المتكاثرة المشتهرة بين الأنام.



قد اتّفق الحكماء علىٰ أن «أفلاطون» و«جالينوس»وأمثالهما من أعلم الأطبّاء بكيفية الأدويات وأحوالها؛ مع علمهم أن ديدان النّجاسة أعرفُ بأحوال النجاسة وذوقها وكيفياتها، فلم تضرّ عدم معرفة «أفلاطون» و«جالينوس» هذه الأحوال الردية فی أعلميتّها، ولم يرض أحدٌ من العقلاء والحمقاء بأن يقول أن الدّيدان أعلم من «أفلاطون» مع أنها أوسع علماً من «أفلاطون» بأحوال النّجاسة!

ومبتدعة ديارنا يثبتون للذّات الشريفة النبوية عَلَيهَا اَلفُ اَلفُ تَحِيَّةٍ وَسَلام جميع علوم الأسافل الأراذل و الأفاضل الأكابر؛ قائلين انّهٗ عَلَيهِ السَّلام لما كان أفضل الخلق كافةً،

فلا بُدّ أن يحتوى علىٰ علومهم جميعها كل جزئى جزئى و كلى كلى، ونحن أنكرنا إثبات هذا الأمر بهذا القياس الفاسدة بغير نصّ من النصوص المعتدة بها. ألا ترىٰ أنّ كل مؤمن أفضل وأشرف من «إبليس»؟ فيلزم علىٰ هذا القياس أن يكون كل شخص من آحاد الأُمّة حاوياً علىٰ علوم «إبليس»، ويلزم علىٰ ذٰلک أن يكون «سليمان» عَلَىٰ نَبِيِّنَا وَ عَلَيهِ السَّلَام عالماً بما علمه «الهدهد»، وأن يكون «أفلاطون» و«جالينوس» عارفَين بجميع معارف الديدان! واللّوازم باطلة بإسرها؛ كما هو المشاهد.

وهذا خلاصة ما قلناه فى «البراهين القاطعة» لعروق الأغبياء المارقين، القاصمة لأعناق الدجاجلة المفترين.



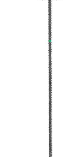
فلم يكن بحثنا فيه إلّاعن بعض الجزئيات المستحدثة. ومن أجل ذٰلک أتينا فيه بلفظ الإشارة حتى تدل أنّ المقصود بالنفى والإثبات هُنالک تلک الجزئيات؛ لا غير. لكن المفسدين يحرّفون الكلام، ولايخافون محاسبة الملک العلاّم. وإنّا جازمون أنّ مَن قال «إنّ فلاناً أعلم من النّبى عَلَيهِ السَّلَام» فهو كافرٌ؛ كما صرّح به غير واحد من علمائنا الكرام.

ومن افترىٰ علينا بغير ما ذكرناه، فعليه بالبرهان؛ خائفاً عن المناقشة الملک الديّان! والله علىٰ ما نقول وكيل.

السؤال العشرون

[٢٠] أتعتقدون أنّ علمَ النبى صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم يساوى علم زيد وبكر وبهائم، أم تتبرّئون عن أمثال هذا؟

وهل كتب الشيخ «اشرف على التهانوى» فى رسالته، «**حفظ الإيمان**» هذا المضمون، أم لا؟ وبم تحكمون علىٰ من اعتقد ذٰلک؟



﴿الجواب﴾

أقول: وهذا أيضاً من إفترائات المبتدعين وأكاذيبهم؛ قد حرّفوا معنى الكلام، وأظهروا بحقدهم خلاف مراد الشيخ مُدَّظِلَّه فقاتلهم الله! أنّىٰ يؤفكون؟

قال الشيخ العلامة، «التّهانوى» فى رسالته المسماة بـ«حفظ الإيمان»- وهى رسالةٌ صغيرةٌ أجاب فيها عن ثلاثة سئل عنها؛ الأُولىٰ منها فى «السجدة التعظيمية للقبور»، والثانية فى «الطواف بالقبور»، والثالثة فى «إطلاق لفظ عالم الغيب علىٰ سيدنا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»، فقال الشيخ- ما حاصلهٗ:



إنهٗ لايجوز هذا الإطلاق؛ وإن كان بتأويل لكونهٖ موهماً بالشرك ؛ كما مُنع من إطلاق قولهم «راعنا» فى «القرآن»، ومن قولهم «عبدى وأمتى» فى الحديث (أخرجهٗ مسلم فى صحيحه). فإن «الغيب المطلق» فى الإطلاقات الشرعية ما لم يقم عليه دليل، ولا إلىٰ دركهٖ وسيلة وسبيل. فعلىٰ هذا قال الله تعالىٰ: ﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ [النمل: ٦٥]، و ﴿وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ﴾ [الأعراف: ١٨٨]، و غير ذٰلک من الآيات. ولو جوّز ذٰلک بتأويلٍ، يلزم أن يجوّز إطلاق «الخالق» و«الرازق» و«المالک» و«المعبود» وغيرها من صفات الله تعالىٰ المختصة بذاتهٖ تَعَالَىٰ وَتَقَدَّسَ على المخلوق بذٰلک التأويل. وأيضاً يلزم عليه أن يصح نفى إطلاق لفظ «عالم الغيب» عن الله تعالىٰ بالتأويل الآخر؛ فإنهٗ تعالىٰ ليس عالم الغيب بالواسطة والعرض. فهل يأذن فى نفيهٖ عاقل متديّن؟ حاشا وكلاّ! ثمّ لو صح هذا الإطلاق علىٰ ذاته المقدسة صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علىٰ قول السائل، فنستفسر منه ماذا أراد بهذا الغيب؟ هل أراد كل واحد من أفراد الغيب، أو بعضه؛ أىّ بعض كان؟ فإذا أراد بعض الغيوب، فلا إختصاص لهٗ بحضرة الرّسالة صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ فإنّ علمَ بعض الغيوب- وإن كان قليلاً- حاصلٌ لزيد وعمرو بل لكلّ صبى

ومجنون، بل لجميع الحيوانات والبهائم؛ لأنّ كل واحد منهم يعلم شيئاً لا يعلم الآخر، ويخفىٰ عليه. فلو جوّز السائل إطلاق «عالم الغيب» علىٰ أحد لعلمه بعض الغيوب، يلزم عليه أن يجوّز إطلاقه علىٰ سائر المذكورات. ولو التزم ذٰلک، لم يبق من كمالات النبوّة؛ لأنهٗ يشرک فيه سائرهم. ولو لم يلتزم، طولب بالفارق، ولم يجد إليه سبيلاً.»

انتهى كلام الشيخ «التهانوى».

فانظروا- يرحمكم الله!- فى كلام الشيخ؛ لن تجدوا مما كذب المبتدعون من أثر. فحاشا أن يدعى أحدٌ من المسلمين المساوات بين علم «رسول الله» صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم وعلم زيد وبكر وبهائم، بل الشيخ يحكم بطريق الإلزام علىٰ من يدعى جواز إطلاق «علم الغيب» على رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم لعلمه بعض الغيوب انه يلزم عليه أن يجوّز إطلاقهٗ علىٰ جميع الناس والبهائم. فأين هذا عن مساوات العلم التى يفترونها عليه؟! فلعنةُ الله على الكاذبين!



ونتيقّن بأنّ مَن يعتقد مساوات علم النبى عَلَيهِ السَّلَام مع زيد وبكر وبهائم ومجانين، كافرٌ قطعاً! وحاشا الشيخ دَامَ مَجدُهٗ أن يتفوّه بهذا، وإنهٗ لمن عجب العجائب!

السؤال الواحد والعشرون

[٢١] أتقولون أنّ ذكرَ ولادته صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم مستقبحٌ شرعاً؛ من البدعات السيّئة المحرّمة، أم غير ذٰلک؟

﴿الجواب﴾

حاشا أن يقول أحدٌ من المسلمين- فضلاً أن نقولَ نحن- إنّ ذكر ولادته

الشريفة عَلَيهِ الصَّلاةُ وَالسَّلام بل وذكر غبار نعاله، وبول حماره صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم مستقبحٌ؛ من البدعات السيّئة المحرّمة. فالأحوال التى لها أدنىٰ تعلق بـ«رسول الله» صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم، ذكرُها من أحبّ المندوبات وأعلى المستحبّات عندنا؛ سواءٌ كان ذكر ولادته الشريفة، أو ذَكر بوله وبرازه وقيامه وقعوده ونومه ونبهته؛ كما هو مصرّحٌ فى رسالتنا المسماة بـ«البراهين القاطعة» فى مواضع شتّىٰ منها، وفى فتاوىٰ مشائخنا رَحِمَهُم اللهُ تَعَالي؛ كما فى فتاوىٰ مولانا «أحمد على المحدّث السهارنفورى»، تلميذ «الشاه محمد اسحاق الدهلوى» ثم المهاجر المكّى، ننقلهُ مترجماً لتكون نموذجاً عن الجميع.

سُئل هو رَحِمَهُ اللهُ تَعَالي عن «مجلس الميلاد»: بأىّ طريق يجوز، وبأىّ طريق لا يجوز؟ فأجاب بـ:

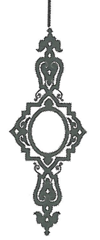
> «انّ ذكر الولادة الشريفةلسيّدنا «رسول الله» صَلَّي اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم بروايات صحيحة فى أوقات خاليةعن وظائف العبادات الواجبات، وبكيفيات لم تكن مُخالفة عن طريقةً الصحابة، وأهل القرون الثلاثة المشهود لها بالخير، وبالإعتقادات الّتى لم تكن موهمة بالشرك والبدعة، وبالآداب التى لم تكن مخالفة عن سيرة الصحابة التى هى مصداق قوله عَلَيهِ السَّلام: «ما أنا عليه وأصحابى»، وفى مجالس خالية عن المنكرات الشرعية، موجبٌ للخير والبركة؛ بشرط أن يكون مقروناً بصدق النيّة والإخلاص وإعتقاد كونه داخلاً فى جملة الأذكار الحسنة المندوبة، غيرَ مقيد بوقت من الأوقات. فإذا كان كذٰلك، لا نعلم أحداً من المسلمين أن يحكم عليه بكونه غير مشروع أو بدعة ...» إلىٰ آخر الفتوىٰ.

فَعُلم من هذا أنّا لا ننكر ذكر ولادته الشريفة، بل ننكر على الأُمور المنكرة التى انضمت معها؛ كما شفتموها فى المجالس المولودية التى فى «الهند» من ذكر الرّوايات

الواهيات الموضوعه، وإختلاط الرّجال والنّساء، والإسراف فى إيقاد الشموع والتّزيينات، وإعتقاد كونه واجباً بالطّعن والسب والتكفير علىٰ من لم يحضر معهم مجلسهم، وغيرها من المنكرات الشرعية التى لايكاد يوجد خالياً منها. فلو خلا من المنكرات، حاشا أن نقول انّ ذكر الولادة الشريفة منكرٌ وبدعةٌ. وكيف يظنّ بمسلم هذا القول الشنيع؟! فهذا القول علينا أيضاً من إفتراءات الملاحدة الدجّالين الكذّابين. خذلهم الله تعالىٰ، ولعنهم براً وبحراً، وسهلاً وجبلاً !

السؤال الثانى والعشرون

[٢٢] هل ذكرتم فى رسالة مّا أنّ ذكر ولادته صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم كَ «جَنَم استمى كنيا»، أم لا؟



الجواب

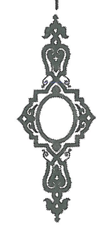
هذا أيضاً من إفتراءات الدّجاجلة المبتدعين علينا وعلىٰ أكابرنا. وقد بينّا سابقاً أنّ ذكرهٗ عَلَيهِ السَّلام من أحسن المندوبات و أفضل المستحبّات. فكيف يظن بمسلم أن يقول- معاذَ الله!- انّ ذكر الولادة الشريفة مشابهٌ بفعل الكفار؟! وإنما اخترعوا هذه الفرية عن عبارة مولانا «الكنكوهى قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ العَزِيز» التى نقلناها فى «البراهين» علىٰ صفحة ١٤١، وحاشا الشيخ أن يتكلم! ومرادهٗ بعيدٌ بمراحل عما نسبوا إليه؛ كما سيظهر عن ما نذكرهٗ، وهى تنادى بأعلىٰ نداء أن من نسب إليه ما ذكروه، كذابٌ مفتر.

وحاصل ما ذكره الشيخ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى فى مبحث «القيام عند ذكر الولادة الشّريفة» أنّ من اعتقد قدوم روحه الشريفة من عالَم الأرواح إلىٰ عالَم الشهادة، وتيقّن بنفس الولادة المنيفة فى المجلس المولودية، فعامل ما كان واجباً فى ساعة الولادة الماضية

الحقيقية، فهو مخطئٌ متشبّهٌ بالمجوس فى إعتقادهم تولد مولودهم المعروف بـ«كنهيا» كلَّ سنة، ومعاملتهم فى ذٰلك اليوم ما عومل به وقت الولادة الحقيقية، أو متشبهٌ بروافض «الهند» فى معاملتهم بسيّدنا «الحسين» وأتباعه من شهداء «كربلا» رَضِيَ اللهُ عَنهُم أجمعين ؛ حيث يأتون بحكاية جميع ما فعل معهم فى «كربلا» يوم عاشوراء قولاً وفعلاً؛ فيبنون النعش والكفن والقبور، ويدفنون فيها، ويظهرون أعلام الحرب والقتال، ويصبغون الثياب بالدّماء، وينوحون عليها، وأمثال ذٰلك من الخرافات؛ كما لا يخفىٰ علىٰ مَن شاهد أحوالهم فى هذه الدّيار.

ونصّ عبارته المعتبر به هكذا:

"وأما توجيهه (أى «القيام») بقدوم روحه الشريفة صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم من عالم الأرواح إلىٰ عالم الشهادة فيقومون تعظيماً لهٗ فهذا ايضاً من حماقاتهم! لاَنّ هذا الوجه يقتضى القيام عند تحقّق نفس الولادة الشريفة، ومتىٰ تتكرر الولادة فى هذه الايام؟! فهذه الإعادة للولادة الشريفة مماثلةٌ بفعل مجوس «الهند» حيث يأتون بعين حكاية ولادة معبودهم، «كنهيا»، أو مماثلةٌ للروافض الذين ينقلون شهادة «اهل البيت» رَضِيَ اللهُ عَنهُم كل سنة (أى فعلاً وعملاً). فـ – معاذ الله! – فعلهم هذا حكاية للولادة المنيفة الحقيقية. وهذه الحركة بلاشک وشبهة حرية باللّوم والحرمة والفسق، بل فعلهم هذا يزيد علىٰ فعل اولئک؛ فإنهم يفعلونهٗ فى كل عام مرّة واحدة، وهؤلاء يفعلون هذه المزخرفات الفرضية متىٰ شاءوا! وليس لهذا نظيرٌ فى الشرع بأن يفرض أمرٌ ويعامل معهٗ معاملةَ الحقيقية، بل هو محرّمٌ شرعاً."



فانظروا يا أُولى الألباب أن حضرة الشيخ قُدِّسَ سِرُّهُ العَزِيز إنما أنكر علىٰ جهلاء «الهند» المعتقدين منهم هذه العقيدة الكاسدة الذين يقومون لمثل هذه الخيالات الفاسدة. فليس فيه تشبيهٌ لمجلس ذكر الولادة الشريفة بفعل المجوس والروافض.
حاشا أكابرنا أن يتفوّهوا بمثل ذٰلک! ولكن الظالمين علىٰ أهل الحق يفترون، وبآيات الله يجحدون.

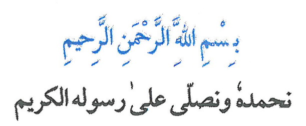
السؤال الثالث والعشرون

[٢٣] هل قال الشيخ الأجلّ، علاّمة الزمان، المولوى «رشيد احمد الگنگوهى» بفعلية كذب البارى تعالىٰ، وعدم تضليل قائل ذٰلک، أم هذا من الإفتراءات عليه؟ وعلى التقدير الثانى، كيف الجواب عما يقوله «البريلوى» أنهٗ يضع عندهٗ تمثال فتوى الشيخ المرحوم بفوتوگراف المشتمل علىٰ ذلک؟

«الجواب»



ألّذى نسبوا إلى الشيخ الأجلّ الأوحد الأبجل، علّامة زمانه، فريد عصره وأوانه، مولانا «رشيد احمد گنگوهى» من أنه كان قائلاً بفعلية الكذب من البارى– تعالىٰ شأنهٗ– وعدم تضليل مَن تفوّه بذٰلک، فمكذوبٌ عليه رحمه الله تعالىٰ، وهو من الأكاذيب التى أفتراها الأبالسةُ الدجّالون الكذابون، فقاتلهم الله! أنّىٰ يؤفكون؟ وجنابهٗ برئٌ من تلک الزندقة والإلحاد، ويكذّبهم فتوى الشيخ قدّس سرّهٗ العزيز التى طبعت وشاعت فى المجلّد الأول من فتاواه الموسومة بـ«الفتاوى الرشيدية» علىٰ صفحة ١١٩ منها، وهى عربيةٌ مصحَّحةٌ مختومةٌ بختام علماء مكة المكرمة، وصورة سؤاله هٰكذا:



بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدهٗ ونصلّى علىٰ رسوله الكريم

الإستفتاء:

ما قولُكم – دام فضلكم – فى أنّ الله تعالىٰ هل يتصف بصفة «الكذب»، أم لا؟ ومَن يعتقد أنهٗ يكذب كيف حكمهٗ؟– أفتونا مأجورين.

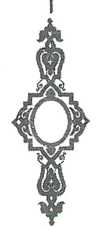
الجواب:

إنّ الله تعالىٰ منزّهٌ من أن يتّصف بصفة «الكذب»، وليست فى كلامه شائبة الكذب أبداً ؛ كما قال الله تعالى: ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ ٱللَّهِ قِيلًا﴾ [النساء: ١٢٢]. ومَن يعتقد ويتفوّه بأنّ الله تعالىٰ يكذب، فهو كافرٌ وملعونٌ قطعاً ومخالفٌ للكتاب والسنّة وإجماع الأُمّة! نعم؛ إعتقاد أهل الإيمان أن ما قال الله تعالىٰ فى القرآن فى «فرعون» و«هامان» و«ابى لهب» انهم جهنّميون، فهو حكم قطعى لا يفعل خلافه أبداً، لكنهٗ تعالىٰ قادرٌ علىٰ أن يدخلهم الجنة، وليس بعاجز عن ذٰلک، ولا يفعل هذا مع اختياره. قال الله تعالىٰ: ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَٰكِنْ حَقَّ ٱلْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ [السجدة: ١٣].

فتبيّن من هذه الآية أنهٗ تعالىٰ لو شاء لجعلهم كلّهم مؤمنين، ولكنهٗ لا يخالف ما قال، وكل ذٰلک بالإختيار لا بالإضطرار، وهو فاعلٌ مختارٌ، فعّالٌ لـما يُريد.

هذه عقيدةُ جميع علماء الأُمّة؛ كما قال «البيضاوى» تحت تفسير قوله تعالىٰ: ﴿وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ ...﴾ [المائدة: ١١٨]، وعدم غفران الشرك مقتضى الوعيد، فلا إمتناع فيه لذاته - والله اعلم بالصواب.

كتبه الأحقر؛ رشيد أحمد گنگوهی عُفِيَ عَنهُ



خلاصة تصحيح علماء «مكة المكرمة» زادالله شرفها

١- «محمد صالح بن المرحوم صديق كامل» و«محمد سعيد بن محمد بابصيل»

«الحمد لمن هو به حقيقٌ، ومنه استمدّ العون والتوفيق. ما أجاب به العلاّمة رشيد أحمد المذكور، هو الحق الذى لا محيص منه. وصلّى الله



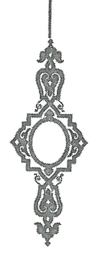
علىٰ خاتم النبيّين، وعلىٰ آله وصحبه وسلّم.»

امر برقمه؛ خادم الشريعة؛ راجى اللطف الخفى،
محمد صالح ابن المرحوم صديق كمال الحنفى، مفتى مكة المكرمة حالاً – كان الله لهما
رقمه المرتجى من ربه كمال النيل، محمد سعيد بن محمد بابصيل
بمكة المحمية – غفر الله له، ولوالديه، ولمشائخه وجميع المسلمين

٢ـ الراجى عفو ربه من واهب العطيه؛ «محمد عابد بن المرحوم الشيخ حسين»، مفتى المالكية ببلد الله المحميّة.

٣ـ [«خلف بن ابراهيم»، مفتى الحنابلة]
«مصلّياً ومسلّما؛ هذا وما أجاب العلاّمة رشيد أحمد فيه الكفاية، وعليه المعول؛ بل هو الحق الذى لا محيص عنه.»

رقمه الحقير؛ خلف بن ابراهيم، خادم إفتاء الحنابلة بمكة المشرّفة



والجواب عما يقول «البريلوى» أنّهٗ يضع عندهٗ تمثال فتوى الشيخ المرحوم بفوتوگراف المشتمل علىٰ ما ذكر، هو أنّه من مختلقاته؛ اختلقها ووضعها عندهٗ إفتراءًا على الشيخ قُدِّسَ سِرُّهُ. ومثل هذه الأكاذيب والإختلاقات، هيّنٌ عليه؛ فإنّهٗ أُستاذ الأساتذة فيها، وكلّهم عيالٌ عليه فى زمانه؛ فإنهٗ محرّف ملبّس ودجّال مكّار؛ ربما يصوّر الأمهار. وليس بأدنىٰ من «المسيح القاديانى»؛ فإنهٗ يدّعى الرسالة ظاهراً وعلناً، وهذا يستتر بالمجدّدية، ويكفّر علماء الأمة؛ كما كفّر «الوهابيةُ» أتباعُ «محمد بن عبد الوهاب» الأُمّة. خذلهُ الله كما خذلهم!

السؤال الرابع والعشرون

[٢٤] هل تعتقدون وقوع «الكذب» فى كلامٍ من كلام المولىٰ عَزَّوَجَلَّ سُبْحَانَهٗ، أم كيف الأمر؟

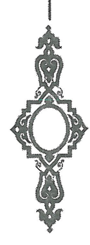


﴿الجواب﴾

نحن ومشائخنا رَحِمَهُمُ اللّٰهُ تَعَالیٰ نذعن ونتیقّن بأنّ کلّ کلام صدر عن الباری عَزَّ وَجَلَّ، أو سیصدر عنه، فهو مقطوع الصدق، مجزومٌ بمطابقتهٖ للواقع، ولیس فی کلام من کلامهٖ تعالیٰ شائبة «کذب» ومظنّة «خلاف» أصلاً بلا شبهة. ومن اعتقد خلاف ذٰلک، أو توهّم بـ«الکذب» فی شئ من کلامهٖ، فهو کافرٌ ملحدٌ زندیقٌ؛ لیس لهٗ شائبةٌ من الإیمان.

السؤال الخامس والعشرون

[٢٥] هل نسبتم فی تألیفکم إلیٰ بعض «الأشاعرة» القول بـ«إمکان الکذب»؟ وعلیٰ تقدیرها، فما المراد بذٰلک؟ وهل عندکم نصّ علی هذا المذهب من المعتمدین؟ بیّنوا الأمر لنا علی وجههٖ.



﴿الجواب﴾

الأصل فیه أنه وقع النزاع بیننا وبین المنطقیین من أهل «الهند»، والمبتدعة منهم فی «مقدوریة خلاف ما وَعَدَ به الباری سُبْحَانَهٗ وَتَعَالیٰ، أو اَخبَرَ بهٖ، أو أرادَهٗ» وأمثالها.

فقالوا: «إن خلاف هذه الأشیاء خارجٌ عن القدرة القدیمة، مستحیلٌ عقلاً؛ لا یمکن أن یکون مقدوراً لهٗ تعالیٰ، واجبٌ علیه ما یطابق الوعد والخبر والإرادة والعلم.»

وقلنا: «إنّ أمثال هذه الأشیاء مقدورٌ قطعاً، لٰکنّهٗ غیر جائز الوقوع عند «أهل السنّة والجماعة» من «الأشاعرة» و«الماتریدیة»؛ شرعاً وعقلاً عند «الماتریدیة»، وشرعاً فقط عند «الأشاعرة».»

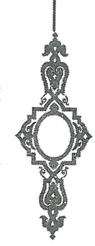
فاعترضوا علینا بأنهٗ: «إن أمکن مقدوریة هذه الأشیاء، لزم إمکان الکذب،



وهو غير مقدور قطعاً ومستحيلٌ ذاتاً.»

فأجبناهم بأجوبة شتّىٰ مما ذكره علماء الكلام؛ منها: «لو سلّم إستلزام «إمكان الكذب» لمقدورية خلاف الوعد والأخبار وأمثالها، فهو ايضاً غيرُمستحيل بالذّات، بل هو مثل «السفه» و«الظلم» مقدورٌ ذاتاً، ممتنعٌ عقلاً وشرعاً، أو شرعاً فقط؛ كما صرّح به غير واحد من الأئمة.»

فلما رأوا هذه الأجوبة، عثوا فى الأرض، ونسبوا إلينا تجويز النقص بالنّسبة إلىٰ جنابهٖ تبارك وتعالىٰ، وأشاعوا هذه الكلام بين السفهاء والجهلاء تنفيراً للعوام، وابتغاء الشهوات والشهرة بين الأنام، وبلغوا أسباب سماوات الإفتراء؛ فوضعوا تمثالاً من عنلهم لفعلية الكذب بلا مخافةٍ عن الملك العلّام!



ولما اطّلع أهل «الهند» علىٰ مكائدهم، إستنصروا بعلماء «الحرمَين» الكرام لعلمهم بأنهم غافلون عن خباثاتهم وعن حقيقة أقوال علمائنا. وما مثلهم فى ذٰلک إلا كمثل «المعتزلة» مع «أهل السنة والجماعة»؛ فإنّهم أخرجوا إثابة العاصى وعقاب المطيع عن القدرة القديمة، وأوجبوا «العدل» علىٰ ذاته تعالىٰ، فسمّوا أنفسهم «أصحاب العدل والتنزيه»، ونسبوا علماء «أهل السنّة والجماعة» إلى الجور والإعتساف والتشويه! فكما أن قدماء «أهل السنة والجماعة» لم يبالوا بجهالاتهم، ولم يجوّزوا العجز بالنسبة إليه سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ فى الظلم المذكور، وعمّموا القدرة القديمة مع إزالة النقائص عن ذاتهٖ الكاملة الشريفة، وإتمام التنزيه والتقديس لجنابه العالى؛ قائلين: إن ظ نّكم المنقصة فى جواز مقدورية العقاب للطائع والثواب للعاصى، إنما هو وخامة الفلسفة الشنيعة؛ كذٰلک قلنا لهم: إن ظنّكم النقص بمقدورية خلاف الوعد والاخبار والصدق وأمثال ذٰلک مع كونهٖ ممتنع الصدور عنه تعالىٰ شرعاً فقط او عقلاً وشرعاً، إنما هو من بلاء الفلسفة والمنطق، وجهلكم الوخيم. فهم فعلوا ما فعلوا لأجل التنزيه، لكنّهم لم يقدروا علىٰ كمال القدرة وتعميمها، وأما

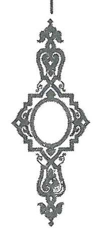
أسلافنا، «أهل السنة والجماعة»، فجمعوا بين الأمرين من تعميم القدرة، وتتميم التنزيه للواجب سبحانه وتعالى .

وهذا الذى ذكرناه فى «البراهين» مختصراً. وهاكم بعض النصوص عليه من الكتب المعتبرة فى المذهب:



١- قال فى «شرح المواقف»:

«أوجب جميع «المعتزلة» و«الخوارج» عقاب صاحب الكبيرة إذا مات بلا توبة، ولم يجوزوا أن يعفو الله عنه بوجهين: الأول انه تعالى أوعد بالعقاب على الكبائر، وأخبر به أى بالعقاب عليها. فلو لم يعاقب على الكبيرة وعفا، لزم «الخلف» فى وعيده و«الكذب» فى خبره، وإنهُ محال. والجواب: غايتهُ وقوع العقاب، فأين وجوب العقاب الذى كلامنا فيه؟ إذ لا شبهة فى أن عدم الوجوب مع الوقوع لا يستلزم خلفاً ولا كذباً. لا يقال انهُ يستلزم جوازهما، وهو أيضاً محالٌ؛ لأنّا نقول: إستحالتهُ ممنوعةٌ؛ كيف وهما من الممكنات الّتى تشتملها قدرته تعالى.»



٢- و فى «شرح المقاصد» لعلاّمة «التفتازانى» رحمه الله تعالى فى خاتمة بحث القدرة:

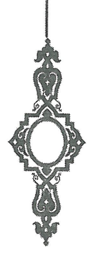
«المنكرون لشمول قدرته طوائف؛ منهم «النظام»، وأتباعه القائلون بأنه لا يقدر على الجهل والكذب والظلم وسائر القبائح؛ إذ لو كان خلقها مقدوراً لهُ، لجاز صدورهُ عنه، واللاّزم باطلٌ لإفضائه إلى «السفه» إن كان عالماً لقبح ذلك وبإستغنائه عنه، وإلى «الجهل» إن لم يكن عالماً. والجواب: لا نسلم قبح الشىء بالنسبة إليه؛ كيف وهو تصرف فى ملكه، ولو سلّم فالقدرة لا تنافى إمتناع صدوره نظراً إلى وجود الصارف، وعدم الدّاعى؛ وإن كان ممكناً.» - ملخصه.

٣- قال فى «المسائرة» و شرحه، «المسامرة» لعلاّمة المحقّق، «كمال بن الهمام»



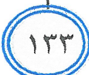
الحنفى، وتلميذه، «إبن أبى الشريف» المقدسى الشافعى رحمهما الله تعالى ما نصّهُ:

«ثم قال أى صاحب «العمدة»: ولا يوصف الله تعالى بالقدرة على الظلم و السفه والكذب؛ لأن المحال لا يدخل تحت القدرة، أي لا يصح متعلقاً لها. وعند «المعتزلة» يقدر تعالى علىٰ كل ذلك، ولا يفعل. انتهى كلام صاحب «العمدة». وكأنّهُ انقلب عليه ما نقله عن «المعتزلة»؛ إذ لا شك أن سلب القدرة عمّا ذكر هو مذهب «المعتزلة»، وأمّا ثبوتها أى القدرة على ما ذكر ثم الإمتناع عن متعلقها إختياراً، فبمذهب أى فهو بمذهب «الأشاعرة» أليق منه بمذهب «المعتزلة». ولا شك أن هذا الأليق أدخل فى التّنزيه أيضاً؛ إذ لا شك فى أن الإمتناع عنها أى عن المذكورات من الظلم، والسفه، والكذب من باب التّنزيهات عما لا يليق بجناب قدسهِ تعالىٰ. فليسبر بالبناء للمفعول أى يختبر العقل فى أن أىّ الفصلين أبلغ فى التنزيه عن الفحشاء؛ أهو القدرة عليه أى علىٰ ما ذكر من الاُمور الثلاثة مع الإمتناع أى إمتناعهُ تعالى عنه مختاراً لذٰلك الإمتناع؟ أو الإمتناع أى إمتناعه عنه لعدم القدرة عليه؟ فيجب العول بأدخل القولين فى التّنزيه، وهو القول بمذهب «الأشاعرة».»



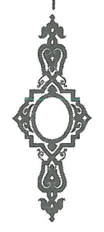
٤ – وفى حواشى «الكلنبوى» علىٰ «شرح العقائد العضدية» لـ«المحقق الدوانى» رحمهما الله تعالى ما نصّهُ:

«وبالجملة كون «الكذب» فى الكلام اللّفظى قبيحاً بمعنى صفة نقص، ممنوعٌ عند «الأشاعرة»، ولذا قال الشريف المحقق إنهُ من جملة الممكنات، وحصول العلم القطعى لعدم وقوعهِ فى كلامهِ تعالى بإجماع العلماء والأنبياء عليهم السلام لا ينافى إمكانه فى ذاته، كسائر العلوم العادية القطعية، وهو لا ينافى ما ذكره «الإمام الرّازى» ... ».



٥- وفی «تحریر الاصول» صاحب «فتح القدیر»، الإمام «ابن الهمام»، وشرحه، لـ«ابن أمیر الحاج» رَحِمَهُمَا اللهُ تَعَالَى ما نصّهُ:

«وحینئذ أی وحین کان مستحیلاً علیه ما أدرک فیه نقص ظهر القطع بإستحالةً إتصافه، أی الله تَعَالَى بالکذب ونحوهِ- تَعَالَى عن ذلک. وأیضاً لو لم یمتنع إتصاف فعلهِ بـ«القبح»، یرتفع الأمان عن صدق وعدهِ، وصدق خبر غیرهِ، أی الوعد منه تَعَالَى وصدق النبوّة، أی لم یجزم بصدقه أصلاً، وعند «الأشاعرة» کسائر الخلق، القطع بعدم إتصافه تَعَالَى بشیءٍ من القبائح دون الإستحالة العقلیة؛ کسائر العلوم التی یقطع بأن الواقع أحد النقیضین مع عدم إستحالة الآخر لو قدّر أنهُ الواقع؛ کالقطع بـ«مکّة» و«بغداد»، أی بوجودهما؛ فإنه لا یحیل عدمها عقلاً، وحینئذ أی وحین کان الأمر علی هذا، لا یلزم إرتفاع الأمان؛ لأنه لا یلزم من جواز الشیءِ عقلاً، عدم الجزم بعدمهِ.



والخلاف الجاری فی الإستحالة والإمکان العقلی لهذا جارٍ فی کل نقیضة؛ أقدرتُهُ تَعَالَى علیها مسلوبةٌ، أم هی أی النقیضة بها أی بقدرتهِ مشمولةٌ؟ والقطع بأنه لا یفعل، أی والحال القطع بعدم فعل تلک النقیضة ...».

ومثل ما ذکرناه عن مذهب «الأشاعرة»، ذکره «القاضی العضد» فی شرح «مختصر الأصول»، وأصحاب الحواشی علیه. ومثلهُ فی «شرح المقاصد»، وحواشی «المواقف» لـ «الچلپی» وغیره. وکذلک صرّح به العلاّمة «القوشجی» فی «شرح التّجرید»، و«القونوی»، وغیرهم؛ أعرضنا عن ذکر نصوصهم مخافة الإطناب والسّامة. والله المتولّی للرّشاد والهدایة.

السؤال السادس والعشرون

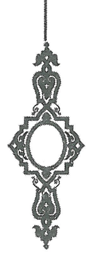
[٢٦] ما قولکم فی «القادیانی»؛ الّذی یدعی «المسیحیّة» و«النبوة»؟ فإن اناساً

ينسبون إليكم حبّهٔ ومدحَهٔ.



فالمرجوّ من مكارم أخلاقكم أن تبيّنوا لنا هذه الأُمور بياناً شافياً، ليتضّح صدق القائلين وكذبهم، ولا يبقى الرّيب الذى حدث فى قلوبنا من تشويشات النّاس.

«الجواب»



جملة قولنا وقول مشائخنا فى «القاديانى» الّذى يدعى «النبوّة» و«المسيحية» أن كنّا فى بدء أمرهٖ- ما لم يظهر لنا منه سوء اعتقاده بل بَلَغَنا أنهٗ يؤيّد «الإسلام»، ويبطل جميع الأديان الّتى سواه بالبراهين والدّلائل- نحسن الظنّ بهٖ؛ علىٰ ما هو اللائق للمسلم بالمسلم، ونأوّل بعض أقوالهٖ ونحملهٗ علىٰ محمل حسن. ثمّ إنهٗ لما ادّعى «النبوّة» و«المسيحية»، وأنكر رفعَ الله تعالىٰ «المسيح» إلىٰ السماء، وظهر لنا من خبث إعتقادهٖ وزندقتهٖ، أفتىٰ مشائخُنا بكفرهٖ.

وفتوىٰ شيخنا ومولانا، «رشيد احمد الگنگوهى» رحمه الله فى كفر «القاديانى» قد طبعت وشاعت؛ يوجد كثير منها فى أيدى الناس، لم يبق فيها خفاء؛ إلا انّه لما كان مقصود المبتدعين تهييجُ سفهاء «الهند» وجهّالهم علينا، وتنفيرُ علماء الحرمين وأهل فتياهما وقضاتهما وأشرافهما منّا- لأنّهم علموا أن العرب لايحسنون الهندية، بل لا يبلغ لديهم الكتب والرسائل الهنديه- أفتروا علينا هذه الأكاذيب. فالله المستعان، وعليه التوكل، وبه الإعتصام.

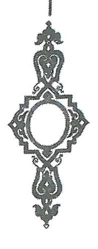
❋ ❋ ❋

هذا والّذی ذکرنا فی الجواب، هو ما نعتقدهُ، وندین الله تعالیٰ به. فإن کان فی رأیکم حقّاً وصواباً، فاکتبوا علیه تصحیحکم وزیّنوهُ بختمکم، وإن کان غلطاً وباطلاً فدلّونا علی ما هو الحق عندکم؛ فإنّا إن شاء الله لا نتجاوز عن الحقّ، وإن عنّ لنا فی قولکم شبهة، نراجعکم فیها حتی یظهر الحق ولم یبق فیه خفاء.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین، وصلی الله علیٰ سیّدنا محمد سیّد الأوّلین والآخرین، وعلیٰ آله وصحبه وأزواجه وذرّیاته أجمعینَ

قالهُ بفمه ورقمهُ بقلمه: خادم طلبة علوم الإسلام، کثیر الذنوب والآثام، الأحقر، خلیل أحمد- وفّقه الله التزوّد لغد

یوم الإثنین ثامن عشر/ من شهر شوّال/ سنة ١٣٢٥ ه.



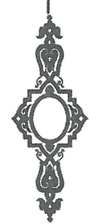
هذه خُلاصة تصديقات السّادة العلماء فى «الهند»

- تصديق انيق لقدوة العارفين، زبدة المحدّثين، مولانا الحاج «محمود حسن محدّث» دامت فضائلهم

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله عالم الغيب والشهادة، والصّلاة والسلام علىٰ من قال: «انّ حسن الظّن من العبادة»[١]، وعلىٰ آله و اصحابه هم سادة للأمّة وقادة؛ وبعد ـ فقد تشرّفتُ بمطالعة المقالة التى رصفها المولى العلاّم، مقدام علماء الأنام، مولانا المولوى خليل احمد – لازال فيوضه منسجمة على السهول والآكام – فللّه درّه، ولا مثل عشرة قد أتى بالحق الصّريح، وازال عن أهل الحقّ الظنّ القبيح. وهو معتقدنا ومعتقد مشائخنا جميعاً، لاريب فيه. فاثابه الله تعالىٰ جزاء عنائه فى إبطال وساوس الحاسد فى افترائه. »

فقط: محمود عفي عنه، المدرس الاول فى ملرسة «ديوبند»



- تحرير منيف لسيّد العلماء، صفوة الصُّلحاء، حضرة مولانا الحاج، «مير احمد حسن امروهى» قدّس الله سرّہ

«لله درّ المجيب اللبيب حيث أتىٰ بتحقيقات منيفة وتدقيقات بديعة فى كلّ مسئلة وباب، وميّز القشر عن اللّباب، وكشف قناء الريب والبطلان عن وجوه خرائد الحق والصواب. كيف لا؛ والمجيب المحقّ المحقّق هو مورد إنعامه وإفضاله، ومقدام المحقّقين فى أقرانه و أمثاله. فالحق أنه – أدامه الله تعالىٰ وأبقاه – أصاب فى ما أفاد وفى كلّ ما أجاب أجاد، لا ياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه، وهو حقّ صريح لاريب فيه. فهذا هو الحق، وماذا بعد الحق الاّ الضلال؟ وكل ذٰلک هو معتقدنا ومعتقد مشائخنا العظام

---

(١) رواه ابوداود فى السنن عن ابى‌هريرة رضي الله عنه مرفوعاً: كتاب الأدب/ باب٨٩ «فى حسن الظنّ»، رقم الحديث ٤٩٩٣– والحاكم فى المستدرک: التوبة/ رقم٧٦٥٧– و احمد فى المسند: رقم ٧٩٤٣– والبيهقى فى شعب الإيمان: باب١٢/ رقم٩٨٧– و ....

وسادتنا. أماتنا الله عليه وحشرنا مع عباده المخلصين المتّقين، وبوّأنا فى جوار المقرّبين؛ من النّبيين والصدّيقين والشهداء والصالحين؛ آمين فآمين!

فمن تقوّل علينا وعلىٰ مشائخنا العظام بعضَ الأقاويل، فكلُّها فريةٌ بلامرية. والله يهدينا وإيّاهم إلىٰ صراطٍ مّستقيم، وهو تعالى وتقدّس بكلّ شيء خبير وعليم.

وآخر دعوانا أن الحمد للّٰه ربّ العالمين، والصلاة والسّلام علىٰ خير خلقه وصفوة أنبياءه، سيّدنا و مولانا «محمد» وآله وصحبه أجمعين.»

وأنا العبد الضعيف النحيف، خادم الطلبة، احقر الزمن؛ أحمد حسن الحسينى نسباً، والأمروهى مولداً وموطناً، والچشتى الصابرى النقشبندى والمجددى طريقةً ومشرباً، والحنفى الماتريدى مسلكاً ومذهباً

- التحرير الشريف لعمدة الفقهاء وأسوة الاصفياء، حضرة مولانا الحاج المولوى «عزيز الرحمن» مُدّت برکاتهم



«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حق حمده، والصلاة والسّلام الأتمّان الأكملان علىٰ من لا نبىّ بعده؛ اما بعد- فيقول المفتقر إلى رحمة الرحيم المنّان عزيز الرحمن- عفا الله عنه- المفتى و المدرّس فى المدرسة العالية الواقعة فى «ديوبند» أن ما نمقه العلاّمة المقدام، البحر القمقام، المحدّث الفقيه المتكلّم النبيه الرحلة، الامام، قدوة الأنام، جامع الشريعة والطريقة، واقف رموز الحقيقة، من قام لنصرة الحق المبين، وقمع أساس الشرك والأحداث فى الدين، المؤيّد من الله الاحد الصّمد، مولانا الحاج الحافظ خليل احمد، المدرس الأول فى مدرسة «مظاهر العلوم» الواقعة فى السهارنفور- حفظها الله من الشرور- فى تحقيق المسائل، هو الحق عندى، ومعتقدى ومشائخى. فجازاه الله أحسن الجزاء يوم القيام، ورحم الله من أحسن الظّن بالسادات العظام، والله تعالىٰ ولىُّ التوفيق، وبالحمد اوّلاً وآخراً حقيق، وهو حسبى ونعم الوكيل!»

كتبه: العبد، عزيز الرحمن عُفِيَ عَنه، ديوبندى



● الكلمات المباركة لطبيب الملّة، حكيم الأمّة، حضرة مولانا الحاج الحافظ «اشرف علي» أدام الله فيوضهم

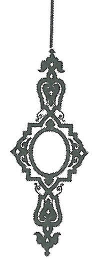
«نقرّ به ونعتقده، وأوكّل أمر المفترين إلى الله.»

وأنا: «اشرف علي» التهانوي الحنفي الچشتي، ختم الله تعالى له بالخير

● تصديق لطيف لشيخ الأتقياء، وسند الأبرار، حضرة مولانا الحاج الحافظ «الشاه عبد الرّحيم الرائفوري» عمّت مكارمهم

«ألذي كتب في هذه الرسالة، حقٌّ صحيح وثابتٌ في الكتب بنصّ صريح، وهو معتقدي ومعتقد مشائخي – رضوانُ الله تعالىٰ عليهم أجمعين – أحيانا الله بها وأماتنا عليها.»

و أنا العبد الضعيف؛ عبدالرحيم عُفِيَ عَنهُ الرائفوري،
الخادم لحضرة مولانا الشيخ رشيد احمد گنگوهي قدّس الله سرّه العزيز



● تسطير منير لرئيس الحكماء، امام الفضلاء، حضرة مولانا الحاج «الحكيم محمد حسن» زيدت محاسنهم

«الحمد لله المتوحّد في جلال ذاته، المتنزّه عن شوائب النقص وسماته، والصّلاة والسّلام علىٰ سيّدنا «محمد» نبيّه ورسوله، وعلىٰ آله وصحبه اجمعين وبعد. فهذا القول الذي نطق به الشيخ الأجل الأمجد والفرد الأكمل الأوحد – دام ظلّه الظليل علىٰ رؤس المسترشدين وأبقاه الله تعالىٰ لإحياء الشريعة والطريقة والدين – هو الحق عندنا، ومعتقدنا ومعتقد مشائخنا رضوانُ الله تعالىٰ عليهم أجمعين الىٰ يوم الدين.»

وأنا العبد الضعيف النحيف؛ محمد حسن عفا الله عنه الديوبندي

● تحرير شريف لجامع الكمال، صادق الاحوال، مولانا الحاج المولوي «قدرة الله» بُورِكَ فِي أحواله

«هذا هو الحق والصّواب.»

قدرة الله غُفِرَ لَهُ ولِوَالِدَيه، المدّرس في مدرسة مراد آباد

● تحرير منيف لصاحب الرأي الصائب، ذو الفهم الثاقب، حضرة مولنا الحاج المولوي

«حبيب الرحمن» دامت فيوضهم

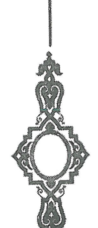
«الحمد لله وحده، والصلاة والسّلام علىٰ من لّا نبيّ بعدَهٗ؛ و بعد ـ فما كتبه الشيخ الإمام الحبر الهمام فى جواب السؤلات المذكورة، هو الحق والصواب، والمطابق لما نطق به السُنّة والكتاب، وهو الذى نتديّن بالله تَعَالیٰ به، وهو معتقدنا ومعتقد جميع مشائخنا رحمهم الله تعالىٰ. فرحم الله من نظرها بعين الإنصاف، وأذعن للحق، وأنقاد للصدق!»

وانا العبد الضعيف؛ حبيب الرحمن الديوبندى

● تحرير لطيف لبقية السلف، قدوة الخلف، حضرة مولانا الحاج المولوى «محمد احمد» انار الله برهانه

«ما كتبه العلاّمة، وحيد العصر، هو الحقّ والصّواب.»

احمد بن مولانا محمد قاسم نانوتوى
ثم الديوبندى، ناظم المدرسة العالية الديوبندية



● تحرير حاوى الفروع والاصول، جامع المعقول والمنقول، مولانا الحاج مولوى «غلام رسول» مدظله

«الحمد لله الذى قصرت عن وصف كماله ألسنةُ بلغاءالأنام، وضعفت عن الوصول إلى ساحة جلاله أجنحةُ العقول والأفهام، والصلاة والسلام علىٰ أفضل الرسل سيّدنا «محمد»نِ الهادى إلى دارالسلام، وعلىٰ آله واصحابه البررة الكرام؛ أما بعد ـ فالقول الذى نطق به فى جواب السؤالات المذكورة أكملُ كملاء الزمان وأعلم علماء الدوران وقدوة جماعة السالكين وزبدة مجامع المتقين، مولانا الحافظ الحاج خليل احمد– سلّمه الله تعالىٰ– قولٌ حقّ وكلامٌ صادق، وهو معتقدنا ومعتقد جميع مشائخنا رحمهم الله تعالىٰ أجمعين.»

و أنا العبد الضعيف؛ غلام رسول عفا الله عنه القوي
المدرس فى المدرسة العالية الديوبندية

● تحرير منيف لفاضل عصره، كامل دهره، مولانا «محمد سهول» لازال مجده

«حامداً ومصلّيا ومسلّما، وبعد ـ فهذه الأجوبة التى حرّرها رافع رأية العلم والهداية،

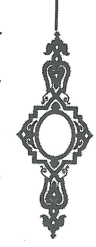
خافض رأيات الجهل والضلالة، سيّد ارباب الطريقة، سند اصحاب الحقيقة، زبدة الفقهاء والمفسّرين، قدوة المتكلمين والمحدّثين، الشيخ الأجل الأوحد، الحافظ الحاج مولانا خليل أحمد- لازالت فيضانه على المسلمين والمسترشدين الى الأبد- حقيقٌ بأن يعتمد عليها كلها، ويدين بها جلها، وهو معتقدنا ومعتقد مشائخنا.»



وأنا عبده الارذل؛ محمد بن أفضل المدعو بالسهول عُفِيَ عَنهُ
مدرس المدرسة العالية الديوبندية

● تحرير لطيف للعالم النّحرير، عديم النظير، مولانا «عبد الصمد» طَابَ اللهُ ثَرَاهُ

«الحمد لله الذى علّم آدمَ الأسماءَ كلّها، وأعطى صوادع النعوت والصفات كلها، وأفاض علينا النعم الشوامخ قبل الاستحقاق، وهدانا الصراط السوى مع تفرق السّبل والشقاق، ونصلّى ونسلّم علىٰ «محمّد» عبده رسوله الذى أرسل؛ والحق خاملة أعوانه، خاوية أركانه، والباطل عالية غالية أثمانه، داعياً الى الله من كان كفر، وأمر بالمعروف ونهى عن غيره وزجر، وعلىٰ آله البررة الكرام واصحابه الكملة العظام الشافعين المشفّعين فى المحشر؛ أما بعد- فالأجوبة التى حرّرها ربيع رياض الطريقة وبركة هذه الخليقة، محى معالم الطريق بعد دروسها ومجدّد مراسم المعارف، غبّ أُفول أقمارها و شموسها، الذى تفجّرت ينابيع الحكم على لسانه وفاضت عيون المعارف من خلال جنابه، وانبثت أشعة أنواره فى القلوب، وبعثت سرايا أسراره إلى كل طالب ومطلوب، وسطعت شموس معارفه وزكت أعراس عوارفه، لازال الزهد شعارهُ والورع وقارهُ والذكر أنيسهُ والفكر جليسهُ، مولانا العلاّم وأُستاذنا الفهّام، الشيخ الأزهد والهمام الأمجد، الحافظ الحاج خليل احمد، صدر المدرّسين فى مدرسة «مظاهر العلوم» الواقعة بـ«سهارنفور»، حريّة بأن يعتقدها أهل الحق واليقين، ومستحقة بان يسلّمها العلماء الراسخون فى الدين المتين. وهذه عقائدنا وعقائد مشائخنا. ونحن نرجوا من الله أن يحيينا ويميتنا عليها ويدخلنا فى دارالسلام مع أساتذتنا الكرام، وهو نعم المولىٰ ونعم المعين. وآخر دعوانا اَن الحمد لله ربّ العالمين، والصلاة علىٰ خير خلقه وفخر رسله، وآله وصحبه اجمعين.»



الراقم الآثم؛ محمدعبد الصمد عَفَا عَنهُ الاَحَد البجنورى
المدرس فى المدرسة العالية الديوبندية، أقامها الله وأدامها الىٰ يوم القيامة



● تحریر شریف لشمس فلک الشریعة البیضاء وبدر السّماء الطریقة الغرّاء، حضرة مولانا الحاج الحکیم «محمد اسحاق نهتوری» سقاہ اللہ الرّحیق المختوم

«لله درّ المجیب المحقق المصیب. صدّقت بما فیه بلا شکّ مریب.»

الأحقر؛ محمد اسحاق النهتوری ثم الدهلوی

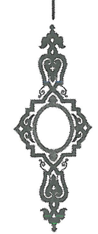
● تحریر ذروة سنام الدین وعروة الحبل المتین، مولانا الحاج «ریاض الدین» أطال الله بقائه

«أصاب من أجاب.»

محمد ریاض الدین عفی عنہ، المدرس فی المدرسة العالیة، میرت

● تحریر لطیف لربیع ریاض الإسلام، مقتدی الأنام، مولانا المفتی «کفایت الله» عمّت فیوضهم

«رأیت الأجوبة کلها؛ فوجدتها حقّةً صریحةً؛ لا یحوم حول سرادقاتها شکّ ولاریب، وهو معتقدی ومعتقد مشائخی رحمهم الله تعالیٰ.»



و أنا العبد الضعیف، الراجی رحمة مولاه؛ المدعو بکفایت الله الشاہجهانفوری الحنفی المدرس فی المدرسة الامینیة الدهلویة

● تحریر شریف لجامع العلوم النقلیة والفنون العقلیة، مولانا «ضیاء الحق» زید فضله العمیم

«اصاب من اجاب.»

العبد؛ ضیاءُالحق عفی عنہ، المدرس فی المدرسة الامینیة الدهلویة

● تحریر شریف لجامع العلوم النقلیة والفنون العقلیة، مولانا «محمد قاسم» زید فضله العمیم

«الجواب صحیحٌ.»

العبد؛ محمد قاسم عفی عنہ، المدرس فی المدرسة الامینیة الدهلویة

● تحریر ذوالفضل والفضائل، عمدة الأقران والأماثل، مولانا الحاج «عاشق الهی» کثّر الله أمثاله

«الحمد لله الذی هدانا للإسلام وما کنّا لنهتدی لولا أن هدانا الله، والصّلاة والسّلام علیٰ خیر البریّة سیّدنا «محمّد»، وآله إلیٰ یوم نلقاه؛ وبعد. فأنّی تشرّفت بمطالعة المقالة

الشريفة التى نمقها الامام الهمام، الأبجل الأكمل الأوحد، سيّدنا ومولانا، الحافظ الحاج المولوى خليل أحمد – أدامه الله لأساس الشرك فى الاسلام قاطعاً وقامعاً، ولأبنية البِدَع فى الدّين هادماً وقالعاً! – فى أجوبة الأسئلة. هو الصدق والصواب والحقّ عندى بلا ارتياب.

هذا هو معتقدى ومعتقد مشائخى؛ نقرّ به لساناً ونعتقده جناناً. فللّه درّ المجيب الأريب، البحر القمقام والحبر الفهام، ثم لله درّه! قد أصاب فيما أجاب وأجاد فيما افاد. متّعنا الله بطول حياته وبقائه، وجزاه الله عنى وعن سائر أهل الحق خيراً؛ جزاءَ عنائه فى أبطال وساوس المفترى فى افترائه.»

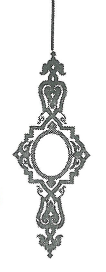


و أنا العبد الضعيف؛ محمدنِ المدعوّ بعاشق الهى الميرتى عَفَا اللّٰهُ عَنْهُ

● تحرير لطيف من ذى المجد الفاخر والعلم الذاخر والفهم الراشد الزاهر، مولانا «سراج احمد» دَامَ فَيضُهُ

«إنَّ فى ذٰلک لذکریٰ لِمَن کانَ له قلبٌ، أو القى السَّمعَ وهو شَهيد.»[١]

وأنا الراجى الى الله الأحد؛ محمدنِ المدعو بسراج احمد، المدرس فى مدرسة سردهنه



● تحرير شريف لمعدن معاظم الاشفاق ومخزن محاسن الاخلاق، مولانا القارى «محمد اسحاق» نَصَرَهُ اللّٰهُ بِعَيْنِه

«ما كتبه العلاّمة فهو حقٌّ صحيحٌ بلا إرتياب.»

العبد الضعيف؛ محمد اسحاق ميرتهى
المدرس فى المدرسة الاسلاميه الواقعه فى بلدة ميرت

● تحرير منيف من طبيب الامراض الروحانية ومعالج اسقام الجسمانية، مولانا «حكيم مصطفى» مَتَّعَنَا اللّٰهُ بِوُجُودِه

«إنَّه لَقَولٌ فَصلٌ، ومَا هو بالهزْل.»[٢]

العبد؛ محمد مصطفى البجنورى الطبيب، الوارد فى ميرت

---

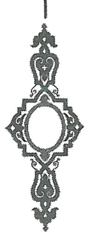
(١) تشبهٌ قولى بهذه الآية: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُۥ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى ٱلسَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ (ق:٣٧).

(٢) تشبهٌ قولى بهذه الآية: ﴿إِنَّهُۥ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ۝ وَمَا هُوَ بِٱلْهَزْلِ﴾ (الطارق: ١٣ و ١٤).

- تحریر لطیف عین إنسان الکامل وأنسان عیون الافاضل، حضرۃ مولانا الحاج الحکیم «محمد مسعود احمد» متّعنا اللہ بطول بقائہ

العبد؛ مسعود احمد بن حضرت مولانا رشید احمد گنگوھی رحمہ اللہ

- تحریر شریف لمنطقة بروج الفضائل، مطرح انظار السادة والأفاضل، مولانا «محمد یحیی» أیّدہ اللہ بروح القدس



«بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی تقدّست ذاته الصمدية عن أن يماثل أحد فی صفاته المختصّة، وإن كان من الانبياء، وترفعت قدرته من تصرف العقول والآراء، والصلاة والسلام علیٰ أفضل من يتوسّل به فی الدعاء من المرسلين والصديقين والشهداء والصلحاء، وأكمل من يدعی من الأحياء بعد الوصال واللقاء، وعلیٰ آله وأصحابه الذين هم أشدّاء علی الكفّار، وعلی المومنين من الرحماء؛ أما بعد ـ فرأيت هذه الاجوبة؛ فوجدتها قولاً حقاً مطابقاً للواقع، وكلاماً صادقاً يقبله القانع والمانع لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ؛ الذين يؤمنون علی الحق ويعرضون عن اباطيل الضالّين المضلّين. كيفَ لا؛ وقد نمقها من هو محدد جهات العلوم النقلية والعقلية، ذروة سنام الصناعات العلوية والسفلية، منطقة بروج الكمال ومطرقة لتصريف المبتدعين من الفرق الاثنی عشرية وغيرها من الانقلاب إلی الاعتدال، شمس فلک الولاية، بدر سماء الهداية، الذی أصبحت رياض العلم والهداية بسحاب فيضه زاهرة، وأمست حياض الجهل والغواية بصواعق نقمته غائرة، حامل لواء السنّة السنية، قامع البدعة السيّئة الشنيعة، رشيد الملّة والدين، قاسم الفيوضات للمستفيضين، محمود الزمان، أشرف من جميع الأقران، مقتدی المسلمين، مجتبی العالمين، حضرتنا ومرشدنا و وسيلتنا ومطاعنا، مولانا الحافظ الحاج المولوی خليل احمد- لازالت شموس فيوضاته بازغة للمقتبسين من انواره، ودامت أشعة بركاته ساطعة للسالكين علیٰ خطواته وآثاره- آمين يا رب العالمين!»

و أنا عبده الحقير؛ محمد المدعوّ بيحيی السهسرامی
المدرس فی مدرسة مظاهر العلوم، سهارنفور

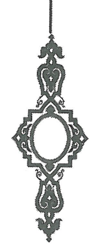


● تحرير منيف لناشر العلوم العربية وماهر الفنون الأدبية، مولانا «كفايت الله» زادالله علمه وشرفه

«الحمد لله الذى لاحياة إلا فى رضاه، ولا نعيم إلا فى قربه، ولاصلاح للقلب ولا فلاح إلا فى الإخلاص له وتوحيد حبّه، والصلاة والسلام علىٰ سيّدنا ومولانا «محمد» عبده ورسوله الذى ارسله علىٰ حين فترة من الرسل؛ فهدى به إلى أقوم الطرق وأوضح السّبل، وعلىٰ آله وصحبه العظام الذين هم قادة الأبرار وقدوة الكرام؛ وبعد ـ فهذه نميقة أنيقة ووجيزة وثيقة، ألّفها عمدة العلماء، جهبذ الفضلاء، الجامع بين الشريعة والطريقة، الواقف باسرار المعرفة والحقيقة، الذى درس من المعارف والعلوم ما اندرس، وأحيىٰ مراسم الملة الحنيفية الرشيدية البيضاء بعد ما كادت ان تنطم، كهف الكملاء، خاتم الأولياء، المحدّث، المتكلم، الفقيه، النبيه، سيّدى ومولائى، الحافظ الحاج المولىٰ، خليل احمد- لازالت شموس افاضته بازغة، وبدور افادته طالعة- فلله درّهٗ، ثم لله درّهٗ حيث نطق بالصواب فى كلّ مآب! وذٰلك فضل الله يؤتيه من يشآء، و الله ذو الفضل العظيم.»

العبد الأوّاه؛ محمد المدعوّ بكفايت الله، جعل الله آخرته خيراً من اولاه

الكنگوهى مسكناً، مدرس مدرسة مظاهر العلوم، الواقعة فى سهارنفور



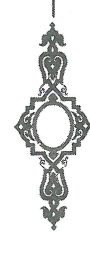
هذه خلاصة تصديقات السّادة العلماء

بـ «مكّة المكرّمة» زادها الله تعالي شرفاً وفضلاً

● صورة ما كتبه حضرة الشيخ الأجل والفاضل الأبجل، إمام العلماء ومقدام الفضلاء، رئيس الشيوخ الكرام وسند الأصفياء العظام، عين أعيان الزمان، قطب فلك العلوم والعرفان، حضرة مولانا الشيخ «محمد سعيد بابصيل الشافعى»، شيخ العلماء بمكة المكرمة والامام والخطيب بالمسجد الحرام، لازال محفوظاً بنعم الملك العلاّم

«بسم الله الرحمن الرحيم

أمّا بعد؛ فقد طالعتُ هذه الأجوبة للعلاّمة الفهاّمة، المسطورة على الأسئلة المذكورة فى هذه الرسالة؛ فرأيتها فى غاية الصواب. شكر الله تعالىٰ المجيب أخى وعزيزى الأوحد، الشيخ خليل احمد.ادام الله سعده واجلاله فى الدّارين، وكسّر به رؤس الضالين والحاسدين الىٰ يوم الدين بجاه المرسلين، آمين!»



رقمه بقلمه: المرتجى من ربّه كمال النيل، محمد سعيد بن محمد بابصيل مفتى الشافعية ورئيس العلماء بمكة المكرمه غفر الله له ولمحبّيه وجميع المسلمين

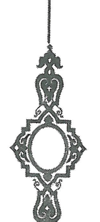
● صورة ما كتبه حضرة الامام الجليل والفاضل النبيل، منبع العلوم ومخزن الفهوم، محى السنّة الغراء، ماحى البدعة الظلماء، مولانا الشيخ «احمد رشيد الحنفى»، لازال منغمساً فى بحار لطفه الجلى والخفى

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله عالم الغيب والشهادة الكبير المتعال، والصّلوٰة والسّلام علىٰ سيدنا و نبيّنا و حبيبنا و مرشدنا و هادينا و مولانا و أولانا «محمد» وصحبه و الآل و بعد ـ فقد تتبّعت هذه الاجوبة المنيفة الشرعية والمسائل اللطيفة المرعية للعالم المفضال، اَنسان عين الأفاضل، عين الإنسان الكامل، صفوة الأماثل، بقيّة الأوائل، قامع الشرك، ماحى البدع، مبيد أهل الزيغ و الضلال، سيف الله علىٰ رقاب الماردة المبتدعة الضلال، المحدّث الوحيد والفقيه

الفريد، سيّدى ومولاى و ملاذى، حضرة الحافظ الحاج الشيخ خليل أحمد- لازال ولم يزل مؤيداً من مولانا ذى الجلال- فللّه درّه من فاضل اديب وعارف اريب ومتكلّم لبيب؛ حيث تصدّى لحماية الشرع الشريفَ ووقاية الدين الحنيف وصيانة المذهب المنيف، فأعلىٰ منار الحق ورفع معالم الهدى وقوّى بنيانه وتشيّد أركانه ووضح برهانه، فما أحسن بيانه! وما أطلق لسانه! وما أفصح تبيانه! فلعمرى لقد كشف الغطاء، وازال العماء، وأحجم العداء وألبسهم ثوب الهوان و الرّدىٰ، وأنار للمسترشدين سبل الهدىٰ، ميز الخبيث من الطّيب، وبيّن الحقّ والصواب، ووافق السنّة والكتاب، وأظهر العجب العجاب. ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [الزمر: ٢١].

ازال ريب المرتابين، وفضح تلبيس الملبّسين، وفرّق جمع المحرّفين، وشتت شمل المفسدين، وبدّد حزب الملحدين، وفتّت أكباد المبتدعين، وكسر جند الضالين، وهزم افواج المضلين، وأهلک أعداء الدين، وخذل المغيّرين المبدلين، وأخزىٰ إخوان الشياطين، وأبطل عمل المشركين! ﴿فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا ۚ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ٤٥]، وكيف لا؛ ألا إنّ ﴿حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ [المائدة: ٥٦]



فللّه درّه، ثم للهّ درّهٗ! أجاب فأجاد وأصاب. جزاه الله عن الإسلام والمسلمين أفضل الجزاء، آمين بجاه سيّد المرسلين، والحمد لله أولاً وآخراً وباطناً وظاهراً، وصلى الله علىٰ قرّة أعيننا سيّدنا «محمّد» خاتم جميع الانبياء وآله وصحبه ومن تبعهم واهتدىٰ بهديهم وسلک سبيلهم واتبع طريقهم وسار علىٰ منهجهم إلىٰ يوم الدين، آمين! آمين! آمين! آمين! آمين! لا أرضى بواحدة حتىٰ أضيف عليه ألف آمينا.»

قال بفمه و كتبه بقلمه: الفقير الىٰ ربّه التواب، راجى رحمة الله الوّهاب، عبده وعابده،
أحمد رشيد خان نواب المكّى عفا الله عنه و عن والديه و تجاوز عن سيّئاتهم
بجاه النبى الأوّاب، شافع المذنبين يوم الحساب.
(حرره يوم الخميس التاسع عشر من شهر ذى الحجّة الحرام الذى هو من
شهورالسنة ١٣٢٨ الثامنة والعشرين بعد الثلاثمائة والالف من هجرة من
له العزّ و الشرف عليه افضل الصلوة وأكمل السّلام وأتمّ التحيّة، آمين!)

• صورة ما كتبه إمام الأتقياء السالكين، ومقدام الفضلاء العارفين، جنيد زمانه

وأوانه، شبلی دهره وزمانه، مخدوم الأنام، منبع الفیوض للخواص والعوام، الشیخ «محب الدین» المهاجر المکی الحنفی، لازال بحرجوده ذاخراً، وبدر فیضه لامعاً

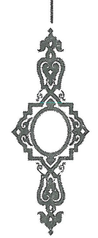
«الأجوبة صحیحةٌ.»

حرّره: خادم الولیّ الکامل، حضرة الشیخ، امداد الله علیه رحمة الله؛
محبّ الدین مهاجر مکّة معظمّة

- صورة ما کتبه رئیس الأتقیاء الصالحین، وامام الأولیاء والعارفین، مرکز دائرة الفنون العربیة، وقطب سماء العلوم العقلیة، الشیخ «محمّد صدّیق الأفغانی» المکی

«بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لایغفر ان یُشرَک به، ویغفر ما دون ذٰلک لمن یشآء؛ کما قال تعالیٰ: ﴿رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِن يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِن يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا﴾ [الإسرا: ۵۴]. والذی قال: ﴿وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۳۶].



والصلوٰة والسلام علیٰ من قال: «من قال: لآ إله الآ الله، دخل الجنّة!» قال أبو ذر: «یا رسول الله! وإن زنیٰ وإن سرق؟» قال رسول الله ﷺ: «وإن زنیٰ وإن سرق؛ علیٰ رغم أنف أبی ذرّ!»[۱]

الله علم الغیب والشهادة؛ لانه من تلقاء ذاته تعالیٰ، فالله متکلم من تلقاء نفسه، وأمّا رسول الله صلّى الله عليه وسلّم فهو مخبر لما اوحیٰ الیه؛ جلیاً کان أو خفیاً؛ کما قال الله تعالیٰ:

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۝ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳ و ۴].

---

(۱) رواه البخاری فی الصحیح عن ابی ذر رضی الله عنه: کتاب الجنائز/ باب۱، رقم۱۲۳۷ و اللباس/ باب۲۳، رقم ۵۷۲۸ و ...- ومسلم فی الصحیح: کتاب الإیمان/ باب ۴۰- واحمد فی المسند: رقم ۲۱۴۶۶= ۲۱۷۹۸- و ... . ورُویَ هذا الحدیث ایضاً عن ابی الدرداء رضی الله عنه مرفوعاً. انظر: مسند الإمام أبی حنیفة (جامع المسانید للخوارزمی: الإیمان/ الفصل الثانی، رقم ۱۷۶)- و مسند الإمام أحمد: رقم ۸۶۸۳ = ۸۶۶۸.

الذى كتب مولانا الشيخ خليل أحمد فى هذه الرسالة، فهو حقٌّ صحيحٌ لاريب فيه، وماذا بعد الحق إلا الضلال؟ وهو معتقَدُنا ومعتقدُ مشائخنا رضوان الله تعالىٰ عليهم أجمعين.»

وأنا العبد الضعيف؛ محمد صديق الأفغانى المهاجر

- **تقريظ مولانا العالم، الامام الهمام، الفقيه الزاهد والفاضل الماجد، حضرة الشيخ «محمد عابد»، مفتى المالكية ادام الله تعالىٰ**

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى وفّق من شاء من عباده السادة الأتقياء لإقامة منار الدين؛ يقمع كل منابذ لشريعة سيّد المرسلين ﷺ، وعلىٰ آله وصحبه وكلّ منتم اليه؛ أمّا بعد ـ قد اطلعت بهذا التحرير وعلىٰ جميع ما وقع علىٰ هذه الأسئلة الستّة والعشرين من التقرير؛ فوجدته هو الحق المبين، وكيف لا؛ وهو تقرير عضد الدين، عصام الموحّدين، الا إنّ محمود تفسيره كشافٌ لآيات التمكين، فضيلة الحاج خليل احمد، لازال علىٰ معراج الهداية يصعد فليسعد، آمين! اللّهم آمين!»



أمر برقمه: مفتى المالكية حالا بمكّة المكرمة، محمد عابد بن حسين

- **تقرير الشيخ الأبجل والحبر الأكمل، حضرة مولانا «محمد على بن حسين مالكى»، مدرس الحرم المكى الشريف (اخ المفتى «محمد عابد») انار الله برهانه**

«الحمد لله علىٰ آلائه، والصلوٰة و السلام علىٰ سيّد انبيائه سيّدنا «محمّد» وعلىٰ آله الكرام وأصحابه السادة القادة الأعلام؛ أما بعد ـ

فيقول العبد الحقير المالكى، محمّد على بن حسين أحمد، الامام والمدرس بالمسجد المكى أنّى وجدت ما حرّره العالم العلاّمة، المحقّق الأوحد، فضيلة الحاج الحافظ، الشيخ خليل أحمد علىٰ هذه الأسئلة الستّة والعشرين. هو الحقّ الذى لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه عند جميع المحققين. فجزاه الله تعالىٰ خير الجزاء، ووفقنا وايّاه دائماً لصالح الاعمال الحميدة، وحسن الثناء. آمين! اللهم آمين!»

كتبه: الامام المدرس بالمسجد المكّى، على بن حسين المالكى

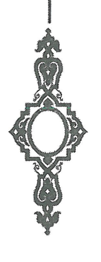
خلاصة تصاديق علماء «المدينة المنوّرة» زادها الله شرفاً وتعظيماً

• تقريظ امام فقهاء زمانه ورئيس محدثين وقته، مركز العلوم العقلية، منبع المعارف النقلية، قطب فلک التحقيق والتدقيق، شمس سماء الامانة والتصديق، حضرة مولانا «سيّد احمد برزنجی» الشافعی، المفتی السابق فی الحرم النبوية دامت فيوضهم

وقد کتب الفاضل العالم فی اول رسالته المسمّٰی بـ«تثقيف الكلام» ما نصّه:

«بسم الله الرحمن الرحيم

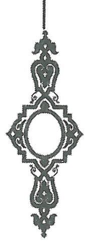
الحمد لله الذی له الكمال المطلق فی ذاته وصفاته، المنزّه عن الحدوث وسماته، الحكيم فی أفعاله، الصادق فی أقوالهٖ – عزّ ثناءه تعالیٰ جدّه ووجب علينا شكره وحمده – والصلوٰة والسّلام علیٰ سيّدنا ومولانا «محمد» الذی بعثه الله رحمةً للعالمين، وجعل وجوده نعمةً عامةً للأولين والآخرين، وختم بنبوّته ورسالته نبوّة الأنبياء ورسالة المرسلين، وعلیٰ آله واصحابه وكل من تمسّک بهديه إلیٰ يوم الدين؛ أما بعد ـ فقد قدم علينا بالمدينه المنورة والرحاب النبوة المطهرة جناب العلاّمة الفاضل والمحقق الكامل، احد العلماء المشهورين بالهند، الشيخ خليل احمد حين تشرّف بزيارة خير الأنام ، سيّد الأنام والمرسلين العظام، سيّدنا ومولانا «محمد» – عليه افضل الصلوٰة والسلام – وقدم الينا رسالة مشتملة علیٰ أجوبة أسئلة واردة إليه من بعض العلماء للكشف عن حقيقة مذهبه ومذهب معتقد مشائخه الفضلاء، وطلب منی أن أنظر فی تلک الأجوبة بعين الإنصاف ومجانبة الإنحراف عن الحق و ترک الاعتساف. فجمعت ما فی هذه الورقات ممّا أراه إليه نظری من التحقيقات مقتبساً لها من مشكوٰة أئمة الدّين المقتدیٰ بهم فی المتمسّک بحبل الله المتين إجابةً لمطلوبه وتلبيةً لمرغوبه، وسمّيته «كمال التثقيف والتقويم؛ لعوج الأفهام عما يجب لكلام الله القديم»، وسبب تسميتی له بهذا الإسم، أن الكلام علی الأجوبة التی أجابها عن تلک الأسئلة وان كان متنوّعاً متعلقاً بأحكام شتیٰ من



الفروع والاصول؛ أهمها ما يتعلق بوجوب الصدق فى كلام الله تعالىٰ النّفسى واللّفظى، ولهذه الأهمية قدمت الكلام علىٰ هذا المبحث علىٰ الكلام علىٰ غيره من تلك الأجوبة. بالله المستعان ومنه التوفيق وعليه التكلان.»

وقال فى وسط رسالته الشريفة فى آخر المبحث الأول ما نصّه:

«وبعد اطلاعک علىٰ هذا البيان الشافى، وإدراک له فى الفهم السليم الكافى، تعلم أن ما ذكره الفاضل الشيخ خليل احمد فى جواب «الثالث والعشرين» و«الرّابع والعشرين» و«الخامس والعشرين»، كلام معروف فى كثير من الكتب المعتبرة المتداولة لعلماء الكلام المتأخرين؛ كـ«المواقف» و«المقاصد» وشروح «التجريد» و«المسائرة» وغيرها. ومحصل تلک الأجوبة التى ذكرها الشيخ خليل احمد موافقة علماء الكلام المذكورين فى مقدورية مخالفة الوعد والوعيد، والخبر الصادق لله تعالىٰ فى الكلام اللفظى المستلزمة للإمكان الذاتى فى ذٰلک عندهم مع الجزم والقطع بعدم وقوعها، وهذا القدر لا يوجب كفراً ولاعناداً ولا بدعة فى الدين ولا فساد؛ كيف وقد علمت موافقة كلام العلماء الذين ذكرناهم عليه كما رأيته فى كلام «المواقف» وشرحه الذى نقلناه قريباً. فالشيخ خليل احمد لم يخرج عن دائرة كلامهم، لكن أقول مع هذا نصيحةً له ولسائر علماء الهند: أنه ينبغى لهم عدم الخوض فى هذه المسائل الغامضة، واحكامها الدقيقة التى لا يفهمها الا الواحد بعد الواحد من فحول العلماء المحقّقين؛ فضلاً عن غيرهم؛ فضلاً عن عوام المسلمين؛ لأنهم اذا قالوا: «ان مقدورية مخالفة الوعيد والخبر الالهى لله تعالىٰ مستلزمةٌ لامكان الكذب فى الكلام اللفظى المنسوب اليه تعالىٰ بالذات، لا بالوقوع»، وأشاعوا ذٰلک بين عامة الناس، تبادرت أذهانهم الىٰ أنهم قائلون بجواز «الكذب» فى كلام الله تعالىٰ. فحينئذ يكون شأن اولئک العامة متردداً بين الأمرين: **الأول**؛ يتلقوه ذٰلک بالقبول علىٰ الوجه الذى فهموه، فيقع فى الكفر والالحاد. **الثانى**؛ ان لا يتلقوه بالقبول وينكروه غاية الانكار ويشنعوا علىٰ قائله غاية التشنيع وينسبوهم الى الكفر

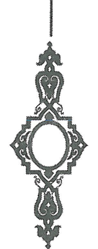


والإلحاد، وكلا الامرين فسادٌ فی الدين عظيمٌ. فلأجل ذٰلک يجب عليهم عدم الخوض فی هذه المسائل؛ إلا عند الاضطرار الشديد مع توجيه الخطاب إلىٰ ذی قلب يلقی السمع وهو شهيد. وقد وفّقنا الله بهدايته وإرشاده لسلوک السبيل التی فيها التخلص من الوقوع فی هذه الخطر العظيم بالوجه الصحيح المستقيم، والحمدُ لله ربّ العالمين.»

و قال فی إختتام رسالته الشريفة ما نصّه:

«وإذا وصل بنا الكلام إلىٰ هذا المقام، فنقول قولاً عاماً شاملاً لجميع هذه الرسالة المشتملة علىٰ ستّة وعشرين جواباً؛ التی قدّمها إلينا العلاّمة الفاضل الشيخ خليل أحمد للنظر فيها، وتأمّل ما فيها من الأحكام، إنا لم نجد فيها قولاً يوجب الكفر والإبتداع ولا ما ينتقد عليه انتقاداً مّا؛ إلا هذه المواضع الثلاثة التی ذكرناها، وليس فيها ما يوجب الكفر والإبتداع أيضاً؛ كما علمت ذٰلک من كلامنا فيها. ومن المعلوم انه لا يسلم كل عالم ألف كتاباً من العثرات فی بعض المواضع من كلامه، فقد ما قيل «من ألّف فقد استُهدَف»، وقال الإمام «مالک» رضی الله تعالىٰ عنه: «ما منّا؛ إلاّ رادٌ ومردودٌ عليه؛ إلا صاحب هذا القبر الكريم»؛ يعنی قبره ﷺ. وحسبی الله وكفیٰ، والحمد لله رب العالمين.

تم جمعها وكتابتها فی اليوم الثانی من شهر ربيع الاول، عام الف وثلاثمأة وتسع وعشرين من الهجرة النبوية علىٰ صاحبها أفضل الصلوة و أزكی التحية»



[إنّ رسالة فضيلة الشيخ المذكورة آنفاً التی طبعت منفردةً قد تلقت تأييد العلماء المذكورة أسماءهم فيما يلی مع توقيعاتهم:] (١)

١- المدّرس فی مدرسة الشفا: رسوحی عمر، ١٣٢٢ه.

---

(١) «رساله‌ی فوق الذكر از شيخ ممدوح كه مستقلاً به چاپ رسيد، به تأييد و مهر علمای مندرجه‌ی زير مؤيد شده است.» (عبارت داخل قلاب از ما اضافه شده است– آزاد)

٢- المدرّس فی الحرم النبوی البخاری الحنفی: ملا محمد خان ١٣٢٦ھ.

٣- خادم العلم بالحرم الشریف النبوی، راجی فیض الکریم: خلیل بن ابراهیم ١٣٠٥ھ.

٤- شیخ المالکیة بحرم خیر البریة: السید احمد الجزائری

٥- خادم العلم بالمسجد الشریف النبوی: عمر بن حمدان المحرسی

٦- خادم العلم بالحرم الشریف النبوی: محمد العزیز الوزیر التونسی

٧- محمد زکی برزنجی (من مشاهیر علماء العرب)

٨- محمد سوسی الخیاری

٩- احمد بن المأمون البلغیش، ١٣٢٨ھ. (من مشاهیر علماء العرب)

١٠- خادم العلم الشریف فی دمشق الشام وخطیب جامع السروجی: محمد توفیق

١١- خادم العلم والمدرس فی باب السلام: موسی کاظم بن محمد

١٢- خادم العلم بالمسجد الشریف: احمد بن محمد خیر الحاج العباسی

١٣- خادم العلم الشریف فی بلدة النبی ﷺ: محمد منصور بن نعمان، ١٣٢٦ھ.

١٤- خادم العلم بالحرم الشریف النبوی: سیّد احمد معصوم ١٣٠٢ھ.

١٥- عبد الله القادر بن محمد بن سودة العرسی ولیه (من علماء العرب)

١٦- الفقیر إلیه عزّ شأنه، أحقر الوریٰ، الشهیر بالفرّاء الدمشقی: یسین عُفِیَ عَنهُ، ١٣٢٦ھ.

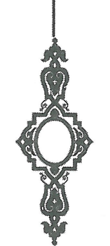
١٧- المدرّس بالحرم الشریف النبوی: ملا عبد الرحمن

١٨- خادم العلم بالحرم الشریف النبوی: محمد عبد الجواد

١٩- خادم العلم بالحرم الشریف النبوی: احمد بساطی

٢٠- خادم العلم بالحرم الشریف النبوی: محمد حسن سندی

٢١- خادم العلم بالحرم الشریف النبوی: احمد بن احمد اسعد



۲۲- الفقیر النابلسی الحنبلی، خادم العلم بالحرم النبوی، عبد الله ۱۳۲۸ھ.

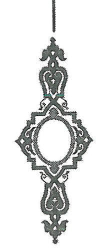
۲۳- خادم العلم بالحرم الشریف النبوی، محمد بن عمر الفلانی

- صورة ما کتبه علیٰ اصل الرسالة شیخ العلماء الکرام وسند الأصفیاء العظام، محی السنّة الغرّاء وعضد الملّة البیضاء، رئیس السادة العظام ومقدام الفضلاء الفخام، الشیخ «احمد بن محمد خیر الشنقیطی» المالکی المدنی لازالت بحار فیضه زاخرة؛ آمین!

«بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمستحقّه والصّلوٰة والسّلام علیٰ أفضل خلقه؛ أما بعد۔

لما اطلعت علیٰ رسالة الأُستاذ المحقّق والحبر المدقّق، الشیخ خلیل احمد- لازال مشمولاً بتوفیق الملک الصمد و ملحوظاً بعنایة الواحد الأحد- وجدت فیها موافقاً لمذهب «اهل السنّة» کله، ولم یبق للتکلّم مجالاً؛ إلا فی مسئلة «القیام عند ذکر مولده الشریف» والأحوال التی تعرض لذٰلک. والحق کما أشار إلیه الشیخ، بل صرّح ببعضه أنّ المولد الشریف إن کان سالماً مما یعرض له من المنکرات، فهو أمرٌ مستحبٌ محمودٌ شرعاً؛ کما هو المعروف عند اکابر العلماء جیلاً بعد جیل وقرناً بعد قرن، وإن لم یسلم من المنکرات- کما ذکره الأستاذ أنه یقع فی «الهند» مثلاً، وأما فی غیر «الهند» بالنادر وقوعه؛ بل لا نسمع بشئ مما ذکره أنه یقع فی «الهند» واقع فی غیره- فیمنع من جهة ما عرض له. والحاصل أن العلّة تدور مع المعلول وجوداً وعدماً؛ فحیث وجد المنکر، لزم ترک الوسیلة، وحیث عدم استحبّ إظهار ما هو من شعائر المسلمین.



وفی مسئلة «السؤال الثانی والعشرین» أنّ «من اعتقد قدوم روحه الشریف من عالم الأرواح الیٰ عالم الشهادة ...». أما قدوم روحه علیه الصّلاة والسّلام فی بعض الأحیان لبعض الخواص أمر غیر مستبعد، و معتقد هذا القدر لا یعد مخطأ لکونه أمراً ممکناً؛ فهو صلی الله علیه وسلم حیٌّ فی قبره الشریف، یتصرف فی الکون بإذن الله تعالیٰ کیف شآء، لکن لا بمعنی کونه صلی الله علیه وسلم مالکاً للنّفع والضرر؛ فإنه لا نافع ولا ضارّ إلا الله تعالیٰ. قال تعالیٰ:

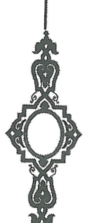
﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

وأمّا اعتقاد تجدّد الولادة فلا يتصوّر من ذى عقل تامٍ.

و أما قول الأُستاذ: «فهو مخطئٌ متشبّهٌ بفعل المجوس»، فكان ينبغى للأُستاذ عبارة أليق من هذه؛ لكونه حاكماً لهم بالإسلام، كأن يقول «بعض شبهٍ» مثلاً- والله تعالىٰ أعلم.



وفى مسئلة «الكلام» فى الفصل «الخامس والعشرين» أقول: المسئلة؛ الخلاف فيها مشهورٌ، وينبغى عدم الخوض مع أهل البدع فى مثلها، وأما الأُستاذ فهو ناقل من كلام «اهل السنّة» لا محالة، وحيث كان ناقلاً من كلام «اهل السنّة»، بأىّ حال كان علىٰ هدًى. قال فى «الوسيلة»: «وكل رأى لاتّباع السّلف ادى من المجمع والمختلَف فيه، فمن يراه ضلالاً فيما يراه لا، ولا إضلالاً. وكل ما أجمع «أهل السنّة» علىٰ خلافه فكالأسنّة يهلك اما يعسل الإنسان فيه؛ وان زيّنه الشيطان.» فحيث كان دائراً بين «الأشاعرة» و«الماتريدية»، فهو علىٰ ملّة الحق. قال فى «الواضح المبين»: «واعلم بان الملّة المرضيّة هى التى عليها «الأشعرية» و«الماتريدية»؛ إذ هى الّتى أتىٰ بها «احمد» هادى الأمة، ومن يجد عنها يكن مبتدعاً.» فنعم من كان لها متّبعاً!»



كتبه: خادم العلم بالحرم النبوى، احمد بن محمد خير الشنقيطى عَفَا اللهُ عَنهُ

خلاصة التصديقات لسادة العلماء

بـ«مصر» و«الجامع الأزهر»

- صورة ما كتبه امام الفضلاء الكاملين ومقدام الفقهاء العارفين، سند العلماء المتقين وسيّد الحكماء المتّقين، حجّة الله على العالمين، ظلّ الله على المؤمنين، نور الإسلام والمسلمين، مخزن حكم ربّ العالمين، حضرة الشيخ، «سليم البُشرىٰ»، شيخ العلماء بالجامع الأزهر الشريف متع الله المسلمين بطول بقائه

«الحمد لله وحده والصلاة والسلام علىٰ من لا نبی بعده؛ أما بعد ـ

فقد أطلعت علىٰ هذه الرسالة الجليلة؛ فوجدتها مشتملة على العقائد الصحيحة، وهی عقائد «أهل السنّة والجماعة»؛ غير أن إنكار الوقوف عند ذكر ولادته ﷺ ، والتّشنيع علىٰ فاعل ذٰلک بتشبيهه بالمجوس أو بالروافض، ليس علىٰ ما ينبغی؛ لأن كثيراً من الأئمة استحسن الوقوف المذكور بقصد الإجلال والتعظيم للنبی ﷺ ، و ذٰلک أمرٌ لا محظور فيه. والله اعلم.»



شيخ الجامع الأزهر؛ سليم البشرى
كتبه: محمد ابراهيم القاياني بالأزهر
كتبه: سليمان العبد بالأزهر



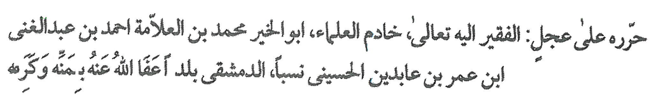
خلاصة التصديقات لسادة العلماء بـ«دمشق الشام»

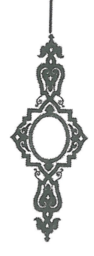
• صورة ما كتبه النحرير الفاضل والعلامة الكامل، شمس العلماء الشاميين وبدر الفضلاء الحنفيين، مفخر الفقهاء والمحدثين، ملاذ الادباء والمفسرين، جامع الفضائل كابراً عن كابر، حضرة مولانا السيد «محمد ابو الخير» الشهير بـ«ابن عابدين» بن العلاّمة «احمد بن عبد الغنى بن عمر عابدين الحسينى» النقشبندى الدمشقى متع الله المسلمين بطول بقائه آمين (وهو من أحفاد العلاّمة «ابن عابدين»، صاحب «الفتاوى الشامية» رحمه الله تعالى)

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ، وسلامٌ علىٰ عباده الذين اصطفىٰ؛ اما بعد ـ

فقد اطلعنى المولى الفاضل المكرم المحترم علىٰ هذه الرسالة؛ فوجدتها مشتملةً على التحقيق الذى هو بالقبول حقيق. ولقد أتى مؤلفها – حفظه الله – بالعجب العجاب، ما هو معتقد «أهل السنّة والجماعة» بلا ارتياب، مما يدلّ علىٰ فضله وسعة اطّلاعه. فلا زال كشافاً للمشكلات، حلالاً للمعضلات. جزاه الله الجزاء الأوفىٰ فى هذه الدنيا وفى الأُخرى.»


حرّره علىٰ عجلٍ: الفقير اليه تعالىٰ، خادم العلماء، ابو الخير محمد بن العلاّمة احمد بن عبد الغنى ابن عمر بن عابدين الحسينى نسباً، الدمشقى بلداً عَفَا اللهُ عَنهُ بِمَنّهٖ وَكَرَمِه



• صورة ما كتبه الفاضل الجليل، الامام النبيل، رئيس الفضلاء وسند الكملاء، محقق عصره ومدقّق دهره، وحيد الزمان، صفى الدوران، الشيخ «مصطفى بن أحمد الشطى» الحنبلى لازال مغموراً فى رضوان الملك العلام

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الاوّل بلا بداية والآخر بلا نهاية، فسبحانه من اله تفضّل علىٰ هذه الاُمّة المحمّدية بفضائل لا تحصى، وخصّهم بخصائص لا تستقصى؛ سيّما وقد جعل منهم علماء ونبلاء وفضلاء، أنار قلوبهم بنور معرفته، وجعل منهم اولياء وورثة خاتم الرسل عَلَيهِ

الصَّلوٰةُ وَالسَّلام ولسائر الانبياء، وان ممّن يرجیٰ أنه يكون منهم، الشيخ حضرة العالم الفاضل والنبيه الأريب الكامل، مولّف هذه الرسالة المشتملة علیٰ مسائل شرعيه وابحاث شريفة علمية، نشر للردّعلى فرقة «الوهابية» فی بعض مسائل علیٰ مذهب السادة الحنبلية، والرّد إن شاء الله فی محلّه.

فجزا الله تعالیٰ هذا المؤلف عن سعيه خيراً، وقابله باحسانه، ووفّقنا وإيّاه لما يحبّ ربنا تعالیٰ ويرضیٰ؛ كما أنی أومل منه الدعاء لی ولأولادی ومشائخی وللمسلين فی ظهر الغيب، وجمعنا و إيّاه على التقویٰ بجاه خاتم المرسلين صلی الله تعالیٰ عليه وعلیٰ آله وصحبه أجمعين، آمين يا ربّ العالمين!»

كتبه: الفقير؛ مصطفى بن احمد الشطى الحنبلى بدمشق الشام

- صورة ما كتبه صاحب المناقب العلّية والمفاخر البهيّة، ذی الرّای الصّائب والفهم الثاقب، جامع التحقيق والتدقيق، مُعَلّم الحق والتّصديق، حضرة الشيخ «محمود رشيد العطّار» لازال فی نعم الملك الغفّار (التلميذ الرّشيد للشيخ «بدرالدين المحدّث الشامی» دامت بركاته؛ آمين!)



«الحمد لله الذی أقام لنصرة دينه من اختاره ووفّقه، وجعل كلامهم سهاماً صائبةً فی أفئدة من زاغ عن الحق وفرقه، والصلاةُ والسّلام علیٰ من هو الوسيلةُ العظمیٰ لنيل كل فضيلة والغاية القصویٰ لوصول المراتب الجليلة، وعلیٰ آله وأصحابه وأتباعه واحزابه؛ لا سيّما من ذبّ عن الدين المحمّدی كلَّ جهول «وهابی» معتدی؛ أما بعد ـ فإنّی وقفت علیٰ هذا المؤلف الجليل؛ فوجدته سفراً حافلاً لكّل دقيق وجليل، من الرد على الفرقة المبتدعة «الوهابية»- اكثر الله تعالیٰ من أمثال مؤلفّه و اعانه بعناية الربّانية- كيف لا؛ والكلام من هذا الموضع من أهم ما يعتنى به فی الأُصول والفروع.

فجزی الله مؤلفَه، العالمَ الفاضل والانسان الكامل أفضلَ ما جوزی عامل علیٰ عمله، وسقاه الله من الرحيق علله ونهله، ونرجوا منه الدعاء بحسن الخاتمة والتوفيق لما فيه النجاة فی الآخرة.»

كتبه: الفقير الی الله تعالیٰ؛ محمود بن رشيد العطّار

• صورة ما كتبه النحرير العلاّم، رئيس الفضلاء الأعلام، حضرة الشيخ «محمد البوشى الحموى» تغمّده الله بكرمه البهىّ

«بسم الله الرحمن الرحيم

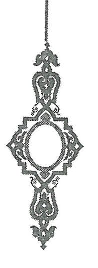


الحمد لله ربّ العالمين القائل:

﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ﴾

[آل عمران:١١٠].

والصلوٰة والسّلام علىٰ أشرف خلقه وخاصته من انبيائه القائل: «لا تزال طائفةٌ من أمتى ظاهرين حتىٰ يأتيهم أمر الله وهم ظاهرون»[1]، وعلىٰ آله وأصحابه القائمين بنصرة الدّين فى الحرب والسلم، وسلّم تسليماً كثيراً الىٰ يوم الدين. رَبّنا لاتُزغ قلوبَنا بعدَ إذ هَدَيتَنا، وَهَب لنا من لَّدُنک رحمةً انّک اَنت الوَهّاب؛ أمّا بعد۔



فأقول: قد اطلعت على هذه الأسئلة وأجوبتها للعلاّمة الفاضل والجهبذ الكامل، فريد عصره ووحيده، الهمام القمقام، شيخى واستاذى وعمدتى وملاذى، مولانا المولوى الشهير بخليل أحمد؛ فوجدتها لما عليه السواد الأعظم من «أهل السنّة والجماعة»، ولما عليه مشائخنا الأعلام والسادة الفخام- سقى الله روحهم صوب الرحمة والغفران- فجزى الله ذٰلک الفاضل عن السُّنّة خيرَ الجزاء، والسّلام.»

قالهُ بفمه ونطقهُ بلسانه ورقمه بسنانه: الفقير الحقير، ذى العجز والتقصير؛
محمد البوشى الحموى الأزهرى، المدرس والامام
فى الجامع الشهير بـ«جامع المدفن» بحماة الشام

• صورة ما كتبه الامام الأبجل والهمام الأكمل، حضرة الشيخ «محمد سعيد الحموى» غطاه الله بلطفه الخفىّ والجلىّ

---

(١) رواه البخارى فى الصحيح عن المغيرة بن شعبة رضي الله عنه مرفوعاً: كتاب الإعتصام بالكتاب والسنّة/ باب١١، رقم٧٣١١ - ومسلم فى الصحيح عن معاوية رضي الله عنه: كتاب الإمارة/ باب ٥٣- واحمد فى المسند: رقم ١٦٩٧٤- و .... (واللّفظ للبخارى)

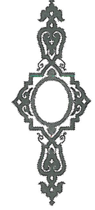
«الحمد لله الواحد، فلا يجحد الأحد الذی فی سرمديته توحّد الفرد الذی فی ربوبيته تفرّ د، والصّلاة و السّلام علىٰ سيّدنا «محمّد» الممجّد، وعلىٰ آله وأصحابه الذين جاهدوا مع من تمرّد؛ أمّا بعد۔

فإنی لما سرحت نظری فی الرسالة المنسوبة للعالم الفاضل والامام الكامل، مولانا خليل أحمد، وجدتها مطابقةً لإعتقادنا وإعتقاد مشائخنا. فالله يجزيه الجزاءَ الأوفىٰ، ويحشرنا وإيّاه تحتَ لواء المصطفىٰ؛ آمين!»

محمد سعيد

● صورة ما كتبه البارع النبيل، الفاضل الجليل، صاحب الكمال، حضرة الشيخ «على بن محمد الدلال الحموی» لازال مغموراً بالافضال

«الحمدُ لـ لّله الّذی وقانا من الأهواء والبدع والضّلالات، ووفّقنا لاتّباع سيّدنا «محمّد» ﷺ، صاحب المعجزات الباهرات، وثبّتنا علىٰ ما كان عليه هو وأصحابه الكرام؛ أما بعد۔



فإنّی لم أعثر فی هذه الرسالة المنسوبة للعلاّمة الفاضل مولانا خليل أحمد إلاّ علىٰ ما يوافق اعتقادنا واعتقاد مشائخنا- رحمهم الله تعالىٰ- من معتقَدات «أهل السنّة والجماعة». فجزاه الله تعالىٰ خيرَ الجزاء، وحشرنا وإيّاه معهم فی زمرة سيّد الأنبياء، والحمدُ لله رب العالمين.»

خادم العلماء؛ على بن محمد الدلال الحموی عُفِیَ عَنهُ

● صورة ما كتبه الأديب الكامل والحبر الفاضل، الإمام الرّبّانی، حضرة الشيخ «محمد اديب الحورانی» متّع الله بعلمه القاصی والدّانی

«الحمد لله علىٰ ما أنعم، وعلّمنا ما لم نكن نعلم، والصّلاةُ والسّلام علىٰ أفصح من نطق بالضاد، وأفحم بباهر حجّته كل من عاند وحاد عن طريقة الرشاد، سيّدنا «محمد»ن الذی جاء بالحق المبين، ومحا ببراهينه القاطعة شبه الضالين المضلّين، وعلىٰ آله وأصحابه المتمسّكين بسنّة المتأدّبين بآداب شريعته؛ وبعد۔

فقد اطّلعتُ علىٰ هذه الأجوبة الظاهرة والعقود الفاخرة؛ فوجدتها موافقةً لما عليه

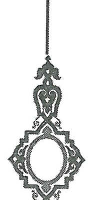
«أهل السنّة والدّين»، مخالفةً لمعتقد «المبتدعين المارقين». جزى الله مؤلّفه كلّ خير وأكثر من أمثاله وأيّده فى أقواله وأفعاله؛ آمين!»

الراجى نيل الربانى؛ محمد اديب الحورانى، المدرّس فى «جامع السلطانة» بحماة

- **صورة ما كتبه صاحب الفضل الباهر والعلم الزاهر، حضرة «عبد القادر» لازال ممدوحاً من الأصاغر والأكابر**

«قد اطلعنا علىٰ رسالة الفاضل الشيخ خليل أحمد، المشتملة على الأسئلة والأجوبة؛ بخصوص العقائد وشدّالرحال لزيارة سيدالمرسلين؛ فوجدناها موافقةً لعقائدنا «أهل السنّة والجماعة»، خالياً عن الخلل ما عليها، رد من جهة بذٰلك. فنشكر فضل الأُستاذ المذكور.»

كتبه الفقر اليه تعالىٰ؛ عبدالقادر لبابيدى



- **صورة ما كتبه العلّامة الوحيد، الدرّ الفريد، حضرة الشيخ «محمد سعيد» منّ الله عليه باحسانه المديد وكرمه المجيد**

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لـلّه نحمـدهُ ونستعينهُ ونشهـد به ونستغفرهُ، وأشهد أن لا إله إلا الله وحـدهُ لا شريک له، وأشهد أن سيّدنا «محمداً» عبده و رسوله، أرسله الله رحمةً للعالمين، بشيراً ونذيراً وسراجاً منيراً، صَلّى الله عليه وعلىٰ آله وأصحابه نجوم الإهتداء وأئمّة الإقتداء وسلم تسليماً كثيراً؛ أما بعد۔

فقد اطلعتُ علىٰ هذه الاجوبة الجليلة التى كتبها العالم الفاضل، الشيخ خليل أحمد؛ فرأيتها مطابقةً لما عليه السّواد الأعظم من علماء المسلمين وأئمّة الدين من الإعتقاد الحق والقول الصدق، وهى جديرةٌ بأن تنشر بين المسلمين وتعلم لسائر المؤمنين. فجزى الله مؤلّفها الخير ووقاه الاذى والضير، وها أنا قد أجريت قلمى بالتصديق عليها، ولا حول ولا قوة إلا بالله العظيم.»

كتبه الفقير اليه تعالىٰ محمد سعيد - ١٧/ الربيع الثانى/ سنة ١٣٢٩ ھ.

• صورة ما كتبه الفصيح الثناء، والناظم المدرار، حضرة الشيخ «محمد سعيد لطفی حنفی غمره الله بفضله العلیّ

« أحمدُ اللهَ علىٰ آلائه، وأُصلّی وأُسلّم علىٰ خاتم أنبيائهِ وعلىٰ آله وأصحابه الّذین فازوا بنصرته وولائه؛ أمّا بعد ـ فقد اطلعتُ علىٰ هذه الأجوبة الفاضلة؛ فوجدتُها مطابقةً للحق، خاليةً من كل شبهة باطلة، كيف لا؛ طرز بردها شمس سماء البلاد «الهندية» ودرّ تاج علماء تلك البقعة البهيّة، فقد أحرز قصبات السبقة فی مضمار العلم وألقيت إليه مقاليد الذكاء والفهم، عيد أعيان هذا الزمان وأنسان عين الإنسان، مقتدىٰ أهل الفضل والصلاح ووسيلة النجاة والنجاح، حضرة الحافظ الحاج المولوی خليل أحمد دام بعناية الملك الصمد ولازالت أشعة شموسه مشرقةً مضيئةً وأنوار بدوره فی أفق السّماء العلم بازغةً منيرةً؛ آمين يا ربّ العالمين!



سرّحت طـرفی فی میـا	دین السؤال مع الجواب
ألفيت مـا فيـها حقيـ	ـقاً كلّه عـين الصـواب
لاغـرو إذ ابـداه ذوالقـ	ـدر العلى اللّيث المهاب
من صيتـه قـد طـاره	بـين السهـول والهضـاب
وبحفـظ أحكـام الشريـ	ـعة جاء بالعجب العجاب
وهـو الحسام الفصل فی	أعنـاق أهـل الارتيـاب
وهـو الإمـام اللّـوذعی	وقـولـه فصـل الخطـاب
دُم بالـرّعـايـة يـا خليـ	ـل وأنت محمود الجناب»

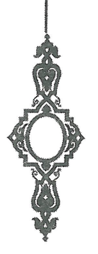
و أنا العبد الفقير؛ اسير التقصير، الراجی لطف ربّه الجلیّ و الخفیّ،
محمد سعيد لطفی الحنفی عَفَا اللهُ عَنهُ

• صورة ما كتبه الشيخ الأوحد، ذوالفضل المجيد، حضرة «فارس بن محمد» أمدّهُ الله بمنّه المخلد

«ألحمد لله حمد من اعترف لجنابه الأقدس بجميع الكمالات وعرف أنه تعالىٰ وتنزّه عن جميع ما يقوله المبتدعة وأهل الضلالات واعتقد بان حجتهم داحضة وترهاتهم متناقضه،

والصلوة والسلام علىٰ سلطان دوائر الحضرات الرّبانية وسيد سادات المرسلين، اولى المشاهد القدسية، سيّدنا ومولانا «محمد»ﷺ الذى هو محمد دولة الموجودات وأحمد كتائب الكائنات، وعلىٰ آله أقمار سماوات المفاخر، وأصحابه نجوم المحافل والمحاضر إلىٰ يوم الدين؛ أما بعد۔

فيقول العبد الذى إذا غاب لايذكر وإذاحضر لا يوقر، خويدم السنّة السنية والفقراء الأحمديه، فارس بن أحمد الشفقة، الحموى مولداً ووطناً، والشافعى مذهباً، والرفاعى طريقةً، والمدرس فى جامع البحصة الكائن بمدينة حماه المحمية أهدى البلاد الشامية: قد طالعت الرسالة المباركة المشتملة علىٰ ستّة و عشرين جواباً؛ التى أجاب بها العالم الكامل والجهبذ الفاضل، المحقق المدقق والمقدام المفرد، مولانا المولوى خليل أحمد. وعند ما تصفحت تلك العبارات الفائقة وتعلقت هاتيک المعانى الرائقة، وجدتها للشريعة المطهرة موافقةً، ولما عليه معتقدنا ومعتقد أشياخنا من السلف والخلف مطابقةً. فجزاه الله تعالىٰ خيراً، وحشرنا وإياه تحتَ لواء سيّد المرسلين، والحمد لله ربّ العالمين.»



قال بفمه و كتبه بقلمه؛ الفقير لربّه، المعترف بذنبه،
فارس بن احمد الشفقة الحموى

- **صورة ما كتبه البحر الجواد، قدوة الزهاد والعباد، حضرة الشيخ «مصطفى الحداد»**

سقاه الله بالرحيق يوم التناد

«بسم الله الرحمن الرحيم

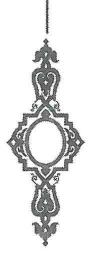
الحمد لله الواحد الذى عدمت له النظائر والأشباه، الصمد الذى أقرت بربوبيّته الضمائر والأفواه، الجليل الذى سجدت لهيبته الأذقان والجباه، القادر الذى جرت خاضعة لقدرته الرياح والأمواه، المقتدرالذى أطاع أمره الفلک الأعلىٰ وما علاه، الأحد الذى نطقت حكمته بوحدانيته فيما ابتدعه وسوّاه، واشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريک له شهادة يزعم بها الجاحد المنافق ويعظم بها الربّ القدوس الخالق، وأشهد أنّ سيّدنا ونبيّنا ومولانا وحبيبنا وقرة عيوننا «أبا القاسم محمداً» عبده ورسوله المبعوث بأعمد الطريق وحبيبه وأمينه المكاشف بغيوب الحقائق صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم مالاح وميض

بارق؛ وبعد ـ

فقد وفقت فی هذه الأوانة علیٰ رسالة تتضمّن ستّة وعشرین سؤالاً نمق أجوبتها العالم الفاضل، الشیخ خلیل أحمد– وفقنی الله وإیاه والمسلمین لما به فی الدارین نسعد وفی الملأ به نحمد– فوجدته قد نهج فی أجوبته المذکورة المنهج الصحیح، ووافق بها الحق الصریح، ورد بمنطوقها المین وجلا بمفهومها الغین عن العین، والحمد لله الهادی إلیٰ سبیل الصواب، والیه المرجع و المآب.

وصلی الله علیٰ سیّدنا ومولانا «محمد» عالی القدر، العظیم الجاه، و علیٰ آلهٖ وصحبهٖ ومَن وَالاه.»

کتبه العبد الضعیف، الملتجی إلیٰ مولاه، خادم السنة السنیة فی مدینه حماه،
الراجی من ربه فی الدنیا التوفیق للقیام علیٰ قدم السداد وفی الآخرة کهیئة السؤال،
والمراد به: الفقیر الیه سبحانه ، المصطفی الحداد عُفِیَ عَنهُ



عقاید علمای دیوبند

(عقاید «اهل سنّت و جماعت»)

تألیف

مولانا مفتی سید عبد الشکور ترمذی رحمه الله

ترجمه

شیخ الحدیث مولانا عبد الرحمن سربازی



مقدّمة

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمد لله الّذی یحق الحقَّ بكلماته ویُبطل الباطلَ بسطواته نصراً للمؤمنين وقال: ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الروم: ۴۷] ، وقطع كيد الخائنين؛ فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين. والصّلوةُ والسّلامُ علىٰ مُفرّق فِرَق الكفر والطغيان، ومُشتّت جيوش بغاة القرين والشيطان، و علىٰ آله وصحبهَ اشدآء على الكفار ورحمآء بينهم ترٰهُم رُكّعاً سُجّداً يبتغون فضلاً من الله ورضواناً، ما تعاقب النيران، وتضاد الكفر والايمان.

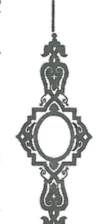


بعد الحمد والصّلوٰة ؛ مدتی زمانی است که برخی دوستان تقاضا می‌کنند بعضی از مهم‌ترین عقاید اکابر علمای «دیوبند» – و در واقع عقاید مسلّم تمام «اهل سنت و جماعت» – که در کتاب‌های مختلفی مانند «المُهنَّد» و غیره به طور مفصل نوشته شده‌اند، به مناسبت شرایط فعلی انتخاب و به اسلوبی مختصر یک جا گرد آورده شوند؛ زیرا در زمان حاضر در مورد عقاید اکابر، گذشته از عوام حتی اکثر علمای جدید و طلبه‌ی کرام هم آگاهی ندارند و به نزدشان «دیوبندیت» صرفاً نامی برای تردید «بریلویت» شده است و جز این هیچ خبر ندارند که مسلک اکابرشان چه بوده است. به همین وجه در این جا چند فقره عقاید از «المُهنَّد» و کتاب های دیگر انتخاب و جمع گردیده و چون در این بیان اساس کار ما اختصار و تسهیل برای خوانندگان می‌باشد، از آوردن آن دسته عقاید «المُهنَّد»

که مشکل و دقیق و یا خواهان شرح و توضیح بیشتر بود، صرف نظر شده است و از طرفی به اقتضای ضرورت زمان عقاید مهمی که در کتاب‌های دیگر بزرگان وجود دارد، نیز ذکر شده‌اند و باز به حسب ضرورت زمان حاضر، دلایل پاره‌ای از عقاید هم به طور مختصر مورد اشاره قرار گرفته است.

نام این مجموعه‌ی مختصر، «**عقاید اهل سنت و جماعت**» معروف به «**عقاید علمای دیوبند**» تجویز شده است ....[1]

نام این مجموعه‌ی پرسش و پاسخ‌ها [که خواندید]، «**المُهنَّد عَلَی المُفَنَّد**» معروف به «**التصدیقات لدفع التلبیسات**» است که در سال ۱۳۲۵ هـ. مرتب شده بود. مقام و منزلت عقاید مندرجه در این مجموعه این نیست که رأی فردی یا عقیده‌ی شخصی یک فرد بوده باشد و یا آن که آن‌ها را به حیث اموری غیرواقعی و غیرتحقیقی تصوّر کنیم که اکابر ما صرفاً برای رفع الزام و دفع الوقت در جواب اهل بدعت نوشته باشند؛ چنان‌که از بعضی‌ها این طور شنیده شده است؛ زیرا در چنین صورتی دیانت آن اکابر مخدوش می‌شود و شدیداً مورد این تهمت قرار می‌گیرند که این عقاید را با وجود آن که نادرست و خلاف حق می‌دانسته‌اند، اظهار نموده‌اند و این عیناً همان اتّهامی است که اهل بدعت بر آنان وارد می‌کنند. لذا چنین تصوری در واقع یک اهانت صریح نسبت به اکابر و متهم ساختن علنی آنان به ارتکاب گناه و کتمان حق است. بدیهی است که هیچ اهانتی در حق اکابر نمی‌تواند از این بزرگ‌تر باشد. در حقیقت آنان این عقاید را در پرتو پرسش‌های علمای «مدینه‌ی منوّره» به عنوان "**مسلک تحقیقی و اجماعی اکابر دیوبند**" مطرح



---

(۱) مترجم گرامی از ترجمه و آوردن چند سطور به دلیل آن که مختصری از چگونگی تألیف «المهنّد ... » را دربر داشت و این مطلب در مقدمه‌ی همان کتاب مفصلاً بیان گردید، صرف نظر کرده‌اند.

کرده بودند و به همین دلیل هم این مجموعه برای کشف و شناخت عقاید علمای «دیوبند» یک دستورالعمل کتبی و یک وثیقه‌ی مسلکی متّفق‌علیه و برای تحقیق و بررسی مسلک و مشرب «دیوبندیت»، بسان یک آینه و محک می‌باشد و در عین حال، برای کسانی که در صددآن‌اند به علمای «دیوبند» هر نوع عقیده‌ی غلط و نابجایی را منسوب سازند، یکَ جواب دندان‌شکن می‌باشد.

با توجه و عنایت به کتاب «المهنّد»، روشن می‌شود که عقاید و اعمال «علمای دیوبند» کاملاً با «قرآن» و «سنّت» توافق دارد و سلوک و تصوّف و عرفان آنان نیز منطبق با «سنّت» است. این بزرگواران، حنفیانی بسیار پخته و «اهل‌سنّت و جماعت» کامل و تمام‌عیار هستند و هیچ یک از عقایدشان مخالف «قرآن» نیست.

امّا با کمال تأسّف از اظهار این مطلب ناگزیرم که در این زمان بعضی از آن دسته افراد که نسبت تلمّذ «علمای دیوبند» را هم دارند و به همین نیز دلیل خود را به «دیوبند» منسوب می‌کنند و «دیوبندی» گفته می‌شوند، باز هم نه تنها با مندرجات این وثیقه و دستور مسلکی عقاید «دیوبند» مخالفت دارند که حتی بر خلاف این «عقاید اجماعیِ علمای دیوبند»، علناً مشغول تألیف و سخن‌رانی هستند. و طرفه آن که با این همه، به «دیوبندی» قرار دادن خود اصرار می‌ورزند!

به همین جهت در این جزوه ("خلاصه‌ی عقاید علمای دیوبند ") اکثر و بیشتر عقاید از «المهنّد» اخذ و آدرس آن ذکر گردیده است، ولی به حکم اختصار، سؤالات کلاً حذف گردیده و در جواب‌ها نیز شیوه‌ی انتخاب به کار برده شده و مطلب، تحت عنوان «**عقیده**» بیان شده است و هر عقیده‌ی دیگری از هر کتاب دیگر که اخذ گردیده، نام آن کتاب در قمست مربوطه درج شده است.

با مطالعه‌ی «عقاید علمای دیوبند» اگر از یک سو این نتیجه به دست می‌آید که عقاید علمای «دیوبند» درست همان عقاید مسلّمه‌ی تمام «اهل‌سنّت و جماعت»



می‌باشد و آنان بر خلاف عقاید «اهل سنّت»، دارای هیچ عقیده‌ی دیگری مخصوص به خود نیستند و در حقیقت «عقاید علمای دیوبند» نام دوم «عقاید اهل سنّت و جماعت» است، از سوی دیگر این امر نیز واضح می‌گردد که «دیوبندیت واقعی و اصلی» چیست؟ و روشن می‌گردد آن افکار و عقایدی که از طرف بعضی از سخن‌رانان این زمان به علمای «دیوبند» منسوب می‌شود و تصویر و طرحی که از آن به عوام الناس ارایه می‌کنند و به سبب آن، توّحش و تنفر هر روز در حال افزایش و دودستگی بیشتر می‌شود، با «دیوبندیت واقعی» مناسبت و ارتباط بس دوری هم ندارد، و این تصویر و طرح کاملاً عکس حقیقت و قطعاً خلاف واقعیت است.

خداوند متعال به همه‌ی ما توفیق اختیار عقاید حقّه و عمل بر طبق مرضیات خودش را عنایت فرماید؛ آمین! —وهو الموفّق والمعین.

حال به «عقاید علمای دیوبند» که در صفحات بعد نوشته می‌شوند، توجه فرمایید.

سید عبد الشکور ترمذی گمتهلی عُفِيَ عَنْهُ
مهتمم مدرسه عربیه حقانیه، ساهیوال، بخش سرگودا
۷/ جمادی الأُخری/ ۱۳۸۸ هـ.

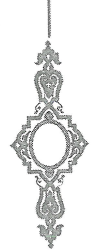
بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم

نحمَده و نُصَلّی عَلی رَسُوله الکریم

عقیده‌ی اول:

به عقیده‌ی ما و به عقیده‌ی مشایخ ما، زیارت قبر سید المرسلین- صَلَّى اللهُ عَلَيه وَسَلَّم وَأَرواحُنا فِداه - عالی‌ترین درجه‌ی قربت و ثوابی بی‌پایان و سبب حصول درجات و حتی قریب واجبات است؛ ولو آن که این ثواب با شدّ رحال یعنی کجاوه بر پشت شتر بستن و بذلِ جان و مال، نصیب گردد.

(المهنّد: ۸۲) (۱)



عقیده‌ی دوم:

در موقعِ سفر به «مدینه‌ی منوّره»- عَلَى صاحِبِها التَّحِيَّةُ وَالسَّلام - نیت زیارت حضرت پیامبر ﷺ را داشته باشد و همراه با آن، نیت زیارت مسجدِ نبوی و سایر مقامات و اماکن متبرکه را هم بکند و بلکه بهتر آن است که علامه «ابن همام» رَحِمَهُ‌الله فرموده است؛ صرفاً نیتِ زیارت قبر مبارک را کند که چون آن جا حضور می‌یابد، زیارت مسجد نبوی خود حاصل خواهد شد و در این صورت، رعایت تعظیم مقام جناب حضرت رسالت‌مآب ﷺ بیشتر است و تأیید این امر در این فرموده‌ی خود آن‌حضرت ﷺ نیز هست که:

---

(۱) شماره‌ی صفحات «المهند» در تمام این رساله، مربوط به نسخه‌ای است که در دست مولانا «ترمذی» رَحِمَهُ‌الله بوده است. (آزاد)

«کسی که به زیارت من بیاید؛ در حالی که جز زیارت من هیچ نیاز دیگری او را به آن جا نیاورده باشد، بر من حق خواهد بود که روز قیامت برای او شفیع شوم.»[(۱)]

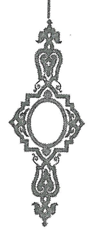
(المهنّد: ۸۳)

عقیده‌ی سوم:

آن قطعه از زمین که با اعضای مبارک «رسول الله» ﷺ تماس دارد، علی الاطلاق از هر چیز حتی از «کعبه» و «عرش» و «کرسی» هم افضل است.[(۲)]

(المهنّد:۸۴-زبدة المناسک گنگوهی)

عقیده‌ی چهارم:



به عقیده‌ی ما و مشایخ ما، توسّل به انبیا علیهم السلام، صلحا، اولیا، شهدا و صدیقان، چه در حال حیاتِ آنها و چه پس از رحلت‌شان، جایز است و چنین بگوید: «یا الله! من به توسّل فلان بزرگ، قبولیتِ دعا و رفع حاجت خود را از تو می‌خواهم.» و یا کلماتی مشابه این‌ها بگوید.



(المهنّد: ۸۶ و فتاوای رشیدیه: ۱۱۲)



عقیده‌ی پنجم:

درخواست شفاعت در کنار قبر مطهر رسول اکرم ﷺ و این طور گفتن هم جایز است: «یا رسول الله! برای مغفرتِ من، شفاعت فرما.»

(فتاوای رشیدیه: ۱۱۲- فتح القدیر: ۳۳۸- طحطاوی علی المراقی:۴۰۰)

---

(۱) تخریج این حدیث گذشت. (ترجمه‌ی «المهند»: تحت جواب سؤال اول)

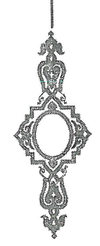
(۲) قول «ابن قیم» و «ابن عقیل» رحمهما الله را در پانوشت‌های ترجمه‌ی «المهند» نقل نمودیم. (ر.ک: المهند: پانوشت جواب اول و دوم/ تحت عنوان «جواب به استدلال وهابی‌ها») (آزاد)

همچنین حضرت «گنگوهی» رحمه‌الله تحریر فرموده است:

سپس با توسّل به آن‌حضرت ﷺ دعا کند و شفاعت بخواهد و بگوید: «یا رسولَ الله! أسئلکَ الشّفاعَةَ، وَأتَوَسَّلُ بکَ إلی الله فی أن أمُوتَ مُسلماً عَلی ملّتکَ وَسُنَّتکَ.» (ای رسول خدا! من از تو شفاعت درخواست می‌کنم، و ترا برای این منظور به عنوان وسیله به بارگاه خداوند پیش می‌کنم که من به حالت مسلمانی بر ملّت و سنّتِ تو بمیرم.)

(زبدة المناسک: ۹۰ و در ترجمه‌ی فارسی: ۱۴۷)

عقیده‌ی ششم:



اگر کسی کنار قبر مبارک پیامبر ﷺ درود و سلام بخواند، آن‌حضرت علیه‌السلام خود شخصاً آن را می‌شنود و درود و سلامی که از دور خوانده می‌شود، آن را فرشتگان به ایشان علیه‌السلام می‌رسانند.

(طحطاوی علی المراقی: ۴۴۸)

حضرت مولانا «رشید احمد گنگوهی» رحمه‌الله می‌فرماید:

«انبیا علیهم‌السلام بدین سبب مستثنا شده‌اند که در سماع (شنیدن) آنان کسی اختلاف ندارد.»

(فتاوای رشیدیه: ۱۱۲)

حضرت مولانا «خلیل احمد سهارنپوری» رحمه‌الله می‌فرمایند:

«آن‌حضرت ﷺ زنده است؛ لذا با صدای آهسته باید سلام عرض کرد. در محدوده‌ی مسجد نبوی، هر قدر هم آهسته سلام عرض شود، خود آن‌حضرت ﷺ آن را می‌شنود.»

(تذکرة الخلیل: ۲۰۶)

حضرت حکیم الأُمّة، مولانا «اشرف علی تهانوی» رحمه‌الله می‌نویسد:

«شنیدن سلامِ نزدیک شخصاً، و از دور به واسطه‌ی فرشتگان، و جواب سلام را گفتن، برای همیشه ثابت هستند.»

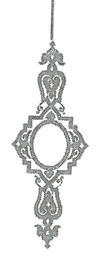
(نشر الطّیب : ۲۹۷)

توضیحی درباره‌ی عقیده‌ی «سماع انبیا علیهم‌السلام در قبر»

از عبارت فوق حضرت «گنگوهی» رحمه‌الله این مطلب نیز روشن است که در مسأله‌ی «سماع حضرات انبیا علیهم‌السلام عند القبر»، هیچ کس نظرِ خلاف ندارد.

حضرت «ابوهریره» رضی‌الله‌عنه می‌فرماید که حضرت «رسول الله» صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند:

«لیهبطنّ عیسی ابنُ مریم حکماً، وإماماً مقسطاً، ولیسلکنّ فجّاً حاجاً، أو معتمراً، ولیأتین قبری حتی یسلم علیَّ، ولأُردنّ علیه.»(۱)



(عیسی ابن مریم – علیهما‌السلام – به عنوان امامی عادل البته نازل خواهد شد و از راه فج (نام موضعی است)، برای حج یا عمره حرکت می‌کند و بر سرِ قبر من خواهد آمد تا آن که به من سلام می‌کند و من یقیناً جواب سلام او را خواهم داد.)

(الجامع الصغیر و قال: «صحیحٌ»)

این روایت در «مسند احمد» (۲/۲۹۰) و «مستدرک حاکم» (۲/۹۵) نیز هست و امام «حاکم» و علامه «ذهبی» هر دو آن را صحیح قرار داده‌اند.

پس، وقتی که در آن موقع پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم، سلام حضرت «عیسی» علیه‌السلام را

---

(۱) به روایت حاکم در «مستدرك»: ۲/ ۵۵۹، ش۴۱۶۲- و ابویعلي در «مسند» مشابه آن: ش۶۵۸٤ . و به نقل و تصحیح هیثمي در «مجمع الزوائد»: ۸/ ۲۱۱ و ذهبي در ذیل «مستدرك حاکم»: ۲/ ۵۹۵ و سیوطي در «الدرّ المنثور»: ۲/ ۲٤۵ و در «الخصائص الکبریٰ»: ۲/ ۲۸۰ و در «الجامع الصغیر».

می‌شنود و به او جواب می‌دهد- زیرا بدون سماعِ سلام، جواب دادن سلام هیچ مفهومی ندارد- الآن چرا شنیدن صلوٰة و سلام عندالقبر و جواب دادن آن، ناممکن باشد؟ و شنیدن سلام حضرت «عیسی» عَلَیهِ السَّلاَم را هم نمی‌توان بر اعجاز و اختصاص حمل نمود؛ زیرا «رسول الله» عَلَیهِ السَّلاَم به نفس نفیس خود در حدیثِ

«من صَلّیٰ عَلَیَّ عند قبری سَمعتهُ ...»[1]،

از شنیدن صلوٰة و سلام هر شخصی که در کنار قبر مبارک ایشان ﷺ درود و سلام بخواند، خبر داده است.



درباره‌ی سند این حدیث، علامه «ابن حجر» رَحِمَهُ الله در «فتح الباری» (۶/ ۳۷۹) و حافظ «سخاوی» رَحِمَهُ الله در «القول البدیع» (ص:۱۱۶) و علامه «علی قاری» رَحِمَهُ الله در «مرقات» (۲/ ۱۰) و علامه «شبیر احمد عثمانی» رَحِمَهُ الله در «فتح الملهم» (۱/ ۲۳۰) گفته‌اند که «جیّد» است[2] و نزد محدثان کرام در حجّت بودن این نوع سند، هیچ تردید و کلامی وجود ندارد؛ بالخصوص زمانی که اجماع امت

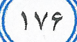
---

(۱) به روایت بیهقی در «شعب الإیمان»: باب۱۵، ش۱۴۳۲ و در «حیاة الانبیآء»: ش۱۸- و حافظ ابوالشیخ اصفهاني- و خطیب در «تاریخ بغداد»: ۲/ ۲۹۲- و ابن‌عساکر در «اتحاف الزّائر»: فصل۸- و ابن حبان در «ثواب الأعمال»- و ابن نجار در «الدرة الثمینة»: باب۱٦- و ابوالقاسم اصفهاني در «الترغیب والترهیب»: باب «الصاد»/ باب٤، ش۱٦٦٦.

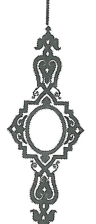
(۲) ن.ک: «فتح الباري»:٦/ ۳۵۲ - «القول البدیع»: ۱۱٦ - «شفآء السقام»: ۵۰ (باب ثاني)- «تنزیه الشریعة...»: ۱/ ۳۳۵- «الخصائص الکبریٰ»: ۲/ ۲۸۰- «مشکوة المصابیح»: الصلاة/ باب‌الصلاة علي النبي ﷺ/ فصل ثالث، ش۹۳٤ (۱٦)- «مرقات المفاتیح»: ۳/ ۱۸- ۱۷، ش۹۳٦- «فتاواي ابن تیمیه»: ٤/ ۳٦۱ (طبع جدید: ۲۷/ ۱۱٦)- «جلآء الافهام» (ابن قیّم): ۷۷ - «دلیل الطالب» (نواب صدیق حسن خان): ۸٤٤ - «فتح الملهم»: ۱/ ۳۳۰ - «تفسیر مظهری» (قاضي ثناءالله پاني‌پتی): سوره «احزاب»- «زبدة المناسک»- «فتاوای بیّنات»: ۱/ ٦۹۸ الیٰ ۷۰۰- ....

مسلمه و تعامل آنها نیز آن را تأیید کند.

عقیده‌ی هفتم:



«به عقیده‌ی ما و مشایخ ما، آن‌حضرت ﷺ در قبرش زنده است و حیات ایشان علیه السلام بدون آن که مکلّف باشد، شباهتی با حیات دنیا دارد و این گونه حیات، مخصوص آن‌حضرت و تمام انبیا علیهم السلام و شهدا است؛ نه از قبیل حیات برزخی که عموم مسلمانان و حتی همه‌ی مردم نیز دارند ... علامه تقی الدین سبکی رحمه الله فرموده است: حیات انبیا و شهدا در قبر همانند حیاتی است که در دنیا بود. نماز ادا کردنِ حضرت «موسی» علیه السلام در قبر، خود دلیل این مطلب است؛ زیرا نماز خواندن، جسمِ زنده می‌خواهد. پس با این مطلب، ثابت شد که حیاتِ آن‌حضرت ﷺ حیاتی دنیوی است ... »



(المهنّد: ۸۸)

در عبارت بالا، پس از جمله‌ی **«نماز خواندن، جسم زنده می‌خواهد»**، نوشتن این مطلب که **«از این ثابت شد که حیات آن‌حضرت ﷺ دنیوی است»**، صریحاً دلیل بر آن است که مراد اکابرِ «دیوبند» از «حیاتِ دنیوی» این است که این حیات در جسمِ مبارک دنیوی است، و منظور از اثبات این حیات دنیوی این است که روح مقدس آن‌حضرت ﷺ در قبرِ مبارک با جسم اطهر دنیوی ایشان ﷺ چنان ارتباط و تعلقی دارد که در اَثر آن، در همین جسم اطهر، حیات و زندگی وجود دارد و این تنها زندگی روح مبارک نیست. با این همه، مقصد اکابر رحمهم الله از این مطلب، هرگز این نیست که برای این حیات جسدی، در عالَم برزخ جمله‌ی لوازم حیاتِ دنیوی ثابت است یا این که ایشان علیه السلام همان‌طور که در دنیا نیاز به خوردن و آشامیدن پیدا می‌کرد، در

قبر اطهر هم پیدا می‌کند. لیکن چون انبیا علیهم السلام در حیات خویش در قبرِ شریف همانند حیات دنیوی، از ادراک و علم و شعور برخوردار هستند، به دلیل حصول این موارد مهم، آن حیات را هم «حیات دنیوی» می گویند.



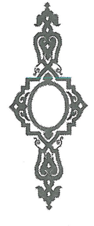
عقیده‌ی «حیات انبیا علیهم السلام پس از وفات»

حضرت «اَنَس» رضی الله عنه از «رسول الله» صلی الله علیه وسلم روایت کرده که فرمودند:

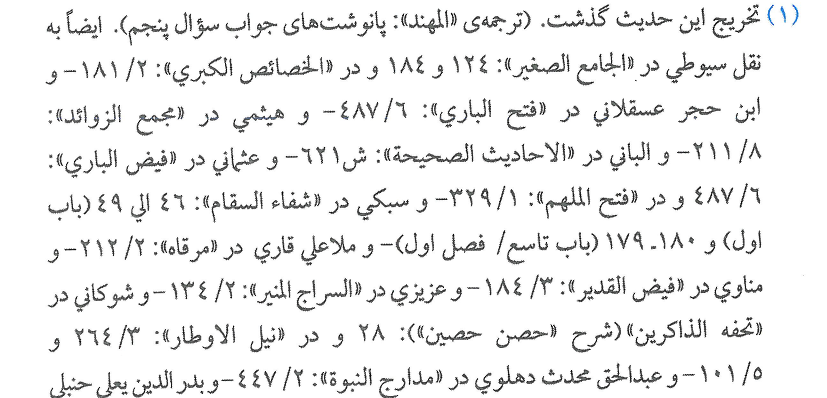
« اَلأنبياءُ أحياءٌ في قبورهم يُصلُّون.»[1]

(حضرات انبیا علیهم السلام در قبرهای‌شان زنده‌اند و نماز می‌خوانند.)

این حدیث را امام «بیهقی» و علامه «سبکی» و امام «ابویعلی» رحمهم الله نیز روایت کرده‌اند.



علامه «هیثمی» رحمه الله درباره‌ی سندِ «ابویعلی» رحمه الله می‌فرماید: «رجال أبي يعلى ثقاتٌ.» **(همه‌ی راویان سند ابویعلی «ثقه» هستند.)** **(مجمع الزوائد: ۸/ ۲۱۱)**


(۱) تخریج این حدیث گذشت. (ترجمه‌ی «المهند»: پانوشت‌های جواب سؤال پنجم). ایضاً به نقل سیوطي در «الجامع الصغير»: ۱۲٤ و ۱۸٤ و در «الخصائص الكبري»: ۲/ ۱۸۱ – و ابن حجر عسقلاني در «فتح الباري»: ٦/ ٤۸۷ – و هيثمي در «مجمع الزوائد»: ۸/ ۲۱۱ – و الباني در «الاحاديث الصحيحة»: ش۶۲۱ – و عثماني در «فيض الباري»: ٦/ ٤۸۷ و در «فتح الملهم»: ۱/ ۳۲۹ – و سبكي در «شفاء السقام»: ٤٦ الي ٤۹ (باب اول) و ۱۸۰ـ ۱۷۹ (باب تاسع/ فصل اول) – و ملاعلي قاري در «مرقاه»: ۲/ ۲۱۲ – و مناوي در «فيض القدير»: ۳/ ۱۸٤ – و عزيزي در «السراج المنير»: ۲/ ۱۳٤ – و شوكاني در «تحفه الذاكرين» (شرح «حصن حصين»): ۲۸ و در «نيل الاوطار»: ۳/ ۲٦٤ و ۵/ ۱۰۱ – و عبدالحق محدث دهلوي در «مدارج النبوة»: ۲/ ٤٤۷ – و بدر الدين يعلي حنبلي در «مختصر فتاواي ابن تيميه»: ۱۷۰ – و . . .

علامه «عزیزی» رحمه الله می‌نویسد: «و هو حديثٌ صحيحٌ.» (این، حدیث صحیحی است.) (السراج المنیر: ۱۳۴)

علامه حافظ «ابن حجر» رحمه الله فرموده است: «وصحّحه البيهقي.» (امام بیهقی آن را صحیح قرار داده است.) (فتح الباری: ۳۵۲/۶)

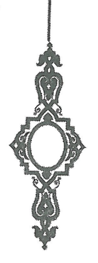


حضرت «ملّا علی قاری» رحمه الله می‌فرمایند: «صحّ خبرُ الأنبياء أحياءٌ في قبورهم.» (حدیث «الأنبیاء احیاءٌ فی قبورهم» صحیح است.) (مرقاة: ۲/ ۲۱۲)

علامه «انور شاه کشمیری» رحمه الله می‌فرمایند:

«ووافقه الحافظ في المجلّد السادس.» (حافظ ابن حجر با تصحیحِ امام بیهقی اتفاق نموده است.) (فیض الباری: ۲/ ۶۴)

ایشان خود در ضمن تشریح و بیان مراد این حدیث، فرموده‌اند:



«ولعلّ المراد بحديث «الانبياء احياء في قبورهم يصلّون» أنهم أبقوا على هذه الحالة ولم تسلب عنهم ... .» (شاید مراد از حدیث «الأَنبیاءُ اَحیاءٌ فی قُبورهِم...» این باشد که آنان بر همان حالتِ دنیوی باقی مانده‌اند، و این حالت از آنها مسلوب نشده است.)

همچنین می‌فرمایند:

«يريد بقوله: «الأنبياء»، مجموع الأشخاص لا الأرواح فقط.» (مراد از «الانبیاء»، مجموع اشخاص انبیا علیهم السلام است نه فقط ارواحشان؛ یعنی انبیا علیهم السلام با اجسام مبارکه‌ی خود زنده‌اند.) (تحیة الاسلام: ۳۶)

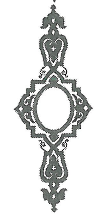
شیخ الاسلام، علامه «شبیر احمد عثمانی» رحمه الله در تصحیح این حدیث، قول حافظ «ابن حجر» رحمه الله را تأیید کرده است. (فتح الملهم: ۱/ ۳۲۹)

و همچنین فرموده‌اند:

«ان النبی ﷺ حیٌّ کما تقرّر وانّه ﷺ یصلّی فی قبره بأذان وإقامة.» (همانا پیامبر ﷺ زنده است؛ چنان که به ثبوت رسیده، و در قبرِ خود با اذان و اقامه نماز می‌خواند.)
(فتح الملهم: ۳/ ۴۱۹)

حضرت علامه «انور شاه» رحمه‌الله نیز همین سخن را گفته است؛ می‌فرماید:
«إن کثیرًا من الأعمال قد ثبتت فی قبور کالأذان والإقامة عند الدارمی وقراءة القرآن عند الترمذی.» (انجام گرفتن بسیاری از اعمال در قبرها ثابت شده است، مانند ثبوت اذان و اقامه در روایتِ دارمی، و ثبوتِ قرائت «قرآن» در روایت ترمذی.)
(فیض الباری: ۱/ ۱۸۳)

***



درباره‌ی عقیده‌ی مورد بحث، مسلکِ «دیوبند» از عبارتِ «المهنّد» کاملاً عیان است و در سطور بالا اشاره‌ی اجمالی به سوی دلایل این مسلک نیز بیان شد. اکنون برای تأیید آن، تصریحات مزید بعضی از اکابرِ «دیوبند» ذیلاً مرقوم می‌گردد.

حجة الاسلام، حضرت مولانا «محمد قاسم نانوتوی» قدس سره می‌فرمایند:

«ارتباط ارواح انبیا علیهم‌السلام با بدن کماکان باقی است، و از اطراف و جوانب به سوی آن کشش پیدا می‌کند.» (جمال قاسمی: ۱۳)

و : «رسول الله ﷺ هنوز در قبر زنده است ، و همانند افراد گوشه‌نشین و چلّه‌کشان، عزلت گزیده است. همان‌گونه که مال ایشان قابل اجرای حکم میراث نمی‌شود، مالش محلِ توریث هم نیست.» (آب حیات: ۲)

و : «انبیا علیهم‌السلام را به حساب ابدان دنیا زنده می‌دانیم، ولی حسب فرمان ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ [آل‌عمران: ۱۸۵ و انبیاء: ۳۵] و ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ﴾ [زمر: ۳۰]، درباره‌ی

تمام انبیای کرام علیهم‌السلام و مخصوصاً حضرت سرور کاینات صلی‌الله‌علیه‌وسلم اعتقاد موت هم ضروری است.»

(لطائف قاسمیّه: ص ۴)

قطب الارشاد، حضرت مولانا «رشید احمد گنگوهی» قدس‌سره می‌فرمایند:



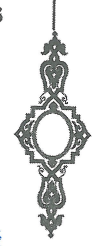
«ولأن النبيين صلوات الله عليهم اجمعين لمّا كانوا أحياءًا فلا معنى لتوريث الأحياء منهم.»

(هرگاه اعتقاد بر این است که انبیا علیهم‌السلام زنده اند، پس ارث بردن زندگان از آنها مفهوم و معنی ندارد.)

(الکوکب الدری: ۱/ ۴۴۳)

و :«آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم در قبر شریفش زنده‌اند؛ که آمده است: «نبیّ الله حیٌّ یُرزق». این حیات را مولوی محمد قاسم سلّمه‌الله نیز در کتابچه‌اش «آب حیات» بِمَالامَزیدَ عَلَیه اثبات نموده است.»

(هدایة الشیعه: ۱۸)



حکیم الأُمة، حضرت مولانا «اشرف علی تهانوی» رحمه‌الله می‌فرمایند:

«قبر مبارک آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم دارای شرف زیادی است؛ چون در داخل آن، جسد اطهر و بلکه خود آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم یعنی جسد مع تلبّسِ الروح تشریف فرماست؛ زیرا آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم در قبر زنده اند. تقریباً همه‌ی اهل حق بر این مطلب متفق هستند و اعتقاد صحابه رضی‌الله‌عنهم نیز همین است. در حدیث نیز نصّ آمده است که «انّ نبیّ الله حیٌّ یُرزق»؛ یعنی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم در قبر شریف زنده است و به وی رزق هم می‌رسد.»

(الحبور: ۱۴۹)

و در جایی دیگر می‌فرمایند:

«برای آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم پس از وفات هم حیات برزخی ثابت است، و آن از حیات برزخی شهدا نیز بالاتر و به حدّی قوی است که قریب حیات ناسوتی است؛ چنان که بسیاری از احکام ناسوت هم برآن متفرّع هستند. مثلاً همان‌گونه که با همسر مردِ زنده نکاح درست نیست، با ازواج مطهرات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم هم نکاح جایز نیست. و همان‌طور که ارثِ آدم زنده تقسیم نمی‌شود، ارث آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیز تقسیم نمی‌شود. و در احادیث سماعِ صلوة و سلام هم وارد شده است.»

(الطهور: ۴۹)

حضرت مولانا، سید «حسین احمد مدنی» رحمه‌الله تحریر می‌فرمایند:

«آنها (وهابیه) بعد از وفات ظاهری انبیا علیهم‌السلام، حیات جسمانی و بقای ارتباط بین الروح و الجسم را انکار می‌کنند. و این بزرگواران (علمای «دیوبند») نه تنها قایل که حتی مثبت آن نیز می‌باشند و با شور و هیجان زیاد برای اثبات آن، اقامه‌ی دلایل نموده و رسایل متعددی تصنیف و منتشر فرموده‌اند.» (نقش حیات: ۱/ ۱۰۳)

مفتی «پاکستان»، حضرت مولانا مفتی «محمد شفیع» رحمه‌الله، مفتی سابق «دارالعلوم دیوبند» تحریر می‌فرمایند:

«عقیده‌ی جمهور امت در این مسأله این است که نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم و تمام انبیا علیهم‌السلام با جسدِ عنصری خویش در برزخ زنده هستند و حیات برزخی‌شان تنها روحانی نیست، بلکه حیاتی جسمانی است که با حیات دنیوی کاملاً مماثلت دارد؛ جز این که آنان مکلّف به احکام نیستند.»

و سپس در ادامه‌ی این سخن مرقوم می‌فرمایند:



«خلاصه‌ی کلام این است که حیات انبیا علیهم‌السلام بعد الموت، یک حیات حقیقی- جسمانی مانند حیات دنیوی است. عقیده‌ی جمهور امت و عقیده‌ی من و عقیده‌ی تمام بزرگان «دیوبند» همین است.»

(ماهنامه «الصدیق»، ملتان، جمادی الأُولی ۱۳۷۸هـ.)(۱)

مخدوم العلماء، حکیم الاسلام، حضرت مولانا قاری «محمد طیب» رحمه‌الله نوشته‌اند:

«مسلک احقر و مشایخ احقر همان است که در «المهنّد» به تفصیل مرقوم است. یعنی جناب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم و تمام انبیا علیهم‌السلام در عالم برزخ با جسد عنصری زنده هستند. کسانی‌که با این نظر مخالف هستند در این مسأله از مسلک «دیوبند» منحرف هستند.»

---

(۱) ایضاً تفسیر معارف القرآن: ۷/ ۲۰۳ (مترجم).

(ماهنامه «الصدیق»، ملتان، جمادی الأُولی ۱۳۷۸هـ.)

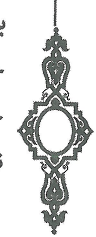
مفتی «دارالعلوم دیوبند»، حضرت مولانا «سید مهدی حسن» رحمه الله می‌نویسند:

«آن‌حضرت ﷺ در قبر مبارک خود با جسد خود موجود و زنده است. کسی که در کنار قبر مبارک آن‌حضرت ﷺ ایستاده سلام عرض می‌کند و یا صلوات می‌خواند، ایشان علیه السلام شخصاً خودش می‌شنود و جواب سلام را می‌دهد»

(ماهنامه «الصدیق»، ملتان، جمادی الأُولی ۱۳۷۸هـ.)

شیخ الحدیث «جامعه‌ی اشرفیه‌ی لاهور»، حضرت مولانا «محمد ادریس» رحمه الله می‌نویسد:

«عقیده‌ی اجماعی تمام اهل سنّت این است که حضرات انبیای کرام علیهم الصلوة والسلام بعد از وفات، در قبرهای خود زنده اند و مشغول نماز و عبادات هستند. این حیات برزخی حضرات انبیای کرام علیهم الصلوة والسلام اگر چه برای ما محسوس نیست، اما بلاشبهه حیات حسّی و جسمانی است؛ زیرا از حیات روحانی و معنوی، عامه‌ی مؤمنان و حتی ارواح کفار نیز برخوردارند»





(حیات نبوی: ۲)

عقیده‌ی هشتم:

اولیٰ و بهتر این است که در وقت زیارت قبر شریف، روی خود را به جانب چهره‌ی انور آن‌حضرت علیه السلام قرار داده سرِ پا بایستد و همین روش به نزد ما معتبر است و معمول ما و مشایخ ما همین است. و طریق دعا خواندن هم حکمش همین است؛ چنان که از امام «مالک» رحمه الله هنگامی که خلیفه‌ی وقت او از وی سؤال کرده بود، مروی است. این مطلب را حضرت «گنگوهی» رحمه الله در کتاب «زبدة المناسک» به صراحت بیان داشته است.

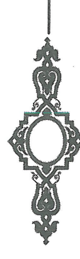
(المهنّد: ۹۲)

عقیده‌ی نهم:

به عقیده‌ی ما، رسول‌الله ﷺ (و همچنین تمام انبیای دیگر علیهم‌السلام) در قبرهای خود زنده‌اند، نماز می‌خوانند، به «حس» و «علم» موصوف‌اند، اعمال امت بر آن‌حضرت علیه‌السلام عرضه و صلوٰة و سلام به ایشان رسانیده می‌شوند. (طبقات الشافعیه: ۴/ ۲۸۲)

عرضه شدن اعمالِ امتِ اجابت به آن‌حضرت ﷺ به طور اجمال به وسیله‌ی فرشتگـان، از روایت صحیحِ «مسندِ بزّار»[۱] ثابت است. علامه «عثمانی» رحمه‌الله سند این روایت را «جیّد» و قابل احتجاج دانسته است.
(فتح الملهم: ۴/ ۴۱۳)[۲]

حضرت مولانا «خلیل احمد سهارنپوری» رحمه‌الله در «براهین قاطعه» (ص





(۱) به روایت بزار در مسند از ابن مسعود رضی‌الله‌عنه مرفوعاً با الفاظ «حياتي خيرٌ لكم؛ تحدّثون ويحدّث لكم. ووفاتي خيرٌ لكم؛ تعرض عليّ اعمالكم، فما رأيتُ من خيرٍ حمدتُ الله عليه وما رأيت من شرٍ استغفرتُ الله لكم.»: ش١٩٢٥ – و سمهودي در «وفاء الوفاء»: ٢/ ٤٠٦).

(۲) همچنين به تصحيح هيثمي در «مجمع الزوائد»: ٩/ ٢٤ و سبكي در «شفاء السقام»: ٣٤ و سيوطي در «الخصائص الكبري»: ٢/ ٢٨١ و در «الجامع الصغير»: ١/ ١٥٠ و زرقاني در «شرح المواهب»: ٥/ ٣٣٧ و ابن سعد در «طبقات»: ٢/ ١٩٤ و داود ابن سليمان بغدادي در «المنحة الوهبية في ردّ الوهابية»: ١٥ و شاه عبدالعزيز دهلوي در «فتاواي عزيزي»: ٢/ ٦٩ (در ترجمه ي اردو: ٢/ ١٤٦) و عزيزي در «السراج المنير»: ٢/ ٢٣٣ و ابن عبد الهادي در «الصارم المنكي»: ١٦٨ و انورشاه كشميري در «فهرست عقيدة الإسلام»: ١١ و سرفرازخان صفدر در «تسكين الصدور»: ذيل صفحات ٢٣٥ ـ ٢٣٤.

مضمون و مفهوم حديث عرض اعمال در «مسند احمد» (٣/ ١٦٥) و «مسند ابوداود طيالسي» (٢٤٨) و «مجمع الزوائد» (٢/ ٣٢٨) و مراجع ديگر نيز آمده و مورد قبول واستدلال علما مي‌باشد. گزيده‌ي جامعي از الفاظ مختلف اين حديث را مي‌توانيد در «احسن الفتاويٰ» (١/ ٥١٨ الي ٥٢٠) بخوانيد. (آزاد)

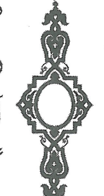
۲۰۰) – که آن را مولانا «گنگوهی» رحمه‌الله حرف‌به‌حرف و به طور دقیق مطالعه و تأیید فرموده است– می‌نویسد:

«صلوٰة و سلام را ملائکه می‌رسانند و اعمال امت بر آن‌حضرت ﷺ عرضه می‌گردد.»

حکیم الاُمة، حضرت «تهانوی» رحمه‌الله می‌فرمایند:

«از مجموعه‌ی روایات، علاوه بر فضیلت حیات و اکرام ملائکه در برزخ، این مشاغل نیز برای آن‌حضرت ﷺ ثابت هستند: ملاحظه و مشاهده‌ی اعمال امت، نماز خواندن ...» **(نشرالطیب: ۲۹۷)**

از این عبارات صریحاً واضح می‌شود که علاوه بر رسیدن صلوٰة و سلام در عالم برزخ، اعمال امت نیز بر آن‌حضرت ﷺ عرضه می‌شوند. منظور از رسیدن درود و سلام این است که فرشتگان آن‌حضرت علیه‌السلام را مطلع می‌سازند. آن‌چه در این روزها از رسیدن صلوٰة و سلام به آن‌حضرت ﷺ این معنی مراد گرفته می‌شود که ثواب صلوٰة و سلام به ایشان علیه‌السلام می‌رسد، مفهومی خلاف عقیده‌ی اجماعی امت است.



عقیده‌ی دهم:

به عقیده‌ی ما، حضرت رسول ﷺ و سایر انبیا علیهم‌السلام همان گونه که در دنیا در حیات ظاهری قبل از وفات، حقیقتاً «نبی» و «رسول» بودند، بعد از وفات در قبور مبارکه‌ی خود نیز حقیقتاً «نبی» و «رسول» هستند.

علامه «شامی» رحمه‌الله نوشته است:

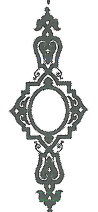
« آن‌چه دشمنانِ امام اهل‌سنّت، امام «ابوالحسن اشعری» رحمه‌الله (متوفای ۳۳۰ هـ.) به وی منسوب کرده اند که به رسول بودن پیامبر ﷺ بعد از وفات ایشان علیه‌السلام قایل

نبود، یک بهتان محض و اتهام و افترا است. امام «ابوالقاسم قشیری» رحمه‌الله (متوفای ۴۶۵ هـ.) این افترا را به شدّت رد فرموده است.»

(فتاوای شامی: ۳/ ۳۲۷)

نکته:

برای «نبوت» و «رسالت»، موصوف بودن به «حسّ» و «علم» لازم است. به همین جهت، ضروری است که عقیده داشته باشیم در ابدان مبارکه‌ی انبیا علیهم‌السلام بعد از وفات نیز با ارتباط روح، ادراک و شعور باقی است؛ و الاّ بدنی که فاقد درک و شعور باشد، نمی‌توان حقیقتاً بر آن رسول خدا اطلاق کرد و این وضع، مستلزم انعزال «رسول» از وصف «نبوّت» بعد از وفات خواهد بود؛ زیرا آن ابدان مدفونه بدون تعلق روح، فقط با داشتن شعوری مانند شعور جمادات که در آن‌ها ایجاد می‌شود، چون فاقد «احساس» و «علم» هستند، نمی‌توانند به وصف «نبوت» و «رسالت» متصف شوند- وَالعِيَاذُ بِاللهِ تَعَالَي مِن هذَا!



عقیده‌ی یازدهم:

عقیده‌ی ما و مشایخ ما این است که سید و مولا و حبیب و شفیع ما، حضرت «محمد رسول الله» صلی‌الله‌علیه‌وسلم از همه‌ی مخلوقات، افضل و به نزد خداوند متعال، از همه بهتر است. به اعتبار قرب و منزلت در نزد الله سبحانه‌وتعالی هیچ کس نمی‌تواند حتی به حاشیه‌ی بارگاه آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم برسد، تا چه برسد به این‌که بتوان تصوّر برابری کسی را با آن‌حضرت علیه‌السلام به مخیله‌ی خود آورد.

«رسول‌الله» صلی‌الله‌علیه‌وسلم ، سرور و آقای همه انبیا و رسل علیهم‌السلام و خاتم برگزیدگان الهی است؛ چنان که از نصوص به ثبوت رسیده است. و عقیده‌ی ما، و دین و ایمان ما همین است. این مطلب را مشایخ ما در تصانیف زیادی به صراحت

بیان کرده‌اند.

(المهنّد: ۱۰۹)

عقیده‌ی دوازدهم:

عقیده‌ی ما و مشایخ ما این است که سرور و آقا و شفیع و محبوب ما، حضرت «محمد رسول الله»ﷺ، خاتم النّبیّین است؛ بعد از وی، هیچ کس نبی نیست [و نمی‌شود]؛ چنان که خداوند متعال در کتاب پاکش فرموده است: ﴿وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ﴾ [احزاب: ۵] (و لیکن محمد، رسول خدا و خاتم انبیا است).

این مطلب از احادیث و روایات کثیری که به حدِّ تواترِ معنوی رسیده‌اند، هم ثابت شده و به اجماعِ امت نیز ثابت است. امکان ندارد از میان ما کسی خلاف آن چیزی بگوید؛ زیرا هر کس منکر این مطلب [«خاتمیت»] باشد، به عقیده‌ی ما بلاریب کافر است؛ چون منکر نصّ صریح و قطعی است.

(المهنّد: ۱۰۴)

عقیده‌ی سیزدهم:

سخن ما و سخن همه‌ی مشایخ ما درباره‌ی آن مرد «قادیانی» که مدّعی «نبوت» و «مسیحیت» بود، این است: وقتی او دعوای نبوت کرد و منکر رفع حضرت «عیسی مسیح» علیه‌السلام به آسمان شد و عقاید پلید و زندیق بودنش ظاهر گردید، مشایخ ما فتوا به کافر بودنش صادر کردند. درباره‌ی کفر این مرد «قادیانی»، فتوای حضرت مولانا «رشید احمد گنگوهی» رحمه‌الله چاپ و منتشر شده است و به کثرت نزد مردم یافت می‌شود.

(المهنّد: ۱۵۵)

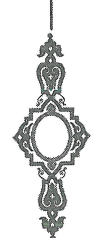
عقیده‌ی چهاردهم:

هر کس بگوید: «نبی اکرم ﷺ بر ما فقط این قدر فضیلت دارد که برادر بزرگتر بر برادر کوچکش دارد»، عقیده داریم که چنین کسی از دایره‌ی ایمان خارج است. در تصانیف تمام اکابرِ گذشته‌ی ما، مخالفت با این عقیده‌ی واهی مصرّح است.

(المهنّد: ۱۰۹)

عقیده‌ی پانزدهم:

ما به زبان قایل و به دل معتقد برآنیم که به سیّدنا «رسول الله» ﷺ از همه‌ی مخلوقات، بیش‌تر علوم عطا شده است که به ذات و صفات و تشریعات یعنی احکام عملیه و حِکَم نظریه و حقایق حقه و اسرار مختفیه و غیرهم تعلق دارند که از میان مخلوقات کسی نمی‌تواند به گِرد آن نزدیک شود؛ نه ملک مقرب و نه نبیِّ مرسل!



بدون شک به آن‌حضرت ﷺ علم اولین وآخرین عطا گردیده و فضل خداوند بر وی بسیار عظیم است. امّا این مستلزمِ آن نیست که در هر آن از اَوان، علم و اطلاع هر جزء از جزییات حوادث و واقعات برایش حاصل شود و بنابراین، اگر احیاناً واقعه‌ای از مشاهده‌ی شریفه‌ی آن‌حضرت ﷺ غایب بماند، در وسعت علمی آن‌حضرت علیه السلام در علوم تشریعی و معارف و برتری وی در این جنبه بر همه‌ی مخلوقات، نقص و عیبی به وجود نمی‌آید؛ و لو این که غیر از ایشان علیه السلام شخصی دیگر از آن جزیی باخبر باشد. چنان‌که بر حضرت «سلیمان» علیه السلام آن واقعه‌ی عجیب که «هُدهُد» از آن آگاهی یافته بود، مخفی ماند و «هُدهُد» گفت: ﴿أَحَطتُ بِمَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ وَجِئۡتُكَ مِن سَبَإِۭ بِنَبَإٖ يَقِينٍ﴾ [نمل: ۲۲] **(دریافته‌ام خبری را که تو از آن مطلع نیستی و از مُلک سبا خبری غیرقابل**

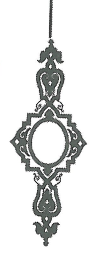
انکار به نزد تو آورده‌ام). ولی با این همه در اعلم بودن حضرت «سلیمان» علیه‌السلام هیچ نقصی ایجاد نشد.

(المهنّد: ۱۱۲)

عقیده‌ی شانزدهم:

این، عقیده‌ی اکید و پخته‌ی ماست که هر کس بگوید: «علم فلان شخص (مثلاً «شیطان»)- مَعَاذَالله!- از علم نبیّ اکرم ﷺ بیشتر است»، او کافر است! و این امر را نه یک نفر، بلکه تعداد زیادی از علمای ما به صراحت بیان کرده‌اند.

(المهنّد: ۱۱۴)



عقیده‌ی هفدهم:

به عقیده‌ی ما، کثرتِ درود و صلوات بر حضرت پیامبر ﷺ، مستحب و طاعتی موجب اجر و ثواب بی‌حد و نهایت است؛ چه با خواندن کتاب «دلائل الخیرات» باشد و چه با خواندن رسایل و کُتُب دیگری که در این موضوع تألیف شده‌اند. ولیکن به نزد ما خواندن درودهایی افضل است که صیغه و الفاظش هم از خود رسول‌الله ﷺ منقول باشد؛ گرچه خواندن درود غیرمنقول هم از فضیلت خالی نیست و شخص با خواندن این نوع درودها نیز مستحق آن مژده‌ی نبی ﷺ خواهد شد که فرموده است:

«هر کس بر من یک بار درود بفرستد، خداوند ده بار بر وی رحمت خواهد فرستاد.»[1]

(المهنّد: ۹۳)

---

(۱) تخریج این حدیث گذشت. (ترجمه‌ی «المهند»: تحت جواب سؤال هفتم)

عقیده‌ی هجدهم:

ذکر و بیان تمام احوال و واقعاتی که کوچک‌ترین تعلقی با «رسول الله» ﷺ داشته باشند، نزد ما خیلی پسندیده و از عالی‌ترین مستحبات است- اعمّ از این که ذکر ولادت باسعادت آن‌حضرت ﷺ باشد یا تذکره‌ی بول و براز و نشست و برخاست و خواب و بیداری ایشان علیه السلام؛ چنان که در رساله‌ی ما، «براهینِ قاطعه» این مطلب در مواضعِ متعددی به صراحت مذکور و در فتوای مشایخِ ما مسطور است.

(المهنّد: ۱۲۵)

عقیده‌ی نوزدهم:

در خوابِ پیامبر ﷺ (و همچنین تمام انبیا علیهم السلام)، فقط چشم‌های مبارک می‌خوابید و قلب مطهرشان نمی‌خوابید. به همین جهت از خوابِ آن‌حضرت ﷺ، وضوی ایشان علیه السلام باطل نمی‌شد.



(نشرالطیب: ۲۲۷ و ۱۹۴)

در «صحیح بخاری» (۱/ ۱۵۴) آمده است:

«اِنّ عینَیَّ تنامان، ولا ینام قلبی.»[۱] **(چشمانم می‌خوابد، امّا قلبم نه.)**

و در همان کتاب (۱/ ۵۰۴) آمده است:

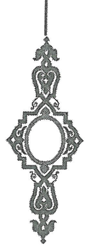
---

(۱) به روایت بخاری در صحیح از عایشه رضی الله عنها: ابواب التّهجد/ باب۱٦، ش۱۱٤۷ و صلاة التراویح/ باب۱، ش۲۰۱۳ و مناقب/ باب۲۱، ش۳۵٦۹- و مسلم در صحیح: صلاة المسافرین/ باب۱۷، ش ۱۲۵ (۷۳۸)- و ابوداود در سنن: طهارة/ باب۷۹، ش۲۰۲ و تطوع/ باب۲٦، ش۱۳٤۱- و ترمذی در سنن: ابواب الصلاة/ باب۲۰۸، ش٤۳۹- و نسایی در سنن: قیام اللیل/ باب۳٦، ش۱٦۹۷- و مالک در مؤطا: صلاة اللّیل/ باب۲، ش۲٦۳- و عبد الرزاق در مصنف- و ...

«وَكَذٰلك الأنبياءُ تنام أعيُنُهم، ولا تنام قلوبُهم.»[1] (و انبیا همه چنین هستند؛ چشم‌های‌شان می‌خوابد، و دل‌های‌شان نمی‌خوابد.)

دفع یک شبهه:

از ماجرای یکی از سفرهای رسول‌الله ﷺ که در آن، به علت خواب رفتن، نمازِ صبح ایشان علیه‌السلام فوت شد[2]، نباید اشتباه کرد که اگر در خواب، قلبِ پیامبر ﷺ نمی‌خوابید، چرا علم طلوع فجر برایش حاصل نشد؟ زیرا ادراک طلوع و غیره از اموری است که به چشم تعلق دارند و به قلب مربوط نیستند. از آن‌جایی که اثر خواب بر چشمان مبارک ظاهر شده بود، طلوع فجر ادراک نگردید.



برای اطلاع از تفصیل مزید در این مورد، به شرح «نووی» رحمه‌الله بر «صحیح مسلم» (۱/ ۲۵۴) و «فتح الملهم» (۱/ ۲۴۱) و «امداد الفتاوی» مراجعه شود.

عقیده‌ی بیستم:

رؤیای انبیا علیهم‌السلام (یعنی چیزی که در خواب می بینند)، در حکم وحی است. در «صحیح بخاری» (۱/ ۲۵) آمده است:

---

(۱) به روایت بخاری در صحیح از انس رضی‌الله‌عنه موقوفاً: مناقب/ باب۲۱، ش۳۵۷۰ و توحید/ باب۳۷، ش ۷۵۱۷- و بیهقی در سنن کبری: طهارة/ باب۱٤۱، ش٦۱۳ و نکاح/ باب٤۰، ش۱۳۷۷۰- و ....

(۲) اشاره به لیلة التعریس است. قصه اش را بخوانید در صحیح مسلم: مساجد/ باب٥٦- سنن ابوداود: صلاة/ باب۱۱- معجم الصحابة (بغوی): ش٤۲۸- سنن کبرای بیهقی: صلاة/ باب۳۰۳- ....

«آن‌چه پیامبران علیهم السلام در خواب می‌بینند، وحی است.»[1]

عقیده‌ی بیست و یکم:

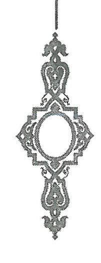


رسول گرامی صلی الله علیه و سلم از جانب پشت سرِ خود هم مانند جلوِ چشم خود می‌دیدند. (نشرالطیب: ۲۲۸)

امام «بخاری» رحمه الله (در «صحیح»: ۱/ ۱۰۰) از حضرت «انس» رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند:

«صف‌های‌تان را راست کنید که من شما را از پشت سرِ خود می‌بینم.»[2]

عقیده‌ی بیست و دوم:



در این زمان بسیار ضروری و بلکه واجب است که از میان چهار امام، تقلید یکی اختیار کرده شود؛ زیرا ما به تجربه دریافته‌ایم که ترک تقلیدِ ایمه و اتباع نفس و هوای خویش، سرانجام و نتیجه‌ای جز سقوط در سیاه‌چال الحاد و زندقه ندارد - **خداوند از آن در امان دارد!** - و به همین جهت ما و تمام مشایخ

---

(۱) موقوفاً از ابن عباس و عبید بن عمیر و امام شافعی روایت شده و مستند به آیه‌ی ﴿قَالَ يَٰبُنَيَّ إِنِّيٓ أَرَىٰ فِي ٱلۡمَنَامِ أَنِّيٓ أَذۡبَحُكَ﴾ (صافات: ۱۰۲) است. (به روایت بخاری در صحیح: وضوء/ باب۵، ش۱۳۸ و صفة الصلوة/ باب۷۷، ش۸۵۹- و ترمذی در سنن: مناقب/ باب۱۸، ش۳۶۸۹- و حاکم در مستدرک: ش۳۶۱۳ و ۸۱۹۷- و بیهقی در سنن کبری: ش ۶۱۲ و ۱۷۰۳۸- و طبرانی در معجم کبیر: ش۱۲۱۳۶- و ...).

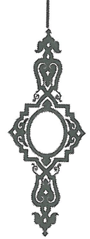
(۲) به روایت بخاری در صحیح: الجماعة والإمامة/ باب۴۲ و ۴۳، ش۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۵- و نسایی در سنن: الإمامة/ باب۲۸، ش۸۱۴ و باب۴۷، ش۸۴۵- و احمد در مسند: ش ۱۱۰۰۷، ۱۲۰۳۰، ۱۲۹۰۷، ...- و ...

ما در کلیه‌ی اصول و فروع، مقلد امام المسلمین، حضرت «ابوحنیفه» رضي الله عنه هستیم. خدا کند بر همین روش بمیریم و در همین زمره محشور شویم.

پیرامون این موضوع، مشایخ ما تصانیف متعددی دارند که در دنیا مشهور و منتشر هستند. **(المهنّد: ۹۴)**

عقیده‌ی بیست و سوم:

به نظر ما مستحب است که چون انسان از تصحیح عقاید و تحصیل مسایل ضروری شرعی فارغ شود، با شیخ طریقتی بیعت کند که در شریعت راسخ العقیده و به دنیا بی‌رغبت و طالب آخرت باشد و گردنه‌ها و نشیب و فرازهای نفس را طی کرده و به اعمال صالحه و نجات‌دهنده خوگرفته و از افعال مهلک به دور و متنفّر باشد و خود او کامل باشد و بتواند دیگران را نیز کامل سازد. دست در دست این گونه مرشدی بنهد و نظر خود را در نظر او منحصر گرداند و به مشاغل صوفیه یعنی به ذکر و فکر و در فنای تام مشغول شود و نسبتی را به دست آورد که نعمت عظمیٰ و غنیمتِ کبریٰ است و در زبانِ شریعت از آن به نام «احسان» یاد شده است و کسی که این نسبت برایش میسّر نیست و نتواند به این مرحله و مقام برسد، برای وی منسلک شدن در سلسله‌ی مشایخ هم کافی است؛ زیرا رسول اکرم ﷺ فرموده است:




«انسان با کسی خواهد بود که با وی محبت دارد.»[1]


و:

---

(۱) تخریج این حدیث گذشت. (ترجمه‌ی «المهند»: تحت جواب سؤال یازدهم).

«آنها کسانی هستند که همنشین‌شان محروم نخواهد ماند.»[1]

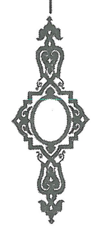
و بِحَمدالله ما و مشایخ‌مان در بیعتِ این بزرگواران داخل و به مشاغل‌شان، شاغل و در پی حصول ارشاد و تلقین از آنان بوده‌ایم. والحمد لله علیٰ ذٰلک.

(المهنّد: ۹۶)

عقیده‌ی بیست و چهارم:

استفاده از روحانیت مشایخ و بزرگان و یافتن فیض باطنی از سینه‌ها و از قبرهای‌شان بدون تردید صحیح است، اما فقط به همان روش که خواص و اهل این راه می‌دانند، نه با روشی که در میان عوام الناس رواج دارد.

(المهنّد: ۹۷)



عقیده‌ی بیست و پنجم:

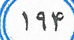
ما و مشایخ‌مان یقین داریم که هر کلامی که از حق تعالیٰ- جَلَّ شَانُهُ - صادر شده یا در آینده صادر خواهد شد، یقیناً راست و بدون شبهه مطابق با واقع امر است.

در هیچ سخنی از کلام او تعالیٰ (اَلْعِيَاذُ بِالله!) شایبه‌ی «کذب» (دروغ) و واهمه‌ی «خُلف» (خلاف واقع بودن) اصلاً نیست و هر کس هم خلاف این معتقد باشد یا در کلام الهی واهمه‌ی کذب پیدا کند، کافر و ملحد و زندیق است که در وجودش ذرّه‌ای ایمان وجود ندارد.

(المهنّد: ۱۳۶)

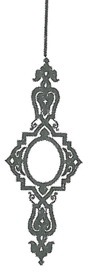
وآخر دعوٰنا أ ن الحمدلله رب العالمین، وصلی الله تعالیٰ علی سیّدنا محمد سیّد الأولین

(۱) تخریج این حدیث گذشت. (ترجمه‌ی «المهند»: تحت جواب سؤال یازدهم).



والآخرين، وعلى آله، وصحبه، وازواجه، وذرّياته اجمعين.

احقر العباد؛ سيّد عبد الشكور ترمذی ابن مولانا سيّدعبدالكريم گمتهلی
مفتی سابق «خانقاه امداديه تهانه بهون»





تصدیقات اکابر «علمای دیوبند»

۱- مهتمم دارالعلوم دیوبند، «قاری محمد طیب»

«أصابوا بما أجابوا.» (آن چه نوشته‌اند، صحیح است.)

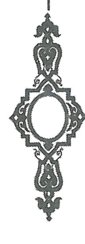
محمد طیب، «دارالعلوم دیوبند» و اکنون وارد «لاهور»

۱۵/ رجب/ سال ۱۳۸۸هـ. = ۹/ اکتبر/ سال ۱۹۶۸م.

۲- مفتی اعظم پاکستان، حضرت مولانا «مفتی محمد شفیع»

«بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وکفی، وسلامٌ علی عباده الذین اصطفی



احقر قسمت‌هایی از اول رساله‌ی «عقاید علمای دیوبند» تألیف عزیز محترم، مولانا عبدالشکور راخواندم. گرچه این طبعاً مورد پسند من نیست که کتابی تحت عنوان «عقاید علمای دیوبند» نوشته شود که امکان دارد نادانان به این اشتباه بیفتند که شاید عقاید آنها عقایدی مخصوص است؛ در حالی که علمای «دیوبند» همان عقاید مسلّمه‌ی تمام اهل‌سنت و جماعت است. به همین دلیل ما بدون کم و کاست می‌توانیم بگوییم که شما کتب عقاید اهل‌سنت و جماعت را مطالعه کنید؛ تمام عقایدی که در همه‌ی این کتاب‌ها به صراحت ذکر شده، علمای «دیوبند» سرسختانه حاملش هستند و در تردید مخالفان آن از همه سبقت دارند. اما چون یک گروهِ خاص، با منسوب ساختن عقاید اهل‌سنت و جماعت فقط به علمای «دیوبند»، سعی در بدنام کردنِ آنان نموده‌اند، لذا اگر با همین نام، «عقاید اهل‌سنت و جماعت»، مطرح شوند، برای کسانی که در خطر وقوع در شکوک و شبهات قرار گرفته‌اند، سودمند و نافع خواهد بود.

عزیز محترم مولانا عبدالشکور به این امر مهم توجه کرده و با این کار، الحمد لله یکی از نیازهای عموم مردم را برآورده فرمودند. خداوند متعال به ایشان جزای

خیر عطا فرماید و این رساله را نافع و مفید قرار دهد.»

بنده؛ محمد شفیع، «دارالعلوم کراچی» (۱۴) ۲۱/ ۸/ ۸۸ هـ.

۳- محقق بزرگ، علامه «ظفر احمد عثمانی تهانوی»

«الحمد لله ذی العزّة والعظمة والکبریاء، والصلوٰةُ والسلام علیٰ خیرته من خلقه؛ سیدنا محمّد خاتم النبیین سید الانبیاء وعلی آله، وأصحابه البررة الأتقیاء، وتابعیهم باحسان، واتباعهم من العلماء والفقهاء و الأولیاء وعلی المسلمین و المسلمات؛ الأموات منهم والأحیاء ـ و بعد؛

فقد سرَّحتُ النّظر فی هٰذه الرسالة خطفةً؛ فوجدتُها صحیحةً نفسیاً، علقه قد ذکر المؤلّف فیها عقائد علمائنا ومشائخنا، أخذاً من المهنّد وغیره من مؤلفات أکابرنا من علماء دیوبند. جزی الله خیراً مؤلّفَه الکریم، وأولاه أجرًا جزیلاً بفضله العمیم.»(۱)



وأنا المفتقر الی رحمة ربّه الصمد؛ عبده: ظفر احمد العثمانی التهانوی
غَفَر الله له ولوالدیه ولمشائخه ولأصحابه واحبَابه
۴/ شعبان/ ۱۳۸۸هـ.

۴- حضرت مولانا «محمد یوسف بنّوری»

«رساله را با دقت خواندم؛ آنچه حضرت مفتی محمد شفیع مُدّ ظِلُّه تحریر فرموده‌اند، من هم تأیید می‌کنم.»

محمد یوسف بنوری عَفَا اللهُ عَنهُ
۲۴/ شعبان/ ۱۳۸۸هـ.

۵- حضرت مولانا «خیر محمد جالندری»

---

(۱) «به رساله نظری انداختم؛ آن را صحیح و نفیس یافتم. مؤلف در آن، عقاید علما و مشایخ ما را برگرفته از «المهنّد» و دیگر تألیفات اکابر علمای «دیوبند» ذکر کرده است. خداوند مؤلف بزرگوار را خیر دهد و از فضل عمیم خود مستحق اجر جزیل گرداند.»

«ای والله! الاجوبة کلها لحقٌّ، و الحق أحقُّ أن یُتَّبع.»

احقر؛ خیر محمد عَفَا اللهُ عَنهُ، مهتمم مدرسه خیرالمدارس، ملتان
۲۵ / جمادی الاخری/ ۱۳۸۸هـ.

۶- حضرت مولانا «مفتی جمیل احمد تهانوی»

«همه‌ی مسایلِ ذکرشده، حق است.»

جمیل احمد تهانوی- مفتی «جامعه اشرفیه» مسلم تاؤن، لاهور

۷- مولانا «مفتی محمد»

«العقائد المسطورة کلها حقّة؛ اتفق علیها مشائخنا. والله اعلم.»

محمود عَفَا اللهُ عَنهُ- مفتی قاسم العلوم، مُلتان
۲۵ / ۶/ ۱۳۸۸هـ.

۸ و ۹- مولانا «مفتی محمد عبدالله» و مولانا «مفتی عبد الستار»

«بنده رساله‌ی حضرت مولانا سید عبدالشکور ترمذی، مهتمم مدرسه‌ی «حقانیه ساهیوال» - بخش «سرگودا» - را که مشتمل بر عقاید اهل‌سنّت و جماعت است، دیدم. فجزی اللهُ المؤلفَ عنّی، وعن سائر المسلمین. بسیار عالی و عیناً مطابق با مسلک اسلاف است؛ ما با مندرجاتش متفق هستیم.»

نیازمند؛ محمد عبدالله عَفَا اللهُ عَنهُ- مفتی خیرالمدارس، ملتان
و بنده، نایب مفتی، عبدالستار عَفَا اللهُ عَنهُ
۲۴ / جمادی الاخریٰ/ ۱۳۸۸هـ.

۱۰- حضرت مولانا «عبدالحق حقانی»، مهتمم «دارالعلوم حقّانیه اکوّره ختک».

۱۱- مولانا «محمد احمد تهانوی»

«احقر با همه‌ی مندرجاتِ رساله کاملاً موافق هستم.»

محمد احمد تهانوی، مهتمم مدرسه‌ی «اشرفیه»، سکهر

۱۲- مولانا «عبد الحق نافع»

«عقاید علمای «دیوبند»، همان عقاید اهل‌سنت و جماعت است و سر مویی با هم

فرق ندارند، ولی بعضی از حسودان، تبلیغات سوء در هر فرصت مقتضی بر خلاف علمای «دیوبند» را تحت عنوان «عقاید دیوبندی»ها شعار خود ساخته‌اند. خدّام «دارالعلوم» هم همواره به منظور نجات دادن مردم عوام از دام فریب این حاسدان، به توضیح مسلک خود توجه می‌کرده‌اند. این رساله، یکی از حلقه‌های این سلسلة الذّهب (زنجیر طلایی) است. خداوند متعال به مصنّف در عوض این عمل نیک، بهترین پاداش عنایت فرماید.»

عبدالحق نافع عُفِيَ عَنهُ



۱۳- حضرت مولانا «عبد الله بهلوی»

«بسم الله حامداً و مصلیاً؛ بنده با این مؤلف در تمام موارد اتفاق دارم. جزی الله تعالی عنا المؤلف خیر الجزاء! اللّهمّ تقبل منّا ومنه، انّک انت السّميع العليم.»

(مولانا) عبدالله بهلوی عُفِيَ عَنهُ
مهتمم مدرسه‌ی «اشرف العلوم» حبیب آباد، شجاع آباد

۱۴- حضرت مولانا «محمد لائل پوری انوری قادری»، مهتمم «تعلیم الاسلام»

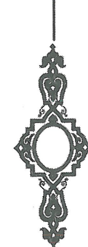
«بسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم

حامداً ومصلیاً. در سال ۱۳۳۰هـ . هنگامی‌که حضرت علامه «رشید رضا مصری» به «دارالعلوم دیوبند» تشریف آورد، بنا به دستور حضرت «شیخ الهند» رحمه‌الله، حضرت مولانا «محمد انور شاه کشمیری» رحمه‌الله در جمع علما و طلبه به زبان عربی سخنان مبسوطی ایراد فرمودند. ایشان در آن سخنرانی فرموده بودند: «ما در عقاید، حضرت مولانا «نانوتوی» رحمه‌الله را و در فروع، حضرت مولانا «رشید احمد گنگوهی» رحمه‌الله را به عنوان امام خود پذیرفته‌ایم و از این هر دو بزرگوار به ما علم صاف و زلال رسید. بنابراین، معلوم شد که «دیوبندیت» منحصر در اتباع این دو بزرگوار است. حالا دم از پیروی یکی از این دو زدن و در دیگری تنقیص رواداشتن، به هیچ وجه «دیوبندیت» نیست!»

هم‌چنان که حضرت «گنگوهی» رحمه‌الله در «هدایة الشیعه»، «آب حیات» را توثیق فرمودند، این کتابچه را هم که حضرت مولانا عبدالشکور ترمذی تصنیف فرموده است، حرف به حرف گوش کردم و آن را با اصول مشایخ و اساتذه‌ی خود مطابق یافتم و اعتقاد خود من هم از اول همین بوده است.

خداوند به مصنّف علاّم جزای خیر عطا فرماید و این عمل را وسیله‌ای برای نجات اخروی او قرار دهد. وقتی مطالب این کتابچه را شنیدم، بسیار پسندیدم؛ زیرا در آن از حدّ اعتدال تجاوز نشده و از افراط و تفریط مبرّاً مانده است.

فجزاهم الله خیر الجزاء، فصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمّدن المصطفی، وعلی آله، وأصحابه، واهل بیته أجمعین.»



احقر؛ محمد لائل پوری انوری قادری عَفَا اللّٰهُ عَنْهُ
مهتمم مدرسه‌ی «تعلیم الاسلام»، سنت پوره، لائل‌پور
۲۰/ ربیع الاول/ سال ۱۳۸۸ هـ.

۱۵- شیخ التفسیر، حضرت مولانا «شمس الحق افغانی» رحمه‌الله

«**الحمد لله وحده، والصلوٰةُ وَ السّلامُ عَلٰی مَن لا نَبِیَّ بَعدَه؛ امّا بعد**- من این رساله را از قسمت‌های مختلفی خواندم؛ مندرجات رساله مسایلی هستند که اهل سنت و جماعت بر آن متفق هستند و علمای «دیوبند» هم داخل این زمره هستند. به هر حال، مسایلی که این معنون مجموعه‌ی آن‌هاست، همه صحیح و درست و موافق مسلک اکابر «دیوبند» هستند.

خداوند متعال به مصنف جزای خیر دهد که زحمت کشید و با مرتّب ساختن حق، در میان اهل‌سنّت و جماعت و گروه مخالف آنها، حدِّ فاصل ایجاد نمود. خداوند آن را به قبولیت بنوازد.»

شمس الحق افغانی عَفَا اللّٰهُ عَنْهُ، رییس شعبه تفسیر در «جامعه اسلامیه»، بهاولپور
۱۰/ رمضان المبارک/ سال ۱۳۸۸هـ.

۱۶- جناب مولانا «سید حامد میان»

بسمِ الله الرحمن الرحیم

«رساله‌ی «عقاید اهل‌سنت و جماعت» از حضرت مولانا مفتی عبدالشکور ترمذی مُدَظِلُهم را دیدم؛ عقایدی که مولانا تحریر فرموده، همان عقیده‌ی من است و عقیده‌ی تمام اکابر و اسلافِ ما بر همین منوال می‌باشد. علمای «دیوبند» حصه‌ی عظیمی از اهل‌سنت و جماعت هستند. عقاید غلطی که به آنان نسبت داده شده بود، مفتی موصوف با استفاده از عبارات «المهنّد» و غیره به بهترین نحو دفع فرمودند. ایشان توأم با نقل عبارات اکابر، دلایل را هم گرد آورده و بدین شیوه آن را بیشتر مفید وقت قرار داده است. خداوند قبول فرماید و جزای خیر بدهد.»

سید حامد میان

۲۷/ رجب/ سال۱۴۰۲هـ . = ۲۲/ مه/ سال۱۹۸۲م.

۱۷- حضرت مولانا «مفتی رشید احمد لُدیانوی»

«عقاید مندرجه در این کتاب، صحیح است. عقاید اهل‌سنّت و جماعت و علمای «دیوبند» همین‌ها است.»

بنده؛ رشید احمد، «دار الافتاء والارشاد»، ناظم آباد، کراچی

۴/ جمادی الاولی/ سال۱۴۰۵هـ.

۱۸- مولانا «مفتی محمّد فرید»

«عقایدی که در این رساله- «عقاید علمای دیوبند» - مسطورند، تماماً حق و با «قرآن» و «حدیث» و فقه حنفی موافق هستند. برای کسانی که توسط سموم اهل زیغ نسبت به علمای راسخین، سوء ظنّ پیدا کرده‌اند، تریاق و نسخه‌ی شفابخش‌اند.»

محمد فرید عُفِيَ عَنهُ

خادم الافتاء و الحدیث به«دارالعلوم الحقانیة»، اکوره ختک

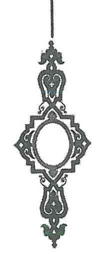
۱۹- مولانا «مفتی احمد سعید»، سراج العلوم ، سرگودا

«الحمد لله وکفیٰ، وسلامٌ علی عباده الذین اصطفیٰ، امّا بعد - برادر محترم، حضرت مولانا سید عبدالشکور ترمذی کاری بسیار ضروری و اهمّ را تکمیل فرمودند؛ عقاید علمای «دیوبند» را که در واقع همان عقاید اهل‌سنت و جماعت هستند، به چاپ رسانید و با این کار، مشت محکمی بر دهن عناصر مفسده‌جو زدند. **هذا هو الحق، وماذا بعد الحق الا الضلال؟!**»

احقر مفتی احمد سعید عُفِیَ عَنهُ
جامعه عربیّه سراج العلوم»، سرگودا ۲۸/ ۱/ ۸۵

۲۰- حضرت مولانا «مفتی محمد وجیه»

«**الحمد لله وکفیٰ، وسلامٌ علی عباده الذین اصطفیٰ، امّا بعد** - رساله‌ی «عقاید علمای دیوبند»، از دوست محترم و مکرم، جناب مولانا المفتی، الحافظ، القاری، سید عبد الشکور ترمذی دامَ مَجدُهُم را با دقت مطالعه کردم؛ تمام مسایل آن، صحیح و حق است. مصنف موصوف مهم‌ترین مقتضای زمان را انجام داده و تلبیسی را که در حال حاضر پیدا شده بود، ازاله فرمود و بدین وسیله، بر امّت احسان و امتیاز میان دیوبندی اصلی و غیرواقعی را روشن ساختند. **فجزاه الله أحسن الجزاء عنّا، وعن سائر المسلمین.**»



محمد وجیه غُفِرلَه، «دارالعلوم الاسلامیة»، تَندو الله یار، سِند.
۲۵/ جمادی الاولی/ ۱۴۰۵هـ.

۲۱- حضرت مولانا «علی محمد»

بسمِ الله الرَّحمنِ الرَّحیم

«**بعد الحمد و الصلوٰة** - احقر رساله‌ی حاضر را مطالعه کردم و بسیار مفیدش یافتم. در آن عقایدِ حقّه و صحیح مندرج است. این عقاید بلاریب عقاید ما و مشایخ ما می‌باشد. **نفع الله بها اّیانا، وجمیع المسلمین، ووفّقنا باشاعتها، وجعلها الله زادًا لمؤلّفها.**»

احقر الانام؛ علی محمّد عَفَا اللّٰهُ عَنهُ
خادم الحدیث، به«دارالعلوم کبیروالا»، ملتان

۲۲- حضرت مولانا «مفتی عبدالقادر»

«بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

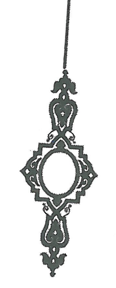
حامداً و مصلیاً. بنده رسالهی «خلاصهی عقاید علمای دیوبند» از حضرت مولانا مفتی سید عبدالشکور ترمذی مُدظِلُّهم را مطالعه کردم. این رساله هدایت‌مقال مصداق «به قامت کهتر، به قیمت بهتر» است و مشتمل بر عقاید صحیحه است و برای کسانی که از قافلهی «دیوبندیت» جدا شده راه شذوذ را اختیار می‌کنند و با این همه بر انسلاک و انتساب خود به این گروهِ مقدس اصرار هم می‌ورزند، دیدهی بصیرتی است.»

بنده؛ عبدالقادر عُفِیَ عَنهُ
خادم حدیث و فقه «جامعه دارالعلوم عیدگاه کبیروالا»، ملتان
۱۹/ جمادی الأولی سال ۱۴۰۵ه.

۲۳- حضرت مولانا «محمد شریف کشمیری»

و

۲۴- حضرت مولانا «فیض احمد»



« نحمده ونصلّی علیٰ رسوله الکریم، امّا بعد. عقاید مندرج در کتاب «خلاصهی عقاید علمـای دیوبند»، بعینه عقاید علمای اهل‌سنت و جماعت هستند. منحرف‌شونده از این خط، از گروه اهل‌سنت و جماعت خارج است.»

محمّد شریف غُفِرَ لَهُ از «جامعه خیر المدارس»
۲۰/ ربیع الثانی/ ۱۴۰۵ه.
و بنده فیض احمد غُفِرَ لَهُ (مهتمم جامعه قاسم العلوم ملتان)
۲۶/ ۴/ ۱۴۰۵ه.

۲۵- حضرت مولانا «سیّد صادق حسین»، فاضلِ «دیوبند»

«رسالهی مشتمل بر عقاید اهل‌سنت و جماعت، از عارف بالله، عالم باعمل، حضرت

مولانا مفتی عبدالشکور ترمذی را مطالعه کردم. در این کتاب تمام آن عقایدی که عقاید اهل‌سنّت واقعی هستند، به بهترین نحو آورده شده‌اند. احقر در تمام این عقاید مندرجه، اتباع از اسلاف خود را عین نجات می‌داند.»

سید صادق حسین غُفِرلَه، مهتمم «مدرسه علوم الشرعیة»، جنگ صدر ۱۴۰۵/۵/۱۹ه.

۲۶- حضرت مولانا «عبد الحیّ»

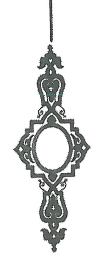
«العقائد الّتی کتب شیخی ومُکرّمی، السید مولانا عبد الشکور الترمذی کلُّها موافقة لعقائد أهل السنة والجماعة، وحقة عندی.»

الفقیر؛ عبدالحی غُفِرَ لَه
الساکن فی قریة فاروق آباد، قریب من بلدة شجاع آباد، ملتان

۲۷- حضرت مولانا «محمد عبد الله رایپوری»

«**ما قال الاستاذ العلّام (مولانا خیر محمد جالندری)، فهو کاف لنا.**»

عبد الله رایپوری غُفِرَ لَه، «جّامعه رشیدیه»، ساهیوال ۲۵/ جمادی الاولی/ سال۱۴۰۵ه.



۲۸- حضرت مولانا «محمد عبد الستار تونسوی» رحمه الله، رییس «تنظیم اهل السنة والجماعة» پاکستان

«**نحمده وَنُصَلّی علیٰ رسوله الکریم؛ اما بعد.** رساله‌ی حضرت مولانا مفتی سید عبدالشکور ترمذی مُدّظِلُّه که در آن، عقاید علمای اهل‌سنت «دیوبند»، از «کتاب» و «سنّت» اخذ و درج شده‌اند، را از اول تا آخر با دقت خواندم. این رساله بفضله تعالیٰ در این دوره‌ی پُرفتن در اشاعه‌ی مسلک حقه و رد عقاید باطله، بسیار مؤثر خواهد بود. دعا می‌کنم خداوند متعال مولانای موصوف را در قبال این خدمت دینی عظیم، جزای کثیر و برای خدمات علمی- مذهبی، توفیق مزید عطا فرماید. آمین!»

دعاگو؛ محمد عبدالستار تونسوی عَفَا اللهُ عَنهُ، رییس «تنظیم اهل‌سنت پاکستان»، دفتر مرکزی، نوان شهر، ملتان، ۱۹/ جمادی الاخری/ ۱۴۰۵ه.

۲۹- حضرت مولانا «محمد شریف جالندری»، مهتمم سابق «خیر المدارس»، ملتان

احقر؛ محمد شریف جالندری،
مدرس و نایب مهتمم «خیرالمدارس»، ملتان

۳۰- حضرت مولانا «نذیر احمد»، شیخ الحدیث «جامعه امدادیه اسلامیه»، فیصل آباد

«دربارەی صحت مندرجات رساله، برای صاحب قلب سلیم چه جایی برای شک و شبهه وجود دارد؟!»

ناچیز؛ نذیر احمد غُفِرَ لَه

۳۱- حضرت مولانا «محمد ادریس»

«العقائد كلّها صحيحةٌ مسلّمةٌ عند أسلافنا.»

احقر محمد ادریس غُفِرَ لَه، «مدرسه عربیه اسلامیه»، بنوری تاون، کراچی.



۳۲- حضرت مولانا «محمد علی جالندری»، امیر مجلس مرکزی «مجلس تحفظ ختم نبوّت» پاکستان

«لا شكّ فيه وانّه لحقّ.»

محمد علی جالندری

۳۳- حضرت مولانا «محمد ایوب بنوری»، مهتمم «دار العلوم» پشاور

«الأجوبة كلها صحيحةٌ.»

محمد ایوب بنوری غُفِرَ لَه، مهتمم «دارالعلوم» پشاور

۳۴- حضرت مولانا «فضل غنی»

فضل غنی عُفِيَ عَنهُ، مدرس مدرسه «معراج العلوم»، بنون

۳۵- حضرت مولانا «فیض احمد»، مهتمم «جامعه قاسم العلوم»، ملتان

«گفتار گهربار رحمةِ للعالمین ﷺ است که:

«یحمل هٰذا العلم من کل خلف عدوله؛ ینفون عنه تحریف الغالین، وانتحال المبطلین، وتأویل الجاهلین.»(۱)

در سرزمین «پاکستان» و «هندوستان»، اولین مصداق این حدیثِ مبارک در این زمان، «علمای دیوبند» هستند که در مدتی بیش از یک قرن، به انجام دادن همه‌ی انواع خدمات دینیِ «کتاب» و «سنّت» و «فقه» و سایر علوم اسلامی مشغول‌اند. شاهد بیّن این مدّعا، هزاران تصانیف آنهاست که به زبان‌های عربی، فارسی، اردو و زبان های متعدد دیگر نوشته و چاپ شده و همچنین هزاران مدارس دینی- عربی و تشکیلات و نهضت‌های عدیده‌ی اصلاحی، تبلیغی، سیاسی و مساعی فکری و عملی است که این مطلب را ثابت می کند که این اکابر، خدمت‌گذاران مخلص و پیروزمند دین «اسلام» و در فکر و عمل، معرّفان صحیح و حقیقی اسلاف اهل‌سنّت و جماعت هستند.



رساله‌ی «عقاید علمای دیوبند» از مُکرّم و معظّم، حضرت مولانا عبد الشکور ترمذی دامت برکاتهم نیز حلقه‌ای از این زنجیره‌ی طلایی می‌باشد. نامبرده به موقع ترجمانی صحیح حق و اهل حق را فرموده است. **جزاهُمُ اللهُ عنّا، وعن سائر الاسلام؛ آمین!»**

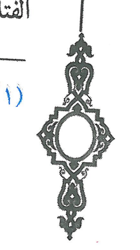
بنده؛ فیض احمد غُفِرَ له
مهتمم «جامعه قاسم العلوم»، ملتان
۲۵/ جمادی الاولی/ ۱۴۰۵هـ.

---

(۲) به روایت بزار در مسند از ابوهریره و عبدالله بن عمرو رضی الله عنهم مرفوعاً: ش۹۴۲۳ و ۹۴۲۹- و بیهقی در سنن کبری از ابراهیم عذری رضی الله عنه: شهادات/ باب۵۰، ش۲۱۴۳۹ (=۲۰۷۰۰) و در دلائل النبوّة: فصل۴- و طحاوی در شرح مشکل الآثار: باب « بیان مُشکل مَا رُوي عن رسول الله ﷺ في دَفعه میراثَ المُتوفّٰی في زَمَنه إلی مَولاهُ الأسفل ... »- و طبرانی در مسند الشامیین: ش۵۹۹- و خطیب در شرف اهل الحدیث: ش۱۰- و ...

۳۶- حضرت مولانا «ابوالزاهد سرفراز خان صفدر»، شیخ الحدیث «نصرة العلوم»، گوجرانواله

«مبسملاً، ومحمدلاً، ومصلّیاً، ومُسَلّماً؛ امّا بعد. هر قدر که قیامت نزدیک‌تر می‌گردد، هر صاحب رأی به رأی خود ناز می‌کند و مصداق «اعجاب کلّ ذی رأی برأیه»[(۱)] به خوبی جلوه‌گر می‌شود! لیکن کامیابی صرفاً در این اَست که «لن یصلح آخر هذه الأمّة؛ إلّا بما صلح به أوّلها.»[(۲)] از این مسایل، یکی مسأله‌ی «حیات الانبیاء» علیهم الصّلوة والسّلام و همچنین موضوع سماع صلوٰة و سلام عند القبور می‌باشد که قبل از سال ۱۳۷۴هجری، از مشرق تا مغرب و از شمال تا جنوب، هیچ عالِمی از هیچ فرقه‌ای در آن هیچ‌گونه اختلافی نداشت؛ چنان‌که در «فتاوای رشیدیه» و «امداد الفتاویٰ» و غیرهما کاملاً عیان است و بحمد الله تعالیٰ راقم اثیم در کتاب مفصل



(۱) قسمتی از حدیث نبوی در بیان مهلکات است. (به روایت بخاری در خلق افعال العباد از ابن مسعود رضی الله عنه: ش۲۲۱- و ابوداود در سنن از ابوثعلبه خشنی رضی الله عنه: کتاب الملاحم/ باب۱۷- و ابن ماجه در سنن از همو: الفتن/ باب۲۱- و بیهقی در سنن کبری: آداب القاضی/ باب۳ و در الإعتقاد والهدایه- و ابونعیم در حلیة الاولیاء از انس رضی الله عنه: تحت اسم «الحسن البصری»- و ابن جوزی در ذم الهوی: باب۲/ فصل۳- و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم: باب۴۳/ ش۵۳۰ و از عمر رضی الله عنه موقوفاً ش۵۲۹- و...). مفهوم حدیث این که: هر کس دوست خواهد داشت طرز تلقی خود را از دین و احکام آن، مبنای اسلام‌شناسی و عمل دینی خود قرار دهد یا به دیگران تحمیل نماید. (آزاد)

(۲) قاعده‌ای اصولی و معروف در دعوت اسلامی و برای اصلاح اعمال و اخلاق. مقصود از آن این که: امت مسلمه جز به چنگ زدن و باور به آن چه که مسلمانان صدر اول می‌کردند و می‌گفتند، اصلاح نخواهد شد. (سخن از بزرگان اسلام است. قاضی عیاض رحمه الله در «شفا» (۲/ ۹۸ - ۹۹) آن را از امام «مالک» رحمه الله نوشته است و امام خود در «مؤطا»، از استادش «وهب بن کیسان» رحمه الله نقل کرده است.) (آزاد)

خود به نام «تسکین الصدور» که اکابرِ متفق علیه علمای «دیوبند» در دورِ حاضر در «هند» و «پاکستان»، آن را تأیید فرموده‌اند، در این مورد بحث مبسوط کرده و مسلک علمای «دیوبند» همین است.

خداوند متعال به حضرت مولانا مفتی عبدالشکور ترمذی دَامَتْ بَرَكَاتُهُم جزای خیر عطا فرماید که «المهنّد علی المفنّد» را با کتابت و طباعت عالی آراسته نموده در آخر، تأییدات علمای دیوبندی زمان حال را ثبت فرموده و سعادت عرضه‌نمودنِ آن را به مردم حاصل کرده‌اند. فجزاهم الله عنا، وعن سائر المسلمین خیرالجزاء.

وصلی الله تعالیٰ وسلم علی خاتم الأنبیاءِ والمرسلین، وعلی آله، وأصحابه أجمعین.»

احقر؛ ابوالزاهد محمّد سرفراز؛ خطیب جامع مسجد گکر
و صدر مدرس مدرسه «نصرة العلوم»، گوجرانواله
۲۳/ جمادی الاولی/ ۱۴۰۵ه.



۳۷- حضرت مولانا «قاضی عبد اللّطیف جُهلمی»

«حضرت مولانا مفتی سیّد عبدالشکور ترمذی مُدَّتْ فُیُوضُهُم با نوشتن خلاصه‌ی «المهنّد» به زبان اردوِ ساده، خدمتِ بزرگی انجام داده است. ایشان کتاب «المهنّد علی المفنّدِ» علمای «دیوبند» - که در «هندوستان» و «پاکستان»، جانشین و ترجمان حقیقی مسلک «اهل‌سنّت و جماعت» هستند- را که تأییدات فقهای مذاهب اربعه در «حرمَین شریفَین» و «مصر» و «شام» و «عراق» و دیگر بلاد اسلامی بر آن ثبت شده و به منزله‌ی یک دلیل می‌باشد، با چاپ عالی نشر کرده است. جناب مفتی موصوف با این خدمت، بر همه‌ی ما منت نهاده‌اند؛ فجزاهم اللهُ أحسنَ الجزاء.»

خادم اهل سنّت؛ عبداللطیف غُفِرَ له - ۲۳/ جمادی الأخری/ ۱۴۰۵ه.

مدنی منزل
دیوبند
الهند

برادر مکرم جناب مولوی عبدالرحمن صاحب سربازی زید لطفهم

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته .

از صحت و سلامتی اینجانب اطمینان داره . صحت و عافیت و کامیابی ان را خواستاریم .

تحریر تان پیرامون یک مسئله تحقیقی موصول گردید . سپاسگزار تان هستیم

عرض میداریم : که مسلک حضرت مولانا سید حسین احمد مدنی و دیگر اکابر دیوبند از ابتدا تا حال چنان است که در " المهند علی المفند " مذکور است .

و تحقیق نامه : که " المهند علی المفند " در حقیقت تصنیف حضرت مولانا سید حسین احمد مدنی است . البته به نام استادشان (حضرت مولانا خلیل احمد سهارنپوری رح) چاپ شده . در خاتمه احترام و بار دیگر یادآوری تان را شکریه پیش نموده ، صحت و کامیابی شما و تمام متعلقین شما را از خداوند متعال آرزومندیم . از دعاهای خیر فراموش نفرمائید . فقط والسلام

برادران تان

اسعد مدنی
از مدنی منزل دیوبند
۲۰/۶/۱۴۱۳ھ

حبیب الرحمن خیرآبادی
مفتی دارالعلوم دیوبند
۲۰ جمادی الثانیه ۱۴۱۳ھ

نامه‌ی حضرت مولانا «اسعد مدنی» رحمه‌الله به مترجم در تأیید ترجمه‌ی «المهنّد» و نامه‌ی انتقادی وی به مولانا «نعمانی» رحمه‌الله که قایل بود حضرت مولانا «سید حسین احمد مدنی» رحمه‌الله از برخی گفته‌های قاطع خویش در مورد آرا و عقاید متشددانه‌ی «وهابیه» رجوع کرده‌اند. (این نامه را می‌توانید در چاپ قبلی این کتاب یا در «اعتدال در مسلک دیوبند» بخوانید.)